

प्रकाशिका - 17
Prakashika - 17

RAG DARSHAN

by

Khushhal Khan bin Karim Khan

And

Risala-i-Mosiqi-e-Mast Mohammadshahi

by

Mohammad Shah ibne Maulavi Mohammad Yousuf Lahori

Introduced and edited by

Chander Shekhar

五五五五五

[illegible]

Khushhal Khan with Raja Ranbha Rao.

راگ درشن



راگ درشن

راک درشن

از

خوشحال خان بن کریم خان

و

رساله موسیقی مست محمدشاهی

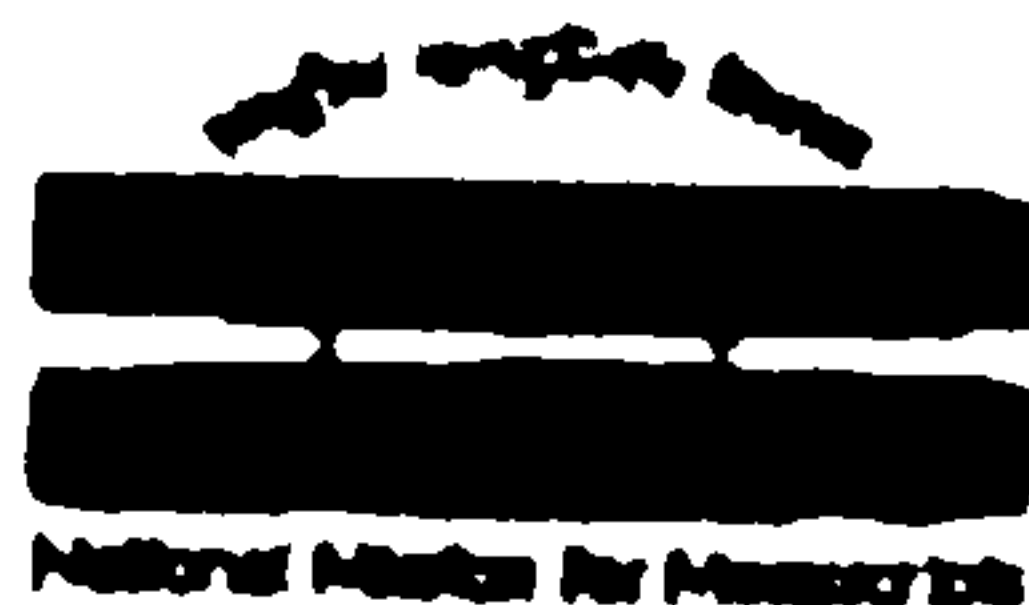
از

محمد شاه ابن مولوی محمد یوسف لاهوری

از اخلاف سید مخدوم جهانیان جهانگشت

مقدمه و تصحیح و تنقیح

چندر شیکھر



نیشنل مشن فار مینسکرپٹس

دلی کتاب گھر

پرکاشکا سیریز

نمبر – ۱۷

جہزل ایڈیٹر

وی. سرینواس

فهرستِ مندرجات

۱. راگ درشن خوشحال خان بن کریم خان ۷
الف: نسخه شخصی استاد مهتا
۲. ب: نسخه کتابخانه دولتی نسخ خطی شرقی چینی ۱۵۱
۳. رساله موسیقی مست محمدشاهی محمد شاه ابن مولوی محمد ۲۱۵
یوسف لاهوری
تصاویر از نسخه راگ درشن

نیشنل مشن فار مینسکر پش

۱۱، مان سنگھ روڈ، نئی دہلی - ۱۱۰۰۰۱

فون: +91 11 23073387

ای میل: director.namami@nic.in

ویب سائٹ: www.namami.org

بہ اشتراک

دلی کتاب گھر

۳۹۶، گلی خان خاتون، جامع مسجد، دہلی - ۱۱۰۰۰۶

فون: +91 11 23252696

ای میل: dillikitabghar@gmail.com

قیمت: ₹ 600

Series ISBN 978-93-80829-02-9

ISBN 978-93-80829-27-2

اشاعتِ اول: ۲۰۱۴ء

© نیشنل مشن فار مینسکر پش 2014

ربّ یسّر بسم الله الرحمن الرحیم و تمّم بالخیر

[۱ب] طلسم‌کشایان سرودکده قال به‌نوازش حمد لایزال طرفه خجالت‌کش صدای بی‌صدای نغمه‌سنگان حسرت‌سرای مقال ترانه‌سنجی تار طنبور ستایش ذوالجلال سُرْمه ده جلاجل دَف و نی‌سازی درایی نوازنده که به‌مقتضای قدرت کامله خویش دوشیزگان تتوالحان را در پرده‌ساز و نوا به‌زیور نزاکت آراست افروزنده که به‌انتشار انوار مهر الوهیت تیره‌دلان وادی ظلمات حیرت را به‌شاهراه هدایت راهنما است خالق که سفینه امر خیری انسان را که در بحر ملتزم چهار موجه مختلف طوفانی گردیده به‌بادبانی فکر دَقّت پسندی حکمای حذاقت دثار به‌ساحل صحبت رساند. صانعی که گنبد افلاک نیلگون را از ساز سه‌تار موالید ثلاثه به‌نظر ارباب حق بین جلوه نشید بخشید. سبحان الله زهی بالغ عیاری که چون مردمک دیده ذی‌نور پرده ظهور مستور و طرفه طراحی که به‌ایجاد دیدگان را اینگار به‌کمال منزهی معمور. [بیت]:

تعالی چه شان جلال است این تقدّس چه قدر کمال است این

[۲] و سلم‌پرور ساخته به‌جواهر آبدار صلوّاه اهلّیت به‌اظهار در خلوات صحاب اخیار زیور گوش و گردن شاهد سخن نموده جلوه فرمای مسند بیان می‌نماید. عذر انگیزختن به‌نارسایی فهم قاصر در مدح ممدوح بر ضمیر منیر خورشید تنویر صبح نفسان صداقت تخمیر و روشن‌طبعان قمر نظیر و فرمانروان قلمرو تحریر و مقام آشنایان آهنگ تقریر مخفی و مستتر مباد که

روزگار سرِدفتر خلقت آفریدگار خورشید فلک خوبی مشتری چرخ محبوبی
گل گلشن رعناى ناهید بسریر نغمه‌سرای چنڊا بی بی المخاطب به‌ماه لقا بائی
که نقاش ازل در لطف و نزاكت و آرایش و ترتیب رنگ پرواز مسرت.
رباعی:

پری پیکر نگار سرو قدی

که حسن از حسن او سرمایه بردی

ز عکس عارضش رضوان بجنت

ز بهر حوریان پیرایه بردی

تو گویی دست مشاطه صنع یزدانی برای تفرج صاحب‌نظران پاک‌بین
مرات رخسار دلفریب او را به‌گلگونه ناز پیراسته و صیقلی ازل جهت نظاره
صاحب‌دلان صاف بین سجنجل عارض گلزارش را به‌مصقله عنایت بی‌غایت
خویش، [بیت]:

لبی لعلش نگین خاتم جم

دهان از حلقه انگشتی کم

ز رنگ عارضش روی هوا لعل

خم زلفش در آتش کرده صد نعل

ورود نموده رونق‌بخش محفل نشاط گردید. بعد حصول حظوظ سامع
دامنگیر و اصرار پیرا گردیده بران داشت که قوانین مقامات این شریف اعنی
کتبهای تألیف و طبع‌زاد اساتذہ سلف و غوامضات و مغلفات استادان خلف
به‌آیین تسهیل به‌معرض ترقیم و احاطه تحریر متضمن بنام نامی فایض‌العصر
والزمان خاتم دوزن خورشید انور فلک مذاق... درخشنده [۳] چشم خوبان
و شکن زلف محبوبان فتنه‌انگیز. بیت:

نخلبند این گلشن همیشه بهار و مؤلف این کارنامه سراپانگار احقر کمتر المخاطب به «خوشحال خان بن کریم خان» که از آغاز بدو شعور در خدمت والد ماجد از مساعدت ایام به اکتساب مقدمات تحصیل علم موسیقی پرداخت و اوقات خود را در این فن شریف که محسوب منجمله علم ریاضی است صرف ساخت و آنچه معلومات این فن که طبقاً عن طبق به این خوشه چین بی بضاعت در برو منازل بی استطاعت رسیده، می خواهد که نکات مقامات این علم را به قدر و فهم و دانست به قید قلم آرد. از آنجا که جام مدار این روزگار ناپایدار به یک وطیره و استقرار و رنگ بی رنگی این نقش بوقلمون آثار که انا فانا به ایوان مختلفه لبریز شکسته رنگی است به طریق یادگار بر صفحه روزگار گذارد:

غرض نقشی است کز یاد ماند که هستی را نمی بینم بقای
 آغاز دیباچه این لعبت ارژنگ نگار در سنه یک هزار و دو صد [و] سی
 [۱۲۳۰] هجری آغاز سال دوازدهم جلوس فرمانده دکن سایه ذوالمنن
 انتخاب دیوان قضا و قدر مقدمه جنود فتح و ظفر جمشید سریر سکندر نفیر
 سلیمان اقتدار خاقان وقار عظمت و اجلال پناه میر اکبر علی خان بهادر فتح
 جنگ سپهسالار یار وفادار رستم... زمان نواب سکندرجه خلف الصدق میر
 نظام علی خان فردوس مکان بن آصفجه نظام الملک صفدرجنگ.

[۲ب] این اوراق مذاق میمنت فرجام که اجرام علوی با سفلی موافق و

گردش کواکب این چرخ مقرنس بر اجرامی مقدمه بشری مطابق بود
 روزی مؤلف این کتاب کمال طیب نفس و سرور خاطر به شغل اشغال
 سرودسرای شغلی داشت که ناگهان چون ابر بهار و نسیم صحرای در
 چمنزار گلشن همیشه بهار نغمه سرای وه زچه پری پیکرجه منظر نادره

... و مهر اوج بینش گرامی در پنجه آفرینش

ضمیرش مهیط انوار توفیق کلامش کاشف و ڈاگر و نوهار

[۳ب] و به اصطلاح اینها گوت [ر] که اقوام را می گویند یعنی شاخ و شعبه اینها بسیاراند و هریک از اینها موجد طرز تازه و محدث روش بی اندازه گریدیدند. اوّل اینان میان تان سین که در مبادی احوال از قوم برهمن بود از فیض هدایت حضرت محمد غوث گوالیری طاب ثراه والجتّه مثواه به شرف اسلام مشرف شده مخاطب به شیخ حسین گردیده و از عنایت آنحضرت همه آرزوی دارین به حصول انجامید و هم در آن بلده مذکور مقبول نشاتین سید فغور حسین عرف بابا کپور از راه عطوفت خلقی مخاطب به تان سین فرمودند. چون جوهرشناس مشارالیه مستعد استعداد این فن بود در اندک زمانی سرآمد عصر خود گردید و مولد و منشاء این برگزیده درگاه صمد همان بلده مسطور است می گویند راجه آن بلده راجه رام نام ایشان را به خواهش تمام در صحبت خویش جا داده از فیض صحبت آن رهرو طریق غنا خاطر خود را محظوظ و متلذذ می داشت. نقل است که پادشاه اکبر ظلّ سبحانی فردوس آشیانی تعریف کمالات ایشان را از زبانی راجه بیربل که هم صحبت حضور بود مستمع شده مشتاق غایبانه گردیده فرمان واجب الاذعان طلب بنام راجه معزّ صدور یافت. چون راجه موصوف مجال ابا و انکار در خود ندید عجالاً روانه بارگاه عرش اشتباه گردانید و جناب پادشاه استعداد و کمالات ایشان را درین فن زیاده از قیاس مشاهده فرموده بعد عطای فراوان زر و جواهر در سلک نورتن منسلک گردانید و از میان تان سین پسرشان ننھے خان که در این فن استاد کامل بود و در این مستثنای روزگار خود بود یازده پسر داشت [۴] و این تصرفات خان مذکور بر همه

دکن از ارم رونما خواسته است
 که از عدل مهاراجه آراسته است
 ز عدلش چنین گشت آهوی دلیر
 که چون مردمک رفت در چشم شیر
 درخشیده خورشید عدلش چنان
 که شد آب زنجیر نوشیروان
 پناه جهان گشت این نیکبخت
 ز روی زمین فتنه بر بست رخت
 *

فله جلال لیس فوق جلاله الاجلال الله جلّ جلاله
 وله نوال لیس فوق نواله الانوال الله عمّ نواله
 همواره مجلس بهشت آیینش اطبای حکمت آثار و شعرای شعری شعار
 سامع و ناظره مطربان خوش الحان دستان سرا و بذله گویان شیرین زبان تمکین
 ادا واقف و حاضر از سموم قهر و صرصر سیاستش مقهوران سرکش پای در
 دامن انزوا پیچیده چون برگ بید از نهیب تندباد مضطرب و لرزان و از وهم
 نایره قهارش گردنشان نمروود وش بسان موم از آتش محترق و گذاران در
 عهد فرخنده عدالتش آهو در کنار پلنگ فارغ البال و ماهی در جوارِ نهنک
 مرفه الحال و کبوتر با باز همراز و گنجشک با عقاب هم خطاب، لمعان
 شمشیر برق نظیرش ضیابخش مردمک ماه و مهر و غبار سم سمند تیز
 رفتارش طوطیان آن سپهر نعل سمند هلال وش برق رفتارش حلقه در گوش
 کیخسرو و جمشید و شمشه قصر همت بلندش پیکر زهره و خورشید خاطر
 دریا متواطرش مهبط انوار الهامات سبحانی و طینت پاکیزه سرشتش مورد آثار
 فیوضات ربّانی. بیت:

پستی و بلندی است آن بر دو نوع است. اول «آروہی» می گویند یعنی راست رفتن به سرگرم تابہندی نوع دوم را «آوروہی» نام نموده اند یعنی آمدن بہ پائین از بلندی سرگرم.

دوہا:

ادت پن سر اور مور چھن سرن سہت ہیں نام

تین گرام او کمت ہون ترستھان ابھرام

ادت پن سر یعنی پیدایش سر سر در زبان ہندی صدا را می گویند و مورچھن یعنی قدری نفس بہ خود گرفتن در میان سر و سرت بہ معنی لغزش سر معہ نام تمام تین گرام یعنی سہ حالت سر ترستھان یعنی سہ مکان گرام یعنی حالت سر:

اوڈب گھاڈب جانیئے سمپورن او کمت

سدہ و سالنگ سنکیرن و دودہ کمت سنت

اوڈب و گھاڈب و سمپورن این ہر سہ بر سہ قسم واقع شدہ است. «سدہ»

و «سالنگ» و «سنکیرن» این ہر سہ بر دو قسم می شوند از ابتدای اوڈب تا آن سنکیرن جملہ نہ قسم اند. این ہم الفاظ ذات را می گویند ان شاء اللہ تعالیٰ مفصل. [۵]

تپہ دوہا:

سنو سپت ادھیای اب برنت ہوں تب راے

سر ادھیان ایک ہوت ہے دوجو راگ ادھیائے

تپہ دوہا:

تال نرت ارتھ بہاو ہیں اور ہست پن جان

ایسن سپت ادھیای کو نام کہو سکھیان

ظاهر و باهر است به حسب اتفاق آب و خور از وطن مالوف برآمده وارد دکن گردیدند امراء و راجه‌های دکن ورود ایشان را مغتنم انگاشته فراوان قدردانی‌ها نمودند. چون وارد بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد از باعث غریب‌نوازی منسلک ملازمان مهاراجه دریانوال مهاراجه نیشان خصال چندو لعل شیدا مدظله شده مدت‌العمر به عنایت فراوان نقد و جواهر ممتاز بوده آخر کار در سنه یکهزار و دو صد و شش هجری از این سپنجی سرای سست بنیاد رخت هستی به عالم بقا کشید و بعد انتقال دو فرزند گذاشت یکی رضا خان، دویم مصنف این کتاب مخاطب به «خوشحال خان» که تا حال هزاران عنایت مهاراجه صاحب سرافزار و سربلند است حق تعالی سایه آنجناب را از سرما ملازمان ابدالدهر و دیرگاه دارد به حرمت النبی و آله الامجاد. الغرض این شاهد ساده عذار هندی در محلّ نکته‌فهمان این فن ملبس به لباس به زبان فارسی نموده بر منصبه بیان جلوه داده رونق‌بخش انجمن نشاط می‌گرداند.

[۴ب]

دوها:

سن سنگیت سو چتر مت اور سپت ادهای

سپتک آروهی آروهی سمجھو نام سوبهای

مخفی و محتجب نماند که کتب‌هائی که در این عالم نادره و در این فن کامله از قدیم‌الایام در زبان هندی و فارسی که نام‌های آنها: «سنگیت رتناکر و سنگیت دربن و تحفة‌الهند فارسی و کتب‌های معتبر دیگر است» دست آویز نموده بیان می‌کند به این طریق اول در این علم چهار «مت» است «مت» یعنی «مذهب» را گویند به معنی «چهار مذهب» است و «سپت ادهیای» به معنی هفت باب و «سپتک» یعنی هفت سر یعنی «سرگم» این اتفاق هفت اجماع

باب اوّل سرادها

یعنی باب سُر مشتمل است بر دوها از ره طریق، طریقِ اوّل بر سِپتک، طریقِ دو آروہی و آروہی، طریقِ سوم گرام استھان، طریقِ چہارم برید آید سر، طریقِ پنجم بر سُرَت... آسامی، طریقِ ششم مادّی بیادی دھان مادّی و ششم مادّی [۵ب] برابری بہ سر نو احدث ساخته لکن در باب رقص از دستش هیچ نہ شد چرا کہ پای او مانند پای فیل بود پس درین صورت این ضعیف بنیاد را چہ یارا کہ در میدان علم موسیقی دم زند مگر از عنایات الہی و تصدیق ائمہ معصومین صلوٰۃ اللہ علیہم اجمعین و شفقت استادان کامل و توجّہ عاملان عامل آنچہ در ذہن ناقص رسیدہ و آموختہ بود بیان نمود. اگر سہوی و خطای ظہور باید پرورش فرمودہ بہ ذیل عفو پیوستند چرا کہ الانسان مرکب مع الخطای والنسیان زر و یوسع در اصلاح کوشند و اگر اصلاح نتواند جمود ہستند.

اتم چارمت نام برنن دوها

تپہ دوها:

پرہتم ہنوت مت جانی پھر کلناتھ سو ہوت

شیو بھرت مت اور ہین کرت انوپ اودت

شروع کتاب در ایّام ما سلف در زمان گذشتہ چہار مت^۱ یعنی چہار

۱. در حالی کہ در نسخہٴ بین (دانشگاہ پینی سل وینہ) آغاز چہار مت این طور است:

پرہتم شیومت جانی اور بہرت مت ہوت

ہنوت مت کلناتھ مت سرت انوپ ادب

یہ چاروں مت لیکھی اتی گزنتھن بدہ.

سبھا نبود را کانور و سلجی او سدہ.

سپت ادهیان یعنی سات باب این کتاب را هفت باب است. بابِ اوّل
 سُرادھیا یعنی بابِ سُر، بابِ دوم «راگ ادهیا» یعنی بابِ راگ، بابِ سیوم
 «تال ادهیا» یعنی بابِ تال، در زبانِ ہندی ضَرَب را می‌گویند، بابِ چہارم
 «نرت ادهیا» یعنی بابِ رقص، بابِ پنجم «ارتھ ادهیا» یعنی بابِ معنی، بابِ
 ششم «بہاو ادهیا» یعنی بابِ عشوہ و ناز و غمزہ، بابِ ہفتم «ہست ادهیا»
 یعنی علمِ صرف و نحو. احوالِ تفصیل بابہا آنچہ کہ ضرور بود مندرج کردہ
 شد. آنچہ کہ از باعثِ درازی عبارت بود موقوف کردم و معاوضہ داخل
 نمودم. بنابر ضروریات انشاء اللہ تعالیٰ در خاتمہ بیان اینہا مفصلّ کردہ
 خواہد شد.

اتمہ سُر ادهیای برنن دوها

تپہ دوها:

پہلی سرادھیای ہین برنت سوکب انوپ

سپت پر کار تین ہوت ہین اجمی بمل سروپ

تپہ دوها:

سپتک آروہی آروہی گرام ادت پن سرادت

مور چھن بادی آودی تیر کومل ترت

تپہ دوها:

ارچک بکرت اور ہین کھنڈ میر زردھار این دوداس انک کو کھیو انوپ بچار

تپہ دوها:

دوداس سانگ ہت ہین کھیو کھنی لوک

باکی کمت ہین ناک ہیو تر ہی کرنٹ ہین جوک

تپہ دوہا:

گیتی تال ہین بہار سی کتنی ہندی ہوت جدی جدی سمجھای کی کہی ہی تنگی جوت
بیان مقام^۱ فارسی و شعبہ و سُر و گوشہ و بیان تال علیحدہ علیحدہ.

تپہ دوہا:

لکھ بیت سو درت ہین لکھ برام پن آن

سن اندرت برام ہین درت برام سو جان

تپہ دوہا:

تال گرم کا کو کمت مان کرہ کنہ ریت سم او بسم اتیت ہین اورا ناکت نیت

تپہ دوہا:

او کمت پرین اور چار پن کا کہو کمت انوپ

اینہ بدہ تال ہندی جانو سب کب بھوپ

بیان تال ہندی لگھ و گرو بیت و درت و لگھ برام و اندرت برام و درت

برام و تال گرم و مان و گرو کوه و سم و بسم و اتیت و ناکت و او کھٹ و
اچار این تمام الفاظ ہندی را مفصل ارقام شد.

تپہ دوہا:

اب جونکو نرت ہین برن سناؤن روپ

نیاری نیاری ڈھنگ سون آجہی بمل سروپ

بیان اقسام رقص ہر طور و ہر قسمی کہ پیدا شدہ است بہر قسم

علیحدہ علیحدہ بیان کردہ می شود.

تپہ دوہا:

..... س بن جین سنگ تہور ریت نرت ایک کہو اپ ہین پہلی ارمی نیت

۱. بعضی جا در متن، مقام بصورت مکام، بہ تلفظ ہندی نیز ثبت است.

مذهب شده‌اند. در قوم هندوان چهار دیوتا بود. اوّل هنوت، دوم کلناتھ، سیوم شیو، چهارم بھرت. این چهار دیوتا از مذهب خود رواج راگ و راگنی جاری کرده‌اند ازین سبب بر نام آنها مذهب رواج یافته بدین روش اوّل هنوت مت، دوم کلناتھ مت، سیوم شیو مت، چهارم بھرت مت. این چهار مت از عقل آنها قرار یافته است:

اتم گرنتم نام برنن دوها

تپہ دوها:

ہیہ چارو مت لیگنی آتی گرنتم بدہ سبھا بنود راگا نورد سن لیجے او سدہ
تپہ دوها:

راگ درپن ہین کہون مان کوتہل ہین راگ درپن پن ورہین تحفۃ الہند بکھان
...چهار مت از کتب‌های معتبر ہندی کہ نامہای آن این است کہ سبھا
بنود راگا ونود سنگیت راگ درپن شدہ و از کتابہای ہندی کتابی درین علم
کہ تحفۃ الہند نام دارد و در زبان فارسی است بہ اثبات رسانیدہ ام. [۶] تپہ دوها:
کرین سیکھ گمد دم جو یہہ راگنی جان نایک بخشو ایک ہین بہر راگنی مان
بیان راگنی‌های شیخ مخدوم و بیان راگنی‌های نایک بخشو.
تپہ دوها:

تان سین یو ہین کرین کتنی راگنی آی ایسن ہین استاد سب کینو اپنو بہای
بیان راگنی‌های میان تان سین و ہمین طور استادان سلف بیان کردہ اند.
تپہ دوها:

سن مکام اب بہار کی سو یون ست انوپ
پن سر اور کوسی کھیو نیاری نیاری روپ

اتھہ سپتک برنن دوها

دوها:

سپتک ساتون کی سرگم پدہسنی جان آدانک سر لیجئے کیجئے آپ بکھان
دوها سورتھا:

کھرج رکب گندھار مدہم پنجم نام سب کھیوانوپ نزدھار دھیوت اور نکھاد ہین
طریق اوّل بر سپتک یعنی سرگم بہ معنی دم است بر ہفت قسم می شود
کہ اوّل بر دیگری بلندی دارد نامہای او بر این نمط است. قسم اوّل کھرج،
قسم دوم رکب، قسم سوم گندھار، قسم چہارم مدہم، قسم پنجم پنجم،
قسم ششم دھیوت، قسم ہفتم نکھاد. این قسم ہا را سپتک نام نہادہ اند.
سپتک ایشان سرگم است یعنی بر دو نوع، نوع اوّل سرگم پدہنی علیحدہ
علیحدہ دم را حرکت است. بدینصورت سا، را، گا، ما، پا، دھا، نی حرف
«سا» تعلق بہ «کھرج» دارد. «ری» بہ تعلق بہ «رکب» دارد و «گا» تعلق
بہ «گندھار» و «ما» تعلق بہ «مدہم» و «پا» تعلق بہ «پنجم» و «دھا» تعلق
بہ «دھیوت» و «نی» تعلق بہ «نکھاد». اگر کسی خواہد کہ سرگم تازہ بنا کند
بہ طور مذکور است. نوع دوم از حرفہای مذکورہ از ہر حرف یا اوّل یا اوسط
یا آخر از یکحرف ابتدا کند بازگردش کردہ تا آخر از یکحرف ابتدا کند
بازگردش کردہ تا آخر یک حرف ابتدا کند بازگردش کردہ تا آخر صرف
مذکور رسانید سرگم انواع پیدا می شود.

اتھہ آروہی برنن دوها

... مقصد کم لیت ہین... آروہی۔ الٹی سوبدہ جانو دوبدہ روپ؛ آروہی و
آروہی این بر دو نوع ظاہر آید نوع اوّل را آروہی نام نہادہ اند یعنی

تپہ دوها:

..... بین سده اینہ بہوت

لاگ ڈاٹ سود ہلانک پن کہو سوانکی جوت

.....

نہب منجری پر ملوا کھٹ سنگیت بکھان

[۶ب] ڈاٹ و ہلانک انک بہم جھکا است پٹ منجری پر ملوک ہٹ سنگیت

این ہمہ را مفصل ارقام یافت:

سن تت بت او گھن سکھر پپہ چو باجی روپ

نا من کی پرمان تین برن سناو انوپ

سگری بدہ سنگیت کی برن سناو روپ

اب یا کو اوداہرن پر کھٹ کت انوپ

و بیان سازهای سراییدن و نواختن مشتمل است پر چهار قسم: قسم اول

تت، قسم دوم بتت، قسم سیوم گھن، قسم چهارم سکھر. این تمام را مفصل

نگاشته خواهد شد آنچه کہ مجمل الفاظ بود بعون الله به اتمام رسید... بہر

سپت ادھیای بین سنی سب... یان فضیلت علم موسیقی چنان است... و

شاخ و فروغ این... کسی خواهد... نزاکت و باریکش... از جلو دھان

بیرون آورده. چنانچہ بوعلی سینا با وجود بلاغت تمام...

[۷] سُر بہ کرت طریق دوازدهم کھنڈ میر کہ اجتماع مان است منجملہ این

دوازده طریق شش طریق از ثاعت طوالت کلام کہ ملالت انجام خواص و

عام است فرو گذاشته شد.

اتھہ سرنام ادت پن برنن دوها

دوها:

کھرج رکب گندھار مدہم پنجم نام سب ادت پن سگل بچار کمیو انوپ سن لیجئے
تپہ دوها:

کھرج مور سر جان رکب بھاتی لیو
اج گندھار سومان مدہم گونج بکھان ہین
تپہ دوها:

سر پنجم کوئل کمت [دھیوت] جان [رنگ]
[کج بجا پچائی] ریت [انوپ سو ڈھنگ]
طریق چہارم بر پیدایش سر ہفت سر از ہفت... در پیدا شدہاند اوّل
کھرج کہ... رکھب از آواز سہا کہ نام جانور پرند است کہ... [۸] دھیوت
از آواز اسپ گرفتہاند ہفتم نکھاد کہ آواز فیل گرفتہاند. واللہ اعلم بالصواب.

اتھہ سرت لچھن نام برنن دوها

دوها:

شکل سرت بائیس ہین ست پرمان سو نام
نیاری نیاری پھنن کمت مئی ابھرام
تپہ دوها:

کھرج چار سرت جائی تیر کودنی روپ
مندرکا اور چھندونی یہہ چو نام انوپ
تپہ دوها:

رکھب تین سرت اوکھٹ ایک دیاوتی جان
رنجینی پن لکھتا یہہ ترنام سو مان

راست ... می گویند یعنی آمد ... نمط تا آیین سرگم ... [۷ب]

دوها:

اب گرام سن لیجئے سادھو گنی سو بدہ

تین پرکار تین هوت ین کت انوپ سو سده

تپہ دوها:

نیچی سرات هوی جو کهرج گرام سو نام

اونچو سب سرتی جو هوی وهی گندهار گرام

تپہ دوها:

ان دو کی جو مده ین مدهم هوت گرام اب انکی استهان ین سنو کئی ابهرام

تپہ دوها:

مندر مده نارك كهون يه ترستهان انوپ

ماهی کنٹھ سو موندتی ابھشت لینن اب روپ

طریق سوم گرام گرام بر دو نوع است نوع اول را گرام نام کرده اند. نوع

دوم را استهان گرام موسوم ساخته. نوع اول گرام یعنی حالت نوع اول

می شود طور اول آن سر که نهایت نشیب است. آن را کهرج گرام می گویند.

طور دوم آن سر که بسیار بلند است آن را گندهار گرام نام است. طور سوم

آن سر که در میان هردو گرام مزبور است آن را مدهم گرام نام نموده اند. نوع

دوم استهان گرام یعنی مکان گرام آن سر وجه می شود. وجه اول مندر

استهان یعنی از ته ناف و آن گرام از آنجا شروع می شود. وجه دوم مده

استهان یعنی از گلو آن گرام از آنجا شروع می کرد و وجه سوم تارک استهان

یعنی گرام از سر شروع می شود.

می‌دارد... سیوم رمیا، هفتم نکهادسر دو سُرَت می‌دارد؛ نامهای دو سُرَت بر این روش اوّل اگراهین، دوم چهوئیکا.

اتِه سُرَت اکار برنن مده طنبوراً دوها

بیان طنبوراً این تصویر طنبوراً که نگاشتم^۱ از دیدن این احوال سُرَت‌ها مفصل معلوم خواهد شد.

اتِه مورچه‌نا لچهن برنن دوها

دوها:

مورچه‌نا اکیس هین برنت کبی انوپ

سپت سرن مین هوت هین یا گو سیتی سروپ^۲

دوها:

تین تین هر سرن کی گن لیجے ابهرام آکی یاکی کت هون سندر انگی نام
طریق ششم: مورچه‌نا بیست و یک. مورچه‌نا دم را نام نهاده‌اند که
در میان سپتک بر هر سه بر دیگری... یعنی بیست و یک دم ظاهر می‌شوند
این سبب مورچه‌نا نام نهاده‌اند... مذکور است کهرج سُر سه مورچه‌نا دارد:
اوّل سمدنی، دوم برمنها، سیوم اودکا. چهارم رکب سُر سه... [۹]

اتِه گاین نام هنر برنن دوها

مرشت مدهر چهیال هین ترستھان پچان

پن سکھان کومل کھیو اور شراوک جان

۱. در این نسخه تصویری نیست. فقط جایش خالی است.

۲. بین: سوگرام مین هوت ہی یا کوسی روپ دارد.

تپہ دوہا:

سُرت گندہار ہین جائی دودہوت انوپ سوی کردوہی کت ہین یہہ دو نام سروپ

تپہ دوہا:

چار سُرت مدہم کت سنو سُرت دی جان

بجر [پرچر] اور پرسارنی تربنی مرکجی آن

تپہ دوہا:

چار سُرت پنجم بہر جہتی رکتاروپ سندرنی سولا پنی یہہ نام انوپ

تپہ دوہا:

دھیوت سُرت سوتین ہین مندتی روہی جان

کھیوانوپ سُرت سُرت دی رمیان ہون پن آن

تپہ دوہا:

دو سُرت ہوت کٹاد کی اک اگرہین لیکھ

دوجی جھونکا کت کرن ہتن مت سون دیکھ

طریق پنجم سُرت یعنی لغزش سُر ہریک از اینہا بعضی بر دو دو حالت

و بعضی بر سہ حالت و بعضی بر چہار حالت واقع شدہ۔ اوّل کھرج سُر

چہار سُرت می دارد۔ نامہای بر چہار سُرت بر این نمط است اوّل تیر، دوم

کمودنی، سیوم مندرکا، چہارم جیمھونتی۔ دوم رکھب سُر سہ سُرت می دارد

نامہای دو سُرت برین روش است: اوّل دیاوتی، دوم رنجینی۔ سوم کلکتا،

چہارم ... اوّل روی، دوم کردوہی باہم مدہم سر ... می دارد نامہای

چہار سُرت بر این نمط است۔ اوّل بچتر، دوم پرساری، سیوم برہنی، چہارم

مرکجی، پنجم پنجم سُر چہار سُرت می دارد نامہای چہار سُرت بر این روش

است: اوّل جیہتی، دوم دللکتا، سیوم سندری، چہارم الامنی ... [۸ب] سُرت

اتھه بچن دوکهن نام برنن دوها

[۹ب] بیست و پنج عیب در میان سرانیدن راگ و راگنی است: اوّل بهیت، دوم سنکشت، سیوم کیل، چهارم کاکی، پنجم ادهر، ششم ادھشت، هفتم کنیت، هشتم پرساری، نهم برس، دهم بکری، یازدهم سند هشت، دوازدهم چنگ، سیزدهم اپسر، چهاردهم تنبکی، پانزدهم کریه [کریا]، شانزدهم انودهان، هفدهم ستیاکاری، هجدهم مشترک، نوزدهم بهرشت استهان، بیستم سانوناسک، بیست و یکم کرېھ، بیست و دوم بنمیلک، بیست و سیوم ابهکت، بیست و چهارم بتال بیست و پنجم کراالی. تپه دوها:

مایک گندړپ جالی اور کمت گنکار کلاونت قوال پن دھاډی پند دھار

اتھه تربد لجهن برنن

نرېد برن سوجانی تربد کبتان آن تربد کاب پېچانئې کېې انوپ سجان و حروف بر سه قسم است و شاعر بر سه قسم است و شعر بر سه قسم است.

بیان نایک و گندړپ و کلاونت و گنکار و قوال، دھاډی و پندت کدام را نام نهاده‌اند این را تحقیقات کرده نوشته خواهد شد:

راگ راگنی پترین او بهارجا مان، کمی بسن او چتر سُرمت سوکره بکھان و بیان راگ راگنی پترین اوبهارجا و بیان وقت سرانیدن راگ و راگنی و لباس و تصویر و سُر و مست و کره آن:

۱. پنه دوها و مردو مصرع در حاشیه آمده‌اند.

کهن سگنده کرن کاڈه ٻين اور سولچهن روپ

رکت جکت پر جر کسيو چوده هنر انوپ

سواي ارتها چهارده قسم گويه که ديگرانده که المشهور به اسم علم موسيقي که اسامي هاي ايشان بيست. اول مرشت، دوم مدهر، سيوم چهيال، چهارم ترستهان، پنجم سکهبان، ششم کومل، هفتم شراوک، هشتم گهن، نهم سگنده، دهم کرن، يازدهم کاڈه، دوازدهم سولچهن، سيزدهم رکت جکت، چهاردهم پرچر.

اتيه هنر برنن

دوها:

کاین هنر سونام پن چت دی سنئي کان

بن کل رو بن سورتين سوره هنر سو آن

از اين چهارده گويه ها شانزده هنر پيدا شده و اين شانزده هنر ترقيم نموده خواهد شد. در علم خود و هنر خود کامل افضل اند بسيار موزون و مرغوب الطبع مشهور آفاق اند.

اتيه گاین دوکهن نام برنن دوها

روجهت استهت گيت پن کاکولی اوکھات

کرشن بهگن اونارهن گاین دوکھی سات

سواي اين هفت گويه عيب دارند؛ اول روجهته، دوم اسپت، سيوم کيت، چهارم کاکولی، پنجم کرشن، ششم بهگن، هفتم نساو.

اوست. فصل دوم در بیان مت-- و شش راگ و سی و شش راگنی و چهل و
 ہشت پتراو. فصل سیوم در میان شیومت و راگ و راگنی... موافق کلناتھ
 مت. فصل چہارم در بیان بہرت مت و راگ و راگنی ہای سلطان شرقی فایدہ
 [دوازدم] در بیان سده و سالنگ و سنکیرن. فایدہ سیزدم در بیان...
 سلطان... در بیان راگنی ہای شیخ بہاءالدین. فایدہ چہاردم در بیان... ہای
 نایک بخشو... [۱۰ب] شانزدم در بیان راگنی ہای میان تان سین، فایدہ
 ہفدم در بیان مقام ہای فارسی کہ مقرراند.

اتھہ راگ جات لچھن برنن دوہا

دوہا:

جات سنواب راگ کی تین بھانت پر سده

اوڈب گھاڈب سمپورن کت گنی سوبده

تپہ دوہا:

سده سالنگ سنکیرن دو دودہ سون جان ایسین ہین نو بھانت کو کروانوپ بکھان

تپہ دوہا:

اوڈب جانو پنج سر نکماو و کت سر جان

سمپورن ہی سپت سر جات راگ یون ہین

سده دوہا:

بکرت راگ اور راگنی ملی نہ جائین آے

سده کھاوت جات یون حسین توڈی بہاے

مہاسده دوہا:

جائین سراو [ر] سرت ہین ہوی سکل سو سده

مہاسده یون ہوت ہی جیون کا نہرا سو بدہ

تپه دوها:

سرو سالنگ سنکیرنن یبه تینو پرمان راگ راگنی پتر کواینه بده کرون بکھان
و بیان سده و سالنگ و سنکیرن یعنی شده و سالنگ و سنکیرن این بر
سه ذات راگ و راگنی اند و... ان شاء الله مرتبه مذکور خواهی گرفت. [۱۰]
بهیرون، دوم امنی، سیوم ناد پریشکا، چهارم مدهم سُر سه مورچهنا دارد؛ اوّل
سرای، دوم منداکته، سیوم سربینی، پنجم پنجم سُر سه مورچهنا دارد؛ اوّل
دهانی، دوم راسا، سیوم سرمائینی. ششم دهیوت سُر سه مورچهنا دارد؛ اوّل
سمجی بسیار، دوم ادوربینی، سیوم کهرنی. هفتم نکهاد. سُر سه مورچهنا
دارد؛ اوّل دلبنگ گیت، دوم ناد موشتیکا، سیوم سوکرنجی.

الحمد لله رب العالمین از عنایت افضال یزدانی و توجّه ایّمه معصومین
صلوٰة الله علیهم اجمعین. باب اوّل به اتمام رسید والله توفیق.

باب دوم راگ ادھیا یعنی باب راگ مشتمل است بر هفده فایده؛ فایده
اوّل بر ذات راگ و راگنی. فایده دوم بر احوال گوئیّه ها یعنی مطربان که پنج
قسم می شوند. فایده سیوم بر چهارده گوئیّه خوش آواز، فایده چهارم بر
شانزده «گن» یعنی هنر، فایده پنجم بر هفت گوئیّه عیب دارد که در بطن
شانزده گن مذکوراند. فایده ششم بر بیست و پنج دوکهن یعنی عیب، فایده
هفتم یعنی احوال کتا یعنی شاعر، فایده هشتم تفصیل مات و دهات، فایده
نهم سررشته و چلن یعنی طریق متقدمین بر هفت روش است. فایده دهم بر
کیفیت از امیر تیمور تا الی الآن بیان کرده می شود. فایده یازدهم بر احوال
چهارمست مشتمل است بر چهار فصل؛ اوّل در بیان هنوت مت و شش راگ و
سی راگنی و چهل و هشت پتر و موسم یعنی کثرت که معمول سرائیدن

سُرت و دیگر راگ و راگنی می‌دارد. قسم هشتم سنکیرن آن باشد که در میان آن راگ یا راگنی سده ملحق باشد. قسم نهم مہاسنکیرن آن باشد کہ در میان آن یا راگ سده یا سالنگ یا یک سده یا یک سالنگ یا دو سده یا دو سالنگ ہر کہ از اینہا ملحق شود آن را مہاسنکیرن نام نہادہ‌اند.

اتی سری ہیتوی گرنتہہ راگ درس سنگیت بدہ کواود اہرن نام پنجم و
پربہا و اتہہ گاین نام لچہن برنن دوا
دوا:

گاین پانچ پرکار کی ایک سو بھاکار انکاری بن رسک ہین رنچک بھاوک سار
تپہ دوا:

تین تین ہین بہانت سون اک اک جان ندہان
سوکت ہین بہر برند بکھان
[۱۱ب] سجھاکاری:

راگ راگنی نیت سون جانی سکھوی نیت
کاب کری سو ڈھنگ سون بھاکار اینہہ ریت
انکاری:

جنہ بدہ سیکھی آپ ہین سکھوی تہین انومان
کاب کری نہین آپ کچھو انکاری پچان
رسک:

کای آپ ہوی آپ مہو کری مہو پن اور
رسک ڈھنگ این کہو جانو گنی سوکور
رنچک:

رنچک این جانیئی کری اور نمہوج کرتب تین اپنی کچھو ونچک کہی نہ سوچ

سالنگ دوها:

جهان پرت بممه او راگ کی و هی سالنگ انوپ

سریراگ جیون هوت هین لی یک گوری روپ

سنکیرن:

سده گلت جو هوی سو و هی سنکیرن جان بهیرون توژی کانهر آن دی آد بکھان

مها سنکیرن:

سده تی یا سالنگ تی یا ایک یا پن دوی

ملی جو ایسی بهانت سون مها سنکیرن هوی

تپه دوها:

سده سالنگ سنکیرن هوت سرن تی آی

پلٹ جات بهر سرن تین کھٹ انوپ بنای

فایده اول ذات راگ و راگنی که نه قسم می شود: اول اوڈب، قسم دوم

گھاڈب، قسم سیوم سمپورن، قسم چهارم سده، قسم پنجم مهاسده، قسم ششم

سالنگ، قسم هفتم مهاسالنگ، قسم هشتم سنکیرن، قسم نهم مهاسنکیرن.

قسم اول اوڈب که آن راگ یا راگنی که پنج سُر باشد. آن را اوڈب می گویند.

قسم دوم گھاڈب که آن شش سُر باشد. آن را گھاڈب می گویند. قسم سوم

سمپورن که آن... سُر... [۱۱] باشد. به هیچ دیگر راگ یا راگنی ملحق نشود

که طور او مانند طور توژی است که یا هیچ دیگر ملحق نیست و سُر و سُر

اگر ملحق شود مضایقه ندارد. قسم پنجم مهاسده که در میان آن راگ و

راگنی سُر و سُر ثابت باشد. قسم ششم سالنگ آن باشد که در میان آن

راگ یا راگنی که سایه دیگر راگ و راگنی می دارد بطور سریراگ که رنگ

راگنی گوری گرفته. قسم هفتم مهاسالنگ آن باشد که در میان آن سایه سُر و

تپہ دوہا:

کهن سکنده کرن کاڈه ٻين اور سمجھن روپ
رکت جکت پر حبر کھيو چوده بهانت انوپ

مرشت:

کل رواد ترستھان ٻين سده بلاوي جوي
سکھ اوڀي جاکی سني مرشت وي ٻين هوي

مدھر:

هو آواج ات مدھر ٻين من کرش ٻين جان
مدھر هوت سو انوپ يون جاني تار استھان

چھيال:

گاوي سانس ٻين کانس بل کنڌ نه بکري آي
مرشت مدھر کي مده جودهي چھيال کهاي

ترستھان:

ترستھان ترستھان کو برتي ايسي روپ
اک اک نياري مچھن من کرش هو انوپ

سکھان:

سو سکھان سکھان کو ايسو هوت بکھان
منکو جاکی سني تي هوت آرام سجان
کومل:

کومل کومل روکت سرون ات ٻين بهاي
رس اوڀي جاکی سني کومل وي کهاي

شرواک:

کمت شراوڪ جائی سگل گني اينه ريت
کاي بڑی ات سرن سون هو اواج سه نيت

بھاوک:

بھاوک این گات ہن جو کریت انوپ مانی واکو چوسنی گاین بھئی سروپ
فایدہ دوم احوال گوئیہا یعنی مطربان کہ پنج قسم می شوند. قسم اول
سجھاکاری، قسم دوم انگارے، قسم سیوم رسک، قسم چہارم رنچک، قسم
پنجم بھاوک - نیز در این پنج قسم گوئیہ ہریک بر سہ قسم می شود. اول
ایکل، دوم جمل، سیوم برند. قسم اول سجھاکاری آن باشد کہ راگ و راگنی
را از ذات خود دانست تمام دارد و خود خوب بسراید و دیگران را همون
طور بیاموزاند و شاعر باشد و شعر پرمعنی بگوید خوب و بہتر باشد قسم
دوم رنکاری آن باشد آنچه کہ بہ ذات خود آموختہ همون طور دیگران را
بیاموزاند الا شاعری نکند. قسم سیوم رسک آن باشد کہ خوب بسراید و
بہ ذات خود محو شود و دیگران را محو گرداند. قسم چہارم رنچک آن باشد
کہ دیگران را خوش و محظوظ بگرداند و از کسب عالم خود خبر ندارد.
قسم پنجم بھاوک آن باشد کہ ہرچہ چلن یعنی طور راگ بود آن را یاد
می دارد و نیز این پنج قسم گوئیہ ہریک از این بر سہ قسم کہ می شوند
بدین طور است: اول ایکل آن باشد کہ تنها راگ و راگنی بسراید و آن را اوتم
نیز بگویند. دوم جمل آن باشد کہ دو شخص باہم بہسرایند آن را مدہم نیز
بگویند. سیوم برند آن باشد کہ دو شخص یا چہار شخص باہم بسرایند آن
را ادہم نیز بگویند. [۱۲]

دوہا:

کسین اواج او سندر ہن چودہ گاین روپ برنت ہی سن لیجے اجی بمل سروپ
گاین نام دوہا:

مرشت مدھر چھیال ہن ترستھان پچان پن سکھان کو مل کسین اور شراوک جان

گرام. سیوم چھیال آن باشد که از قابوی دم بسراید و گلو خراب شدن ندهد در میان مرشت و مدھر باشد. چهارم ترستهان آن باشد که خبر سه مکان گرام را خوب می‌داند و علیحده علیحده حرف‌ها را کرده بسراید که هریک را به طرف خود راجع می‌کند. پنجم سکھبان آن باشد که از شنیدن آن دل آرام یابد. ششم کومل آن باشد که نرم بسراید و از شنیدن آن گوش را خوش می‌آید. هفتم شراوک آن باشد که از بسیار بلندی آواز بسراید لکن آواز او ناخوش معلوم نشود. هشتم کرن آن باشد که در میان آواز آن تأثیر غم جدای یار باشد از شنیدن راگ آن‌طور مهاجرت معشوق معلوم شود. نهم کهن آن باشد که آواز زور آورد و خوش‌آیند باشد و در میان مجلس بسراید از مردانگی تمام. دهم سکنده آن باشد که آواز شیرین و خوب و فصیح و چرب باشد. یازدهم کاڈه آن باشد که آواز زورآور دارد و سرانجام راگ خوب ادا کند. دوازدهم سلچهن آن باشد که از سلسله بندے بسراید تا سلسله گسیخته نشود و خوی نیک دارد. سیزدهم رکت جکت آن باشد که آواز آن بسیار دلچسپ باشد. چهاردهم پرچر آن باشد که آواز او مانند کویل باشد.

اتھہ سورہ گن برنن دوها

دوها:

اتھہ سورہ گن کت ہون چت دی سنئی کان

نیاری نیاری ڈھنگ سین کرت انوپ بکھان

تپہ دوها:

جن بن کر اجسرن جو کور کای انوپ

سمجھ برمی مست ارتھہ جهان پر کھتم گن اینمہ روپ

کرن:

جاکی هوی آواج مین ات کرتار س ای کرن جائیے تاس کوره روپ درسای

کهن:

کهن بلی کل رو هوی جهان وه کهن جان انوپ

سجا بده سانس لئین گای سگل بده روپ

سکنده:

مدهر جنگی هوی رو جاکی سگل انوپ سکنده کمت هین تاش کواچھو بمل سروپ

کاڈه:

سکت رکھت ات جور کی ایسی هوی آواج

کاڈه کھت هین تاس کو گادی سگل سماج

سلجھن:

جان سلجھن بچھن کھت انوپ سوریت

جاکی کرتب هین بکمین لری نٹوت نیت

رکت جکت پر چر:

رس هوی جاکی کنٹھ مین رکت جکت پچان

پرچر رو کویل کمت گاین پھیو بکھان [۱۲ب]

... چهارده گوینه خوش آواز خوبصورت، اول مرشت، دوم مدهر،

سیوم چھیال، چهارم ترستهان، پنجم سکبهان، ششم کومل، هفتم شراوک،

هشتم کرن، نهم گهن، دهم سکنده، یازدهم کاڈه، دوازدهم سلجھن، سیزدهم

رکت جکت، چهاردهم پرچر. اول مرشت آن باشد که سُر مکان گرام که

ترستهان می گویند آن را ثابت ادا بکند و خوش آواز باشد. دوم مدهر آن

باشد که شیرین آواز باشد و دلخوش کند و خبر تارستهان دارد یعنی مکان

تپہ دوہا:

راگ جی ہین لک مات کے ملین نہ دوجی راگ
ایسن ہین سُر جانیئی گیارھون گن کی لاگ

تپہ دوہا:

رچکتاہئے جاس مین ہوی پر پورن آئی دوداس گن یون جانیئے کہیو انوپ بنای

تپہ دوہا:

بھا کھاسد جوار تہہ ہین مجبھی شکل سونیت
گگن گن لیو ہو تیر ہوون شکل گنی کر پریت

تپہ دوہا:

پنگل مت پہچانکی پانی ہین دوہات کاب کری موہی سبھاگن چودھون وکھات
تپہ دوہا:

نورس رس کی بہاوجی نیاری نیاری ڈھنگ
جانی جوگن پندرھون و چترائی کی سنگ

تپہ دوہا:

کاین دوکھی ہین جتی تن تی اپ جو ہون
سو لہوون گن ایسن کہیو سمجھ لیو سب کوی

تپہ دوہا:

سانس نٹوئی ریت سون ملی ہویت نیت
ست [رہ] دون گن جانو شکل پرکٹ کہیو سومیت

سُر مدہ چہارم شانزدہ گن شانزدہ ہنر بدین طور است ہنر اوّل
آن است کہ این قدر بسراید کہ حرف ہا علیحدہ علیحدہ شدہ معنی آن صاف
مثل آیینہ شفاف بماند، ہنر دوم آنست کہ ذات راگ ... [۱۳ب] و نام

[۱۳] دوها:

جات راگ اور راگنی سہت نام سو ڈھنگ
جانو دوجو گن یہی پرکٹ ہوی چھ انگ

تپہ دوها:

تین گرہ جو جان ہین سم اتیت انا کہات تیجو گن ایسی کہیو سمجھہ انوپ سوبات
تپہ دوها:

جو گاوی ہو دہیان دہراوید لنین انوپ
چوتھو گن یون ہوت ہی سمجھو گنی سروپ
تپہ دوها:

کری الاپ سو ڈھنگ جو راگ راگنی نیت
پانچوون کچھ ایسن کہیو جانو بدہ جن ریت
تپہ دوها:

جو گاوی سا ہنس لین رکھی نا بھی کچھو چت
چھوون گن یون جانیئے کہیو انوپ سو مست
تپہ دوها:

ستھوون ہوی گن کہ برن جو سب مین اوستاد
اٹھوون گن گن لیجئے گنی کہیو اوستاد
تپہ دوها:

ایسو سادہی سادہنا پاوی پد سمنان
نوون سو گن گنی یون کہیو چت دی سنئی کان
تپہ دوها:

آد جو کرتب کر گئی دہری یاد سب نیت
دسوون گن گن یون کہیو گنی انوپ سوریت

روجهت:

جاگو سو کھو کنٹھه هو سرون نیک نه بهای گاین بلهین هچمین روجهت وهی کهای

استهت:

بکهری بکهری سرن سون چو کوو گاوی راگ

استهت ایسو هوت هی نگنی اور کو بهاک

کنیت:

راگ نکی ترستھان سنگیت را کت رنج

کنٹھه بهاکر و کنیت [۱۴] ایسو کیونکر برنج

کاکولی:

رو جاکي گاگ سم کاکولی نه جان گاین لاگت یون بروروت مانون سوان

کرش:

جهه آواج سوچم اڏهنگ اور الپ پن هوی

گاین کرش بکھان یون جان لیو سب کوی

بهکن:

کھریا اونت سمان هین جاکي هوی آواج رونوگانو ایک سو هوت بهکن اینه ساج

نसार:

یهی هوی سب سرن تین اور مند پن تان

جاگو هوی آواج یون وهی نسا بکھان

فايده پنجم هفت گویه عیب داراند اول روجهت، دوم استهت، سیوم

کیت، چهارم کاکولی، پنجم کرش، ششم بهکن، هفتم نسا. اول روجهت آن

باشد که گلو خشک باشد و گوش را آواز خوش نمی آید. در همه گویه

گلچهن است یعنی بدطور. دوم استهت آن باشد که بکهری بکهری سُر یعنی

به تحقیق تمام واقف باشد. هنر سیوم آن است تین گهر یعنی سه مکان اسم این است انا کهات این هر مکان را خوب بداند. احوال این سه مکان را بیشتر مذکور کرده خواهد شد. هنر چهارم که مرتبه داشته بسراید از منصوبه خوب و بهتر. هنر پنجم که الپ جاری نشید از راه بزرگان قدیم راگ و راگنی را صورت... هنر ششم از مردانگی و تهور بسراید و در دل خود به هیچ خوف و خطر ندارد. هنر هفتم سر رشته دم شکسته نشود، باهم ملحق باشد از سر رشته. هنر هشتم از اوستاد کامل راگ و راگنی و سر رشته آموخته باشد. هنر نهم کثرت بسیار کرده باشد و مرتبه در مجلس بزرگان یابد. هنر دهم از راه علم قدیم یاد بدارد. هنر یازدهم راگ و راگنی را یا راگ و راگنی دیگر آمیختن ندهد و همین طریق سُر با سُر دیگر ملحق نشود. هنر دوازدهم بیان علم موسیقی خوب بداند. هنر سیزدهم حروف بهاکها را معنی بکند یعنی زبان برج که آن را بهاکها می گویند. هنر چهاردهم پنگل یعنی علم عروض و تُک یعنی علم قافیه و بیاکرن یعنی علم صرف و نحو و کاب یعنی شاعر باشد از این علمها آگاهی تمام بدارد. هنر پانزدهم نورس را خوب بداند یعنی نایکا بهید را علیحده علیحده می دانسته باشد. هنر شانزدهم آن است که از هفت گویند عیب که حالا مذکور می شود از سایه آنها خالی و دور باشد.

اتیه دوکهن گاین برنن دوها

دوها:

سپت بهانت تین هوت هین دوکهنی گاین جان

نیاری نیاری لچهن سمجه لیو پرمان

نام برنن:

روحبت استهت کیت پن کاکولی پچان کرش بگن اونار هین ساتون گاین جان

تپہ دوها:

چو گاین گایو بلھین ہر برای ہوی دہرت
کھٹ سنکٹ دوکھن سنئی گیانن سُرَت

تپہ دوها:

کمت پڑھ سُرَت کری جو سرگای نہ سوچ بچار
مچلنا دوکھن ہوت یون سمجھ لیہو زردھار

تپہ دوها:

گاوی شور مچای یون جیوں بولت ہی گاگ
کاکی دوکھن جانی بنی نہ تا سو راگ

تپہ دوها:

کنپت مکھ کو سرن ہین اور سہت جو ہوی
ادہر سو دوکھن یون کہیو سنو گنی سب کوی

تپہ دوها:

ادہ مدہ نیکو تنک ہین سکت نہ ٹیپ کلمای
تا سون من رچ ناچکھو وہی ادہشت کہای

تپہ دوها:

کانپی جاکو سکل تن او آواج سُر جان
کنپت کنپت دیکھ کی لیہو کنی پہچان

تپہ دوها:

کھنڈ دہوی سب تن بدن کرن اوٹھای اوٹھای
گاوی این جو کو و پرساری سوکھای

تپہ دوها:

رچکٹای کی سکت رکھی نہ من مین آن
دوکھن برس سوکمت ہون ہوت برس پہچان

شکستہ شکستہ سُر بسراید و از راگ و راگنی بی نصیب و بی علم باشد. سیوم گیت آن باشد کہ در میان راگ و راگنی اندک ہم طاقت ندارد و ترستہان یعنی سرمکان گرام نیز طاقت ندارد و گلو بہاکرا باشد یعنی بدطور. چہارم کاکولی کہ آواز و مانند آواز زاغ باشد و گوش سامع این طور معلوم می شود کہ گویا سگ گریہ می کند. پنجم کرش آن باشد کہ آواز آن بسیار باریک و خالی باشد. ششم بہکن آن باشد کہ آواز و مانند آواز خیریا شر باشد. ہفتم نثار آن باشد کہ آواز آن پژمرده و سُست باشد واللہ اعلم بالصواب.

اتہہ بجیس دو کھن برنن دوها

دوها:

بجیس دو کھن جات کی بن گن اوین گیان

سب گاین ہین ہوت ہین تنکو نام بگمان

نام برنن:

بہیت سنکٹ کپل ہین گاکی ادہراہشت

کیت پرساری برس ہین بگری اور سند ہشت

تپہ دوها:

چنک اپر تنکی گریہ پن انودہان ستیاکاری مشترک اور ابہرشت استھان

تپہ دوها:

سانو ناسک کرکس ہین او نمیلک جان

پن انکھت بتال ہین بُہر کراالی مان

[۱۴ب] تپہ دوها:

سانس نیک نہوی کادی سجا سبھت

دو کھن بہیت سو ہوت یون لیو کھنی سوچیت

[۱۵] تپہ دوها:

سده سالنگ سنیکرن گاوی سی بلائی
وہی مشرک [مشرت] جانی اسیں ڈھنگ کهای

تپہ دوها:

[ترستہا] ن سو بکٹ جہان دھوی سگل بچار
کھٹ استھان بہرشت یون جانو پن زردہار

تپہ دوها:

تاسا تین چو سرن مین بجی پرکت آی
سانو ناسک کمت ہین تا ہیگون کپت جای

تپہ دوها:

بر دیپک کتو فلجنن کومل نیک نہوی
کہ کس دوکھن ریت یہہ جانت ہین سب کوی

تپہ دوها:

نین موندلی سرن کون اندہن کی جیون ریت
وہی بنلیک کمت ہین چت ندیجی مست

تپہ دوها:

انجھرنیک نہ سموی ار تہہ نہ نکٹ آی گاوی جیمن روت ہین سو بکٹ کهای

تپہ دوها:

جو گاوی مکھ کھولی یون در سین بکری دنت
کمت کراالی تاس کون دوکھن ایوانت

فایدہ ششم بیست و پنج دوکھن یعنی عیب است: اول بہیت، دوم شکٹ،

سیوم کپل، چہارم کاکی، پنجم ادھر، ششم ادھشت [ادگھشت]، ہفتم کنپت،

تپہ دوہا:

کھو سون نار لگای جو کری راگ پر کاس
بکری دوکھن یون کھیو جان لیہو کب تاس

تپہ دوہا:

دن دن سی جو رکی گادی نگنی جوی
ہوت سو سند ہشت دوکھن برن سناؤن سوی

تپہ دوہا:

ناری بہال اونہن گل راگ بلھین درسای
چنپک وہی بکھان ہین سنو گنی اینہ بہای

تپہ دوہا:

کہتی بڑی سپتک جہان نیک سُر نہ ٹھرای
اپر جانو تا سکون این ڈھنگ کہای

تپہ دوہا:

پھولی کنٹھ کپول ہین اور بدن سب ساج
تنکی یہہ لچھن کہی گات نہ آوت لاج

تپہ دوہا:

گادی نار اونچای چو جنبش گردن اونٹ
کریہ دوکھن یون کھیو ہی کچھو دوکھن کھونٹ

تپہ دوہا:

ریت راگ اور راگنی تا سون ہوتی ریت
انوڈھان کی ریت یہہ سکری چلن انیت

تپہ دوہا:

دن دن سون جو رکی مار ہار سانس ستیکای سانس کو ادھک بجاوت کانس

باشد که در میان سرائیدن گردن آن قدر بلند بکند که گویا گردنِ شتر است، شانزدهم *انودهان* آن باشد که راگ و راگنی بی سرشته باشد، هفدهم ستیاکاری آن باشد که دندان به دندان چسپانیده لحظه به لحظه سانس یعنی دم بستاند، هجدهم مشترک آن باشد که سده و سالنگ و سنکیرن این هر سه ذات راگ را ملحق بکند، نوزدهم بهرشت استهان آن باشد که سه مکان گرام را هیچ یکی نمایان نکند. بیستم سانوناسک آن باشد که در میان سرائیدن سُر را یعنی آواز را پنی برآورد، بیست و یکم کرکس آن باشد که سخت بسراید هیچ جا نرم نباشد، بیست و دویم بینملک آن باشد که چشم باهم پوشانیده مانند کوران بسراید، بیست و سیوم رکمت آن باشد که سرائیدن او مانند گریه باشد و معنی حرف هیچ بفهمم نرسد، بیست و چهارم بتال آن باشد که لی یعنی اندازِ تال را کم و زیاد بکند و حقیقتش را خوب نفهمید، بیست و پنجم کراالی آن باشد که آن قدر دهن را وا بکند که دندان نمودار کردند. به فضل ایزد متعالی احوال بیست و پنج دو کهن تمام شد. [۱۶]

دوها:

سنو برند سو لچهن کمت انوپ بنای اوتم مدهم ادهم سو نیاری نیاری بهای

اوتم برند:

اوتم گاین چار جهان مدهم سو هوین آن

دوادم تیه چو بانسری چتر مردنک بکھان

مدهم برند:

جیون برند اوتم کسبو تا کو آدهو هوی مدهم جان برند هین سنو گنی سب کوی

اودهیم برند:

مدهم کو آدهو جهان هوی سماج پردپ اوتم برند سو کمت هین تا کو گنی انوپ

هشتم پرساری، نهم برس، دهم بکری، یازدهم سند هشت، دوازدهم^۱ چنیک [جهونیک]، سیزدهم اپسر، چهاردهم تنیکی، پانزدهم گربهه، شانزدهم انودهان، هفدهم ستیاکاری، هجدهم مشترک [مشرت]، نوزدهم بهرشت استهان، بیستم سائوناسک، بیست و یکم کرکس، بیست و دوم بینملک، بیست و سیوم ابیکهت، بیست و چهارم بتال، بیست و پنجم کراالی. اوّل بهیت آن باشد که مردانگی در دل نباشد. در میان مجلس از خوب بسراید، دوم شکث آن باشد که در میان سرانیدن بسیار جلدی و حراسان گردد، سیوم کیل آن باشد سُرَت را کم و زیاده کند در دل اندیشه ندارد، چهارم کاکی آن باشد در میان سرانیدن این قدر شور بکند که گویا زاغ شور می کند. پنجم ادهر آن باشد که در میان سرانیدن روودست و سُر رعه بکند از خوف بسراید، ششم ادهشت آن باشد که در میان سُر کم اوّل و وسط قدری خوب سراید در بلندی یعنی قدری عمده [۱۵ب] تیپ ندارد و از شنیدن دل را خوش نمی آید. هفتم کنیت آن باشد که در میان سرانیدن آواز و تمام جسم او لغزش بکند. هشتم پرساری آن باشد که دست را برداشته برداشته بسراید و جسم طاقت ندارد، نهم برس آن باشد که در میان سرانیدن به هیچ لذّت و مزه ندارد. دهم بکری آن باشد از شانه گردن چسپانده بسراید. یازدهم سندهشت آن باشد که دندان بر دندان چسپانید بسراید، دوازدهم چنیک آن باشد که در میان سرانیدن تمام رگهای پیشانی نمودار گردد، سیزدهم ابسر آن باشد که سپتک یعنی هفت سُر از قرینه سرگم کم و زیاد بکند، چهاردهم تنیکی آن باشد که در میان سرانیدن تمام جسم و گلو و رخسار فربه شود، پانزدهم گریه آن

است که مات و دهات بداند مات و دهات ان شاء الله بیشتر... دوم [مات
لچهن] آن باشد که دهات بداند و مات را نداند، سیوم ادهم کبتا آن باشد که
مات بذات [دهات لچهن] شنوند.

دوها:

مات دهات کی چهن سنی اب کب رای
سبکھو چتر سو دھیان دی دودبه کبت انوپ

مات دوها:

بیا کرن بهو گن سبد پنکل کلا سو بید یه گن برنی مات کی سمجھو کی ابید
دهات دوها:

تان راگ سو الاپ پن کبتا بمل سروپ

ساج تال نرت پننات ابه گن دهات انوپ

فایده هشتم که به تفصیل مات و دهات بر دو قسم است: قسم اول مات
آن باشد که علم بیان کردن آنست. صرف و نحو و علم بهو گن مانند علم
صنایع و بدایع و سبد یعنی صرف و پنکل عروض و قافیه و بیدها علم تفسیر
کلام الله بلامتشبیه حرم الله تعالی تعظیماً این همه علمها که بیان کرده شد این
همه را مات نام نهاده اند. قسم دوم دهات آن باشد که علم موسیقی و علم
شاعری و سازهای نواختن و علم رقص و دانست تمام که به دریافت آرد. این
همه را دهات می گویند.

اتیه ادگاین ریت لچهن برنن دوها

دوها:

گاین بهی جو آد هین تن باندھی جو ریت

سو اب تا کی چهن برن ساون میت

نین برند:

اوتم مدہم ادہم ہین جبین کیو برند ایسن ہین سب تین کوجان لیہو سکھ کند
 در بیان برند برند بر سه قسم می شود؛ اوّل اوتم، دوم مدہم، سیوم ادہم؛
 اوّل اوتم برند آن باشد کہ چهار مطرب اوتم و ہشت مطرب مدہم و دوازده
 عورت و چهار بانسری و چهار مردنک آن را اوتم برند می گویند. دوم مدہم
 برند آن باشد کہ از اوتم بزند نصف حصّہ باشد. سیوم ادہم برند آن باشد از
 مدہم برند نصف حصّہ باشد؛ این سه قسم برند باشد همچنانکہ احوال اوتم
 برند و مدہم برند و ادہم برند بیان کردہ شد. ہمین قسم احوال زنان ہم باید
 نوشت.

اتہہ تربد کبتا برنن دوها سورتہا

دوها:

کبتا تین پرکار اوتم مدہم ادہم ہین کت انوپ بچار نیاری نیاری چھنن
 اوتم کبتا: [۱۶ب]

مات دہات جو سمبہو کی اکارک نام اوتم کبتا کت ہین تاکو سب کب دہام
 مدہم کبتا:

مات نجانی رنج کچہو دہات تیچ ہوی سده

مدہم کبتا کت ہین تاکو سکل سو بدہ

ادہم کبتا:

راکت تنگ بچار ہین من مین جو کب دہات

سوچہ ہوی ات مات کی سو کب ادہم کہات

فایدہ ہفتم احوال کبتا یعنی شاعر را بیان کردہ می شود. شاعر بر سه قسم

است: اوّل اوتم، دوم مدہم، سیوم ادہم. اوّل اوتم کبتا آن باشد یعنی شاعر آن

جگل بند دوہا:

سُراک، راگ اک، تال اک، دودھر پد اینہ ریت
دو جن مل گائین جہان ہوت جگل بندینت

بشن پد دوہا:

کوپل کان سو برن جہان وہی بشن پدمان
سورداس پر ہتم کھیو یا کو لچھن جان

کھیال^۱ دوہا:

کھیال ہوت ہی دور تگو جانو چتر سجان
پادساہ سرکی کبویا کی پر ہتم بکھان
تپہ دوہا:

پنجابی بھاکھا بلھین جو کچھو بنی انوپ
سوٹپہ پن جانی برنو سکل سروپ
پروی دوہا:

پورب کی بھاکھا جہان ہندی سکل بدہ سدہ
بروی تا سون کست ہین جانو سی سو بدہ

قول ترانہ دوہا:

اوت پن یا کو کیت تی کھسرو کیوندان
مدہ پہار سی عاربی کول ترانہ مان
جکری دوہا:

پرمارتھ پیری کتی گجراتی مدہ مان
کاجی محمود ہین کری جکری ایسی جان
کرکھا دوہا:

است شاہ و جیز کی برن سرس ہوی
راجپوت بھاکھا بلھین کرکھا جانو سوی
سادھرا دوہا:

جو برج کی بھاکھا کبھی ایسو ہوی پرمان
برنت تا کو سادھرا کھیو انوپ سجان

۱. اصل: خیال؛ بین نیز 'کھیال' دارد.

ریت نام دوها:

پر هتم گیت دوجو سومن چهند دهرود هوئی جان

پراکرت بانی بکمین ماتھا پربند مان

فایده نهم سرشته و چلن یعنی طریق متقدمین بر هفت روش است. اوّل

کیت، دوم سومن، سیوم جُهند، چهارم دهرود، پنجم دهوا، ششم ماتھا، هفتم پربند. این هفت قسم را در زمان پراکرت بیان می کنند که آن زمان را پاتال مانی می گویند.

اته مدہ کاین ریت برنن دوها

دوها:

اب یون تیمور آردوہی بهی جو سب سلطان

گاین ہستی جو تن سمی اونکی ریت سجان

ریت لچھن:

پہیلین دھرپد جائی کرت سو راجا مان

برنت تا کو چو تکو بانی بھا کھا جان

سر...:

۱پہلی] تک استھل کت انترادوجی جان

بیڈھا] زھی تیسری چترابھوک بکھان]

تروٹ دوها: [۱۷]

ٹھنکا دھمکت کٹ تک ہین اوپن بول مردنک

در سین جو دھرپد بکمین تروٹ وہی سوڈھنگ

بھول بند دوها:

سمن ماتھی اودی دھرپد مد درسای پھول بند تا کو کت سگل گنی کب رای

فایده دهم کیفیت از امیر تیمور تا الی آلان بیان کرده می‌شود. اوّل دهرپد مشتمل است بر پنج طور. طور اوّل دهرپد که راجه مان بنا ساخته در زبان بهاکها یعنی در زبان برج و دهرپد را چهار تک یعنی چهار مصرعه کرده‌اند. تک اوّل یعنی مصرعه اوّل را استهل گویند. تک دوم را انترا نام نهاده‌اند. تک سیوم را پُراَند. تک چهارم را آبهوگ رواج داده‌اند. طور دوم تروٹ آن باشد که در میان دهرپد الفاظ مردنک باشد. طور سیوم بهول‌بند آن باشد که در میان دهرپد الفاظ کلها باشد اَلّا ذومعنی. طور چهارم جگل‌بند آن باشد که دو شخص دو دهرپد باهم بسرایند و الفاظش علیحده علیحده باشد و سُر و تال و راگ یک باشد. طور پنجم بشن‌پد آن باشد که در میان آن بیان گوپی و کشن در میان دهرپد کرده باشند و ابتداکننده این‌طور دهرپد سور داس است. دوم خیال آن باشد که اوّل خیال را سلطان شرقی بنا ساخته دو تک کرده‌اند در زبان خیرآبادی اصل خیال اینست. سیوم ^۱په آن باشد که در زبان پنجابی بسرایند. چهارم بروی آن باشد که در زبان پوربی بسرایند. پنجم قول و ترانه آن باشد که امیر خسرو قدس سرّه از خود به‌مقابله گیت بنا ساخته‌اند. در زبان عربی و فارسی بسرایند. ششم جکری که قاضی محمود بنا ساخته در زبان گجراتی قاعده او نیست چند کثری یعنی تک نموده‌اند در یاد الهی و علم توحید. هفتم کرکها آن باشد که تعریف پادشاه و وزرا و امرا بسرایند. در زبان راجپوتی در احوالات جنگ می‌شود. هشتم سادھرا که در تعریف پادشاه در زبان بهاکها یعنی زبان برج نموده‌اند. نهم بکدباد آن باشد که مثل جکری و سادھرا بشود بکد دربان رجپوت [انی] و باد در زبان چارن نمی‌شود. دهم

۱. در اصل تیه ثبت شده است.

بکد باد دوہا:

جیون جکری پن سادہرا بکد باد یون جان
راجپوت اک جائیے چارن بھاکھا آن

کھنڈ گڈی پیری:

کھنڈ گڈی پیری کھی یہہ جو نام انوپ
تکوتک ہین کمت ہین جان لہیو کب بھوپ

گن و برن:

کبتائی کی آو جو گن او برن بکھان
کمت اسبہ سو جائیے دھری نہ آپ سجان

استہ برن:

ہجہ کمن مدھر لکھ بسورن اگن ناربن آن
کبتائی کی آدیہہ برپن نہ کہو سجان

... دوہا:

جگن رکن اور سگن پن نگن استہ گن جان
مگن نگن پھن بھگن او ریگن برسد اسبہ مان

... ..:

کنوری

سگن انت کرو انت لکھو نگن کھی سب کوی

تپہ دوہا: [۱۷ب]

مگن تین لکھو نگن کرو یون بھان
بھگن کرو آد کرو یگن سنو کب جان

نایک دوہا:

مات دہات سنگیت بدہ گیت جھند من جان

ہو انوپ اینہ بہانت جو سوناٹک پہچان

گندرب دوہا:

مارگ دیسی راگ جو سمجھی سکل پرمان

گندرب تاسون کست ہین جی گنی گندرب جان

گنکاری دوہا:

دیسی راگ او راگنی جانی سب بدہ سدہ مارگ جانی نیک نہ یہہ گنکاری بدہ

کلاونت دوہا:

گنکاری یا گندرب ہین دھر پدتیون گای

وہی کلاونت جانی کھیو انوپ بتای

کوال دوہا:

کول ترانہ کھیال ہین پن بہاری مقام

سو کوال یون جانی برنت گنی سو نام

ڈھاڈی دوہا:

کڑکھا گاوی جو کو وہی ڈھاڈی کی ریت

گیان سنگیت ہو سکت نہ پنڈت وہی نیت

پنڈت دوہا:

جوجانی گن بات کی اور دہات پہچان

تا کو پنڈت کست ہین سگری کینی ندان

نایک نام دوہا: [۱۸ب]

پرگٹ نایک جی بہی تنگی نام انوپ برنت ہی سن لیجئے آجہی بمل سروپ

کندکدمر و پتری این هر سه را تک نام نهاده‌اند یعنی قافیه... و [۱۸] اسبیه باشد یعنی بد باشد نباید آورد و اسبیه این است پنجه گن در کهنب یعنی هرج که درن هر کهنه و چهار گن اسبیه این است. اول جگن، دوم رگن، سیوم سگن، چهارم تگن؛ یعنی بداند و چهار گن اسبیه این است. اول مکن، دوم نگن، سیوم بهکن، چهارم بکن و اعراب اینست که در میان جگن کر باید دانست و در رگن لگه باید دانست و سگن در آخر کر می‌شود و تگن در آخر لگه می‌باشد. این چهار گن اسبیه بیان کرده شد شاعر را می‌باید که اینها را در اول شاعری نیارد و چهار رگن اسبیه که بیان کرده شد، اینها را اگر بیارد مضایقه نیست کنیف از امیر تیمور با حال به‌اتمام رسید.

اته آدگاین برنن دوها

دوها:

آدجو گاین دیوتا جن سی مت کی ریت سو انوپ سُن لیجے اونگی نام پنیت

تپه دوها:

هنوت شیو بهرت پت مت کینی کهات^۱

اور نه پت مت هین یهی جان لیهو سب بات

تپه دوها:

نار و تبر سس هین کشپ کوئل اوپر^۲ بابا هو هو راون هین سار دول اسوتر

تپه دوها:

پارتی پن سرتی بهه دو دارا روپ

گاین بکمین سکمر چتر کمت انوپ انوپ

۱. پین: شیو بهرت هنوت... دارد.

۲. پین: در مصرعه اول در آخر «جان» و دوم «پچان» دارد.

در اصل کلاونت آن را می گویند گنکاری یا گندرپ و دهرپد یا تروٹ بسراید.
 بعد این قوال آن باشد که قول و قلباز خیالی یا مقام فارسی بسراید. بعد از
 این ڈھاری آن باشد که کڑکھا بسراید بعد این پنڈت آن باشد که... [معلوم]
 مات مات و دهات که از این بیشتر مرقوم شد می دانسته باشد. نام نایک بیان
 میگو، گوپال، خسرو، بیجو، بهنو ماندهی... لوهنگ، جرجو، بهگوان، ڈھوندهی
 ڈالو. [۱۹] نامهای گندرپ بر این نمط که در وقت اکبر پادشاه بودند. تان
 سین، حاجی سبحان خان، سرگیان خان، چاند خان، سورج خان این همه
 گندرپ شده اند. معھذا بسیاراند تا کجا مفصل نگاشته اند.

اتی سری هنوت گرنتھه راگ درشن کاین نام گن دوکھن لچھن برنن نام
 کھشتم و پر بهاد اتھه هنوت مت برنن دوها
 دوها:

هنوت مت پچانے راگ راگنی ریت

پتر بهار جاست پن ادت پن نام پنیت

اتھه بهیرون لچھن دوها

کاوت بهیرون بهور ین ادپ پن مکھ جو مہیس

جات اوڈب دھنی سکم سر دھیوت کرہ... سو مہیس

اتھه بهیرون چتر لچھن برنن چنداول

دوها:

زنڈمال کس بهال سوکر ترسول برابی

نتر اگن پنج بهونبه بهم مکھ ٹیکو ساجی

تپہ دوها:

گوپال او [ر] کھسرو پھر بیجو ننہو جان کمت پانڈی پانچون نایک یکسو آن

تپہ دوها:

پن لوہنک چر جو بھراو بھگوان سونام ڈھونڈ ہی ڈالو جائی اینہ نایک ابھرام

گندرب نام دوها:

بادشاہ اکبر تہی ہتی جو گندرب جان برنت سنو انوپ اب تنکو نام سبحان

تپہ دوها:

تان سین پر نھم کمت او سبحان کھان نام

کیوسر گیان سون چاند کھان سورج کھان ابھرام

تپہ دوها:

تھور و گندرب مین کیو اور ادھک ہین مست

لچھن کی پر مان تین جانو سہی سوریت

فائدہ یازدہم بر احوال چہار مت مشتمل بر چہار فصل احوال مطربان

قدیم بر این نمط است کہ در میان مطرب اوّل دیوتااند. اوّل ہنوت، دوم

کلناتہ، سیوم شیو، چہارم بھرت. این دیوہا از مت گوتر یعنی مذہب خود

راگ و راگنی را رواج دادہاند. بعد این چہار دیو نارو، تنبر، سہنس، کشپ،

کوپل، ہاھا، ہوہو، ساردول، اسوتر. بعد اینہا دو عورت شدہاند. اوّل پاربتی،

دوم سرستی و بعد این ہردو نایکھا شدہاند و نایک آن باشد کہ مات و

دہات کہ مذکور شد آگاہی داشتہ باشد و بعد این گندرب آن باشد کہ دیسی

و مارگ بداند انشاء اللہ تعالیٰ بیان این ہردو یعنی مارگ و دیسی بیشتر

مذکور خواہد شد. بعد این گنکاری آن باشد کہ دیسی بداند و مارگ نداند.

می‌دارد و تصویر راگ بهیرون که صورتش تمام مفصل بیان کرده شد این است.

اته مالکوس لچهن برنن دوها

مالکوس سپورنن سرگم پدهنی سنت

کهرج کهه بهیوکننه هری گادت رین سوانت

اته مالکوس چتر برنن چهند

کننه مال مکتان باسن نیلوات سوہی سندر گورو رنگ ترن ترنی من موہی

*

کرت ہانس اون سنگ مت بهوشادو باک ہین

مالکوس یون چتر لکو کر جہری سہاگ ہین

دوم راگ مالکوس که به وقت آخر شب می‌سرایند و پیدایشِ آواز

گلوبشن که نام دیوی است در... یعنی هفت سُر سالم و سرگم پدمنی یعنی

[۲۰ب] سا، ر، گا، ما، پا، دها، نی و گرہ او کهرج است و تصویر او بر این

نمط است که مرد لباس سبز در بدن پوشیده و حمایل گوهر در گردن انداخته

حسن تمام دارد و نهایت خوبصورت جمیل و رنگ سرخ و سفید و جوان

امرد که سبزه نورسیده و عورتهای حسین همراه خود دارد و در تماشای باغ

و به سیر گلزار به عالم بدمستی از عورتهای همراه خنده و بازوی افعال

خوش طبعی می‌نمایند و چوب گل در دست دارد تصویر راگ مالکوس است.

اته ہنڈول لچهن برنن دوها

اوڈب راگ ہنڈول کہی سگم بنی سُر کہہ

تن بدھ ات پن جائیے گات پرہات سہہ

... دوها:

سوی کاند هین کھال سو کج لپٹو... [سرب جانو]

پهن هان که هان جی بده حثاکنک دهار برکت بهیرون یون بکھانو

[۱۹ب] فصل اوّل در میان هنوت مت: هنومان نام دیویست در قوم هندوان که راگ و راگنی را از خود رواج داده بر این نمط است. راگ، راگنی، پتر و بهارجا پیدایش، سر، کره، وقت، تصویر، این همه بنا ساخته. در اصل شش راگ و هر راگ را پنج راگنی و هشت پتر هنومان دیوتا و از مت خود رواج نموده است. اوّل راگ بهیرون که به وقت صبح می‌سرایند و پیدایش آواز دهن مهادیو و ذات اوّلب یعنی پنج سُر و سرگم او به این طور مروج یافته. دهنی سگم یعنی دها، نی، سا، گا، ما، سُر اوّل یعنی دها دهیوت و سُر دوم یعنی نی نکهاد و سُر سیوم یعنی سا کهرج و سُر چهارم گندهار یعنی گا و سُر پنجم مدهم، ما از این پنج سُر راگ بهیرون می‌شود. هم بر این آئین تمام راگ و راگنی را بیان خواهیم نمود و گره یعنی مکان راگ بهیرون دهیوت است یعنی مکان که از اینجا شروع می‌شود از هرجائی که راگ و راگنی برمی‌خیزد آن جای را کره می‌گویند تصویر بهیرون بر این نمط است که حمایل سُر آدمیان را در کردن انداخته و ماه نو بالای هردو ابرو میان پیشانی نمودار و در دست ترشول آن را می‌گویند که جوگیان یعنی فقرای هند در دست می‌دارند که عصای آهنی را نوک او سه شاخ آهن می‌ازند بر این صورت آن را ترشول نام کرده‌اند و یک چشم زاید از دو چشم معمولی در میان ابرو می‌دارند و بهبوت یعنی خاکستر بر رو مالیده و قشقه بر پیشانی داده و چرم فیل بر شان: انداخته و... تمام جسم را پیچیده‌اند [۲۰] و از جُٹا یعنی از موی سُر دریای گنگ جاری است و یک رأس گاوتر همراه

اتهه هڼډول چتر برنن رولا چهند

کور رنگ سبوسیس گات جیون درپن کیسو

هیرن جروهڼډ در بست سو تا مده بیسو

سندر نارین سست ساج کا تام جهلاوین

راگ هڼډول بکھان چتر یون گای سناوین

[۲۱] سیوم هڼډول که به وقت صبح می سراینډ و پیدایش آواز تن بر اینها

که نام دیوتا است در قوم هندوان و ذات او اوډب یعنی پنج سُر و سرگم اوسگم بینی یعنی سا، گا، ما، نی، و کره او کهرج و تصویر او بر این نمط است مرد سرخ و سفید رنگ و کودک سن سراپا بسیار حسین و خوبصورت و تمام بدن مثل آئینه مصفا است و در میان مهد یعنی گهواره که در زبان هندی هڼډوله می گویند نشسته و گهواره از الماس تیار کرده و عورتهای باطنبوره مردنگ سراینډه گهواره جنبش می دیدند تصویر راگ هڼډول است.

اتهه دیپک لجهن برنن دوها

سرگم پدهنی سپورن گات دوپهر سوریت

اوت پن دیپک رب درگ هین کهرج گره نیست

اتهه دیپک چتر برنن اډل چهند

ارن باس پن ارن سورنگ کنه مال مکتا سو ډهنگ

کج سوار لی نار سمه دیپک چتر یون برن کبوه

چهارم، چهارم راگ دیپک به وقت دو پاس روز برآمده می سراید و

پیدایش آواز چشم آفتاب در قوم هندوان نیز آفتاب را دیو می گویند و ذات

او سمپورن و سرگم او سرگم پدمنی یعنی سا، را، گا، ما، پا، دها، نی و گره
آواز کهرج و تصویر او بر این نمط است مرد با لباس سرخ و رنگ سرخ و
سفید و در گلو حمایل مروارید انداخته و بر فیل سوار شده و بسیار عورات
همراه گرفته می‌رود تصویر راگ دیپک این است^۱.

اتهه سریراگ لجهن برنن دوها

سرگم پدهنی سمپورن کهرج کریهه کهات

سریراگ بهیو بابیه مهی انت دیوس هین گات

اتهه سریراگ چتر برنن [چهند چمهک]

سپت هین باس انک ات موهی مال بلورا گوت کنٹھ سوهی

پٹھو نکھت سنی گنی راگ هین سریراگ چتر یون نربھاگ هین

[۲۱ب] پنجم راگ سریراگ که به وقت شام می‌سرایند و پیدایش آواز

ناف زمین است و ذات او سمپورن یعنی هفت سُر سالم و سرگم پدهنی

یعنی سا، ر، گا، ما، پا، دها، نی و گره کهرج و تصویر او بر این نمط است

مرد لباس سفید و حمایل بلور در گلو و بر تخت سوار است روبه‌رو مغنیان

خوش‌نوا نشسته می‌سرایند تصویر راگ این است:

اتهه میگه لجهن برنن دوها

انترین پن میگه کهی اوڈب دهنی سرک جات

مونڈ برنبھاتین کھڑ هو دھیوت گره کهات

۱. به نظر می‌رسد شاید جای خالی برای تصویر بوده که کشیده نشد، امکان دارد که در نسخه دیگر که به دست مصحح نیست، باشد.

اتھہ میگھ چتر برنن دوہا چھند چو بولا

سیام روپ سُر باک بارگی سوہت ہی من ہوک موہت ہے

آسات تیج ہا تھ رلی ٹھاڈو میگھ چتر یون ہووت ہے

ششم راگ میگھ کہ بہ وقتِ آخرِ شب می سرایند و پیدایش آواز سُر بری

نہادہ است کہ بیشتر [۲۲] مذکور شدہ است و ذات او اوڈب یعنی پنج سُر و

سرگم اوڈھنی سرگ یعنی دھا، نی، سا، ر، گا و گرہ او دھیوت و تصویر او

مردِ سیاہ رنگ یعنی کشن روپ و دستار از موی پیچیدہ است او یک شمشیر

برہنہ در دست می دارد و در صحن خانہ بہ وقت سحاب استادہ است تصویر

راگ میگھ کہ مفصل بیان کردہ می شد این است۔

اتھہ بھیروی راگنی برنن دوہا

اب اونگی سن راگنی کت انوپ بنای

ایک ایک کی پانچ بدہ ناری نام سو بھای

اتھہ بھیروی راگنی نام برنن دوہا

بھیروی بیراری کہون پن مدہ مادہ بچار

سند ہوی اور بنگال پن یہہ پنج بھیرون نار

اتھہ بھیروی لچھن برنن دوہا

تپہ دوہا:

بھیروی سمپورن کت مت دھنی سرگ بکھان

گاوت بھور انوپ پن مدہم کہہ سوجان

اتھ بهیروی چتر برنن سویا چهند

کو رنگ سکمار دپی انگیا کم رنگی ات لال

ساڑی سیت انوپ سو سو ہی کنٹھ لست چنپی کی مال

پوجت لنگ میس بیٹھ کر سمکه گاین گاوین راگ

پھولی کنج کنجرت بهورن چتر بهیروی لکھ انراگ

این همه شش راگ از هنوت مت مذکور شد الحال بیان این شش راگ که هریک از آن پنج زن یعنی پنج راگنی می دارد و مفصل نگاشته می شود اول راگ بهیرون پنج راگنی می دارد اول بهیروی، دوم براری، سیوم مده ما ده، چهارم سندهوی، پنجم بنگال. اول راگنی بهیرون از راگ بهیرون در هنوت مت که به وقت صبح می سرایند و ذات او سمپورن و سرگم اومپ دهنی سرگ یعنی ما، پا، دها، نی، سا، ر، گا و گره او مدهم و تصویر او بر این نمط است عورت جمیله خوبصورت و رنگ چنپائی بسیار نازک بدن و سینه بند سرخ پوشیده و ساڑی سفید بسته ساڑی معجر را می گویند آلا دراز می شود از سر تا پا زنهای هندی می پوشند آن را ساڑی می گویند و حمایل چنپا در گلو انداخته بالای کوه نشسته پرستش لنگ مهادیو می کند لنگ آن را می گویند که از سنگ مثل دسته هاون می تراشند و پرستش می کنند و روبه رو زنهای دیگر راگ می سرایند و گلهای کنول یعنی نیلوفر شکفته و صدای خوش [۲۳] بهونره ها در گوش می آید بهونره نام کرم پرند است که در هندوستان خوش آواز می شود تصویر راگنی بهیروی این است.

اتھ براری لچهن برنن دوها

براری سمپورن سرگم پدہنی جات کھرجکیہ یا کوکیو باسرانت سوکات

اتهه براری چتر برنن چهند منورما

این سندر تن چتر بسی رست کرهن کنگن پر سون سرون است
کیل کری مل نایک سون نت سنئی کب چتر براری دی چت

دوم راگنی براری از راگ بهیرون در هنوت مت که به وقت شام
می سرایند و ذات او سمپورن و سرگم او سرگم پدهنی یعنی سا، را، گا، ما،
پا، دها، نی و گره او کهرج و تصویر او [۲۳ب] بر این نمط است. به صورت
زن بسیار حسین و لباس سفید در برو کنگن جواهر یعنی دست برنجن در
درست و گل بر گوش نهاده تمسخر و خنده بازی با مرد خود می کند در
محل عمده باهم نشسته اند تصویر راگنی بر رانی راگ بهیرون هست.

اتهه مده ماده لچهن برنن دوها

کهی مده ماده سمپورن مت دهنی سرگ سودهار

مدهم گره بکھان هین گات بهور بچار

اتهه مده ماده چتر برنن ... چهند

کنک برن پیت باس بهال کهور من باس

چنن کر میل کر چتر مده ماده بر

سیوم راگنی مده ماده از راگ بهیرون در هنوت مت که به وقت صبح
می سرایند و ذات او سمپورن و سرگم او مپ دهنی سرگ یعنی ما، پا، دها،
نی، سا، ر، گا و گره او مدهم و تصویر بر این نمط است به صورت زن و
رنگ او مانند گل چنپا و لباس زعفرانی در بر است و بالای ابرو تمام پیشانی
را کهور کرده در زبان هندی آن را می گویند از صندل و یا از زعفران و یا
گوناگون بر پیشانی می کنند و از انگشت دستخطها می کشند آن را کهور

خوانده‌اند و مرا و نزدیکِ او نشسته باهم بوس و کنار می‌کنند، تصویر راگنی
مده ماده از راگ بهیرون در هنوت مت این است.

اته سندھوی لچهن برنن دوها

سمپورن کپی سندھوی سرگم پدهنی روپ

کهرج کیسه پن کائی باسرانت انوپ

اته سندھوی چتر برنن ککوبها چهند

ارن باس ترسول سو کر بر چنپا کسم سندر سرون دهر

[۲۴] مال سو کر لی پوجت هر سندھوی چتر هئین رس بر

چهارم راگنی سندھوی از راگ بهیرون در هنوت مت به وقتِ شام

می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم پدهنی یعنی سا، ر، گا، ما، پا، دها، نی

و گره او کهرج و تصویر او بر این نمط است. به صورت زن لباس سرخ

پوشیده و در دست ترشول که بیشتر مذکور شد می‌دارد و گلِ دوپهریا که در

هند نام گل است و گوش نهاده و تسبیح در دست گرفته پرستش مهادیو

می‌کند تصویر راگنی سندھوی از راگ بهیرون این است.

اته بنگال لچهن برنن دوها

سمپورن بنگال کپی سرگم پدهنی جان گات باسرانت هین کهرج گره بکھان

اته بنگال لچهن برنن دوها

گیرو رنگ ساری کر کنج دهاری کر ترسول سهایو

مرگ مده سو ئیکو کهور سونکوات انوپ من بھایو

سوچته بنگال کھویبه بسیکھو جانو کب سم دایو

یا:

[۲۴ب] گیر رنگ ساری کر کنج دھاری کر ترشول سہایو
 رک مدہ سو ٹیکو کہور سونکوات انوپ من بہایو
 سوچتہ بنگال لکھو یہہ بسیکھو جانو کب سم دایو

پنجم راگنی بنگال از راگ بہیرون در ہنوت مت کہ بہ وقتِ شام
 می سرایند و ذات او سمپورن و سرگم او سرگم پدھنی یعنی سا، را، گا، ما،
 پا، دھا، نی و گرہ از کھرج و تصویر او بر این نمط است۔ بہ صورت عورت
 مانند جوگیان یعنی فقرای ہندو بہبوت یعنی خاکستر بر رو مالیدہ و از
 موہای سُر مانند دستار بالی سُر پیچیدہ و ساری کہ پیشتر مذکور آمدہ است
 بہ رنگ زعفرانی پوشیدہ و در دست راست گل نیلوفر و در دست چپ
 ترشول کہ پیشتر مذکور شد گرفتہ بر پیشانی کہور زعفرانی کشیدہ بالای
 ہردو نوک ابر میان پیشانی قشقہ مشک دادہ در دیوستان نشستہ است تصویر
 راگنی بنگال از راگ بہیرون این است۔

[۲۵] اتہہ مالکوس راگنی نام برنن دوها

مالکوس کی راگنی سنئی سکل سوکب توڑی گوری کنکری کھاوتی کلب

اتہہ توڑی لچھن برنن دوها

توڑی سہ سمپورن سرگم پدھنی ایس کھرج کیہہ پہچانئے گاوت تاہ کہریس

اتہہ توڑی چتر برنن چھند جھولنا

نار سکما رات سیت ہین چیر سب کنکھی پیت بن نیچ تہادی
 کہور کاپور او کیسر ہین گات کی تنتری بجت سوراگ دھاری

مست ہوئی مرگ سب سنتات چٹ دی ڈرت نہ نیک ہون کہاوکاری

ٹوڑی ہین چتر سو لکھو یون سکھر ہم ندکھئے پرکھئے روپ واری

تمام احوال راگنی های راگ بھیرون و وقت و ذات و سرگم و گرہ و تصویر از ہنوت مت مفصل نگاشته شد. راگنی های راگ مالکوس کہ راگ دوم ہنوت مت است کہ تعلق بہ پنج راگنی دارد. اول ٹوڑی، دوم کوری، سیوم کنکری، چہارم کھماوتی^۱، پنجم ککب. اول راگنی ٹوڑی از راگ مالکوس در ہنوت مت بہ وقت یکپاس روز برآمدہ می سرایند و ذات او سمپورن و سرگم او سرگم پدھنی یعنی سا، را، گا، ما، پا، دھا، نی و گرہ او کھرج و تصویر او بر این نمط است شکل زن بسیار نازک و خوبصورت و لباس سفید پوشیدہ و انگیا یعنی سینہ بند زرد در بر کردہ و در میدان صحرا ایستادہ و کھور از کافور بر پیشانی کردہ و زعفران بر تمام جسم مالیدہ و بین کہ نام ساز ہندی است دست گرفتہ نوازد و آھو از صدای [۲۵ب] بین مست شدہ روبہ رو در عالم محویت ایستادہ است تصویر راگنی ٹوڑی از راگ مالکوس این است.

اتھہ کوری لچھن برنن دوھا

کوری اوڈب کت ہین گم دھنی سرجات

کھرج کیہ یا کو بہرانت دیوس ہین گات

اتھہ کوری چتر برنن دوجو چھند جھولنا

مکھ روپات سکمارجت اواج کل پہچان

کھی سیت پلاس اس ہین کھری مست پرکب بکھان

سُرت مورد هر سُرت ناه کر سُرت گات کئی سوزیپ

سنو گوری چتر انوپ یون کهی جان سو کب پنیت

دوم راگنی گوری از راگ مالکوس در هنوت مت به وقتِ مغرب

می‌سرایند و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سرگم اوسکم دهنی یعنی سا، گا،
ما، دها، نی آواز کهرج تصویر بر این نمط به صورت زن کمال خوبصورت و
نازک از مستی تمام خوش ایستاده در یادِ نایک یعنی [۲۶] مرد خود از آوازِ
خوش چیزی از قسم خیال و گیت بیت هرچه مرغوب طبیعت اوست
می‌سرایند و لباس پوشیده است او گلِ انبه که در هندی مور آم می‌گویند بر
گوش نهاده است تصویر راگنی گوری از راگ مالکوس این است.

اته گنکلی لچهن برنن دوها

اوڈب جان سو گنکلی نسکامپ سُرجات

کره نکهاد سوکت هین گات پر تا پریهات

اته گنکلی چتر برنن چهندهری پر با

چنات نایک و هر روت درک سانسین	بهر تور بار اپنی کر سپر ادھک باڑی
به کی هیوگی دیهه چھین بهماهین یهه	چهور و سب کان کبهه دو پهر نهین کاڑی
[بیٹھی] تر چه کدم جودت ہی بیڈو	جمناهین هوت سوج کم کهود سا ایسی
[۲۶ب] گنکلی سو چتر برن لکھو ہی انوپ	سگن جانو سب کبتاگن بهئی بال جیسی

سیوم راگنی گنکلی که از راگ مالکوس در هنوت مت به وقتِ صبح

می‌سرایند و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سرگم نسکامپ یعنی نی، سا، گا،
ما، پا، و گره آواز نکهاد و تصویر او بر این روش می‌نویسند به صورت زن
غمگین در فکر شوهر خود گریه می‌کند و بار بار سُر و از ته دل می‌کشد و

ماتم مهاجرت موی سر خود را شکسته بسیار دردمند و زیر درخت قدم که در هند می‌شود نشسته از باعث جدائی نهایت لاغر شده و همه کاروبار خانه گذاشته حرص بسیار بسیار دردمند می‌نگارند تصویر گنکلی، از راگ مالکوس.

اتمه کهماوتی لچهن برنن دوها

کهماوتی گهاڈب و کمین دهنی سرگم دهنی ہی

گاوت ادھک رات ہین دہوت کہہ انوپ

اتمه کهماوتی چتر برنن چهند برتها

سندر مکھ سوہی کل رو ہوئی ساری بہر سو لال

انگیا نیلی کچ راجت ہی ج ابہرن ات سو بسال

ہوئی راگ سوی نرت دیکھت ادن پرت بنکونست سو بہان

یون کہیو انوپ ہین سن کب بہو بہیں چترکہماوتی جان

چہارم راگنی کهماوتی کہ از راگ مالکوس در ہنوت مت بہ وقت نیم

شب می‌سرایند و ذات او گھاڈب یعنی شش سر و سرگم او دهنی سگم پا

یعنی دہا، نی، سا، گا، ما، پا، و گرہ دہیوت و شکل او بر این نمط است

بہ صورت زن بسیار حسین و ساری سرخ پوشیده و انگیا سبز در بر کرده و

زیور عمدہ بر قامت است نموده نشسته است روبہ رو رقص طوایف می‌شود

تصویر راگنی کهماوتی از راگ مالکوس این است.

اتمه لگھ لچهن برنن دوها

سپورن برنت بکھ دہنی سگم سر پی جان

گاوت انت سورین کون دہوت کبہ ندہان

اتھہ کگھہ چتر برنن چھندھری مت

سَنک جاکِ برکی باسِ ترکی نیندِ نینِ بہری کھری
 کھون ہارِ ٹوٹِ پری سو کھون کھون بارِ لستِ سو مکھ پری
 درکِ ارنِ بھو موہتِ منِ ہین کچھ جاتِ نانِ اُپا سو کھی
 چترِ کوکبِ لکھیو سو انوپِ یون تھی تیبہ ہئی ہر کہہ کھی

پنجم راگنی ککب از راگ مالکوس در ہنوت مت بہ وقت بہ وقت

یکپاس شب ماندہ می سرائند و ذاتِ او سمپورن و سرگم اوڈھنی سگم پر یعنی د، ہا، نی، سا، گا، ما، پا، ر، و، گرہ آواز دھیوت است و تصویر او بر این نمط است۔ بہ صورت زن ہمراہ شوہر خود بر بستر ہم بستر شدہ از بیداری شب خواب نمی کند و از گرمی صحبت نہایت دلخوش می دارد و از باعث جوش و بشاشت باہم بوس و کنار لباس در بدن دریدہ شدہ و چشم او در خمار خواب است و حمایل کل از صحبت مباشرت گسیختہ و موی سر از بی اختیار ہمدیگر بر روآمده و چشمہا از اثر محبت سیر است غرض تمام علامت مباشرت و خوشدلی و جوش درو ہویدا است نہایت خوشدل می نویسند تصویر راگنی ککب از راگ مالکوس در ہنوت مت این است کہ نوشتہ می شود:

[۲۷] اتھہ ہنڈول راگنی برنن دوہا

سُن ہنڈول کی راگنی پانچون سکل انوپ رامکلی پھیلن کھی سب بدہ او تم روپ
 دیوساکھ پن للت کھی بہر بر اور جان پچوین ہی پٹ منجری تار ہنڈول بکھان

اتھ ہنڈول رامکلی لچھن برنن دوها

اوڈب رامکلی کت سگم بنی سرجات

کھرج کیہ یا کو سنو گاؤ اوٹھ پربہات

اتھ رامکلی چتر برنن چھند تربہنگی

لگھ بست سوڈھنگی کک جوانگی ہی آنکے رداں بہری

پن باس سورنگی جوت او منگی نین کرنگی مدہر کھری

بہرن جب جنگی نیکو سنگی بہوین بہرنگی جودتیک

انایک تر بہنلی چت زرنگی پن با منگی لوٹ یک

این تمام راگنی ہائی کہ بیان کردہ شد از راگ مالکوس بود۔ الحال راگنی ہائی راگ ہنڈول کہ تعلق بہ پنج راگنی است۔ اوّل رامکلی، دوم دیوساکھہ، سیوم لت، چہارم براور، پنجم پٹ منجری۔ اوّل رامکلی از راگ ہنڈول در ہنوت مت بہ وقت صبح می سرایند و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سرگم اوسکم یعنی سا، گا، ما، پا، نی و کرہ از کھرج و تصویر او بر این نمط است بہ صورت زن حسین با حسن و رنگ با مثل گل چنپا و نوجوان و لباس سرخ و بر کردہ و بر چشمِ او مانند و سوہر چشمِ آہو و زیور الماس معہ ٹیکا بر پیشانی تمام قامت را راست کردہ و ابران کج دار و شوہرِ او برپای اوفتادہ تقصیراتِ خود را معاف می کنند تصویر راگنی رامکلی از راگ ہنڈول در ہنوت مت این است۔

[۲۸] اتھ دیوساکھہ لچھن برنن دوها

کھاڈب سُر دیوساکھہ ہیں کم بدہ سرزودہار آو دیوس ہیں گات ہیں گرہ گندہار بچار

اتھ دیوساکھہ چتر برنن چھند

لکھت چتر سم پھلوان یا کو سب گیانی
 ڈنڈ بجا لپٹای سورج سندر ابھانی
 ٹھاڈ و کشتی کرت اور سورن ات کر جور ہین
 مگدر لیجیم نال دہر و سامہین سُن سور نین
 نیہ چین جانو راگنی پر چتر لک ہو یون جانتر
 یوساکمک ایسن بر نئی کھیو انوپ چت ہین سودھر

دوم راگنی دیوساکھہ از راگ ہنڈول در ہنوت مت بہ وقت یکپاس روز
 برآمدہ می سرایند و ذات او گھاڈب یعنی شش سُر و سرگم اوکم پدھنی سا
 یعنی گا، ما، پا، دھا، نی، سا و گرہ آواز گندھار است و تصویر او بر این نمط
 است بہ صورت پھلوان نوخاستہ بی ریش و بروت در اکھاڑہ یعنی تعلیم زور و
 کشتی و ورزش می کند خاک برای کسرت زور بر بازو می مالید بعضی باہم
 کشتی می نمایند و بعضی مکدر می نمایند و بعضی لیزم و تال روبہ رو نہادہ اند
 تصویر راگنی دیوساکھہ از راگ ہنڈول این است۔

[۲۸ب] اتھ لت راگنی لچھن برنن دوہا

اوڈب لت انوپ کہ دھی سگم سُر جات

کھیو دھام دھیوب سو لکھہ گاؤکنی پر بھات

اتھ لت چتر برنن جُھند باد کلک

سندر مکھ کشت جھین بکمانو بہو کن باس ارن پن مانو

ہار بر سون کنٹھ ات راجی لت چتر یون سنئی ساجی

سیوم راگنی للت از راگ هئدول در هنوت مت که به وقت صبح می سرایند و ذات او اوذب و سرگم اوڈهنی سگم یعنی ده، نی، سا، گا، ما و گره از دهیوت او تصویر او بر این نمط است عورت بسیار خوبصورت و باریک کمر و لباس سرخ پوشیده و زیورهای عمده بر قامت راست کرده و حمایل گل در گردن انداخته در تماشای باغ و به سیر گل‌ها مشغول و مصروف است تصویر راگنی للت از راگ هئدول در هنوت مت این است.

[۲۹] اتهه براور لچهن برنن دوها

سمپورن سو براور هین د هنی سرگم پی جان

آو دیوس هین گات هین دهیوت کسیه بکھان

اتھه براور چتر برنن چهند جلد هر مالا

سو هی باس هین نین سو گلایی [ساژی] بیٹی جو هی مگ سو بهاری ناری

جانو ایکی کب تن هین گو ساجا بولو هی یون سب گن هین کو کاجا

چهارم راگنی براور از راگ هئدول در هنوت مت که به وقت یکپاس روز

برآمده می سرایند و ذات او سمپورن یعنی هفت سُر سالم و سرگم اوڈهنی

سرگم پا یعنی ده، نی، سا، ر، گا، ما، پا و گره آواز دهیوت و تصویر او بر

این نمط است که عورت در نهایت خوشگل و ساژی گلابی پوشیده راه شوهر

خود می بیند و کمال انتظاری چشم او مانند نرگس داشت تصویر راگنی براور

از راگ هئدول در هنوت مت این است.

[۲۹ب] اتهه پٹ منجری لچهن برنن دوها

سمپورن پٹ منجری پد هنی سرگم روپ گات سو آدهی رات مین پنجم دھام انوپ

اتھہ پٹ منجری چتر برنن چھند بهجنگ پرتاب

تجو ہانس بیٹھی تہیہ یوگ مین ہو نہ کہاوی نہ پیوی بیوگی بنی ہو
گلی ہار سوکھی پتی دیہہ ساری ککو چتر ایسو ہی نیہ بہاری

پنجم راگ پٹ منجری از راگ ہنڈول در ہنوت مت بہ وقت نصف شب
می سرایند و ذات او سمپورن و سرگم او پدھنی سرگم یعنی پا، دھا، نی، سا،
ر، گا، ما و گرہ از پنجم و تصویر او بر این نمط است عورت نہایت
خوبصورت لاکن در مہاجرت یارجانی دریای فراق پرجوش می دارد و از
باعث جدائی تمام بدن لاغر شدہ و لباس استعمالی یعنی کلکجا پوشیدہ و
ہارگل مالیدہ شب ماندہ در گلو دارد و از جدائی یار گریان نشستہ است
تصویر راگنی پٹ منجری از راگ ہنڈول است

اتھہ دیپک راگنی برنن دوها

دوها:

ادیپک نار سو پانچ بدہ پر تھم دیسی جان اوکامود بکھان ہین پن سونٹ پہچان
پھر کدارا کت ہون اور کانہرا روپ دیپک کی یہہ راگنی سندر بمل سروپ

اتھہ دیسی لچھن برنن دوها

دیسی کہاڈ و کت کم دہی سر پہچان

جیہٹہ دوپہری گات ہین رکب کیہہ بن جان

اتھہ دیسی چتر برنن چھند سریکھا

نیلو باسو ہین سوہی بیٹھی ماری ہین موہی
آیو واکو نیلو گیانی چاہو لی انکو سو جانی

این تمام راگنی‌ها که مذکور شد از راگ هِنْدُول بود الحال بیان راگنی‌های راگ دیپک؛ اوّل دیسی، دوم کامود، سیوم نث، چهارم کدارا، پنجم کانهرّا. اوّل راگنی دیسی از راگ دیپک در هنوت‌مت که به وقت دو پاس روز می‌سرایند و ذاتِ او گهاؤب یعنی شش سُر و سرگم او کم دهنی سُر یعنی گا، ما، دها، نی، سا، ر و گره آواز رکهب و تصویر او بر این نمط است عورت لباس سبز در برکرده در باغ استاده و باز او آمده او را اراده در آغوش کشیدن می‌دارد تصویر راگنی دیسی از راگ دیپک...

اتهِه کامود لچهن برنن دوها

سمپورن کامود کُهی دهنی سرگم پا جات

گات دیوس دوجی پُهر دهیوت گره کُها

[۳۰ب] اتهِه کامود چتر برنن چهند مانو کریژ

سوهِت کوژ و برنی بهوگن ساری ارنی

سیت سو راجی انگیا جوت [کیلی] گهرا

دوم راگنی کامود از راگ دیپک در هنوت‌مت به وقت دوپاس روز

برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او دُهنی یعنی سرگم پا یعنی دها،

نی، سا، ر، گا، ما، پا و گره از دهیوت و تصویر او بر این نمط است زن

صاحبِ حسن رنگ مانند گل چنپا و ساژنی سرخ پوشیده و سینه‌بند سفید در

برکرده و زیور نادر بر قامت راست نموده منتظر راه یارِ خود نشسته انتظار

کمال می‌کشید تصویر راگنی کامود از راگ دیپک در هنوت‌مت بدین صورت

نقش کرده‌اند.

اتهه نټ لچهن برنن دوها

نټ سمپورن سرکسین سنی دهبیب مکر روپ

ارده رین هین گات هین کهرج انوپ

[۳۱] اتهه نټ چتر برنن چهند سوپریا

باه سوارسی ترنی رنگ سو هت هی باس نروسم سوپیری من مو هت هی

اوتر دارسو هاته بهی جهمکی لگی جان انوپ یون چتر ککو سگری نگی

سیوم راگنی از راگ دپیک در هنوت مت به وقت نیم شب می سرایند و

ذات او سمپورن و سرگم او ستی دپیک مگر یعنی سا، نی، دها، پا، ما، گا، ر،

و گره آواز کهرج و تصویر او بر این نمط است زنی لباس مردانه آراسته بر

اسپ سوار و در دستی قبضه شمشیر از دست آویخته شمشیر عریان گذاشته

است تصویر راگنی از راگ دپیک در هنوت مت بدین روش است.

اتهه کدارا لچهن برنن دوها

جان کدارا پنج سرتس کم پی نروهار

باسرانت هین گات هین کیه نکمار بچار

اتهه گدارا برنن چهند چنچل

سیس کنک دهار انک یاس جوگ نار

اوډه چند بهال پنج بهیم مکھ سر هارا

الیس دهیان موندنن مپه کرت جات گیان

چتر جائی کدار روپ و نت بهاک دان

چهارم راگنی کدارا از راگ دیپک در هنوت مت به وقت بسیار شام

می سرایند و ذات او اوڈب و سرگم اونسکم پا یعنی نی سا، گا، ما، پا و گره
آواز نکهاد و تصویر او مانند مهادیو می نویسند چنانچه در تصویر راگ
بهیرون بیشتر مذکور شده لکن فرق این هردو چنان است که راگ بهیرون و
راگنی کدارا آن است او نیز گاو هر کار ندارد مذکور نظر نموده اند.

اتھ کانھرا چھند برنن دوها

سمپورن کھی کانھرا نی سرگم پده جان

اوبهرنس گات ھین کیہ کنھاد پرمان

اتھ کانھرا چتر برنن چھند

کپور گھور انگ ھین سو چتر سیت سیل بہاو

نروسمان روپ کی بنائی آپ لیل ہاو

کرپان ایک ہاتھ مین سہ سو ہاتھ پیل دنت

گھرو سو بہاٹ سامنھین سنائی کاپ اوانت

[۳۲] **پنجم راگنی کانھرا از راگ دیپک در هنوت مت کہ به وقت یکپاس**

گذشته می سراید و ذات او سمپورن و سرگم او نی سرگم پدها یعنی نی، سا،
ر، گا، ما، پا، دها و گره آواز نکهاد و تصویر او بر این نمط است به صورت
زن جسم را از کافور گھور کشیده و لباس مردانه پوشیده به دست راست
شمشیر عریان گرفته و بر خرطوم فیل زخم زده از دست چپ دندان فیل
گرفته و روبه روی او یک نفر بهاٹ یعنی بادی فروش استادہ شدہ کتب یعنی
اشعار اشعار تعریف می خواند تصویر راگنی کانھرا از راگ دیپک در...
بدین صورت است.

[۳۲] اتھہ سریراگ راگنی نام برنن دوها

سریراگ کی راگنی کت پانچ پرکار مالسری پن مارواجان لیہو نزد ہار
تیجی کت دھناسری چوتھی جان بست پنچوین نار اسوری سریراگ کی انت

اتھہ سریراگ مالسری راگنی لچھن برنن دوها

مالسری سمپورن سرگم پدھنی جات گات دیوس دوپہرین کھرج کریہہ کہات

اتھہ مالسری چتر برنن چھند چرچری

بیت باس سر پر پنچ جو بام لال سورنگ ہین

آم برچھ تری گھیری لی سکھین آپن سنگ مین

سور دھوم بہٹون ساتھ مچای کیل سدا ہنی

جان چتر لکھوانوپ ہین سو سروب سندر یون بسی

احوال راگنی ہای راگ دیپک اختتام یافت الحال بیان راگنی ہا

سریراگ کہ پنچ راگنی یعنی پنچ زن می دارد؛ اول مالسری، دوم ماروا، سیوم
دھناسری، چہارم بسنت، پنجم اسوری۔ اول راگنی مالسری بہ وقت دو پاس
روز برآمدہ می سرایند و ذات او سمپورن و سرگم او سرگم پدھنی یعنی سا،
ر، گا، ما، پ، دھا، نی و گرہ آواز کھرج و تصویر او بر این نمط است بہ شکل
زن رنگ سرخ و سفید و لباس زعفرانی پوشیدہ و زیر درخت بلند ایستادہ از
سکھیان یعنی دوستان ہم صحبت و ہم عمر درخندہ و خوش طبعی مشغول و
مصروف و باہم شور و غل می کند تصویر راگنی مالسری از سریراگ در
ہنوت مت بدین صورت است۔

[۳۳] اتھہ ماروا لچھن برنن دوها

گھاڈ و سرکھی ماروا سپ کم دھنی سودہار گات بھیرون کی ر ہی کھرج گرہ بچار

اتھ ماروا چتر برنن چھند چکر

چری پوس سوہی کلی ہار موہی سو شگیت بیسی
تکی باٹ مادہو تہیہ جوگٹ سادہو رہی سوج ایسی
کہو چونک دیکھی کہو ہو جگی سی ہی چین ناہین
لکو چتر جانو سی یون بکمانو لکو بہید ماہین

دوم راگنی ماروا کہ بہ وقت یکپاس روز باقیمانده است، می سرایند و ذات او گھاڈب یعنی شش سُر و سرگم اوسپ کم دھنی یعنی سا، پا، گا، ما، دھا، نی و گرہ آواز کھرج و تصویر او بر این نمط است بہ صورت زن خوبصورت لباس طاش طلائی پوشیدہ و زیور مکمل آراستی و حمایل در گردن انداختہ بر جای ملاقات یار نشسته و راہ انتظار یار خود می بیند و گاہ بہ حیرت تمام بہر چار طرف نگاہ می کند از بیقرااری دل را قرار نیست تصویر راگنی ماروا از سریراگ در ہنوت مت بر این نمط است.

[۳۳ب] اتھ دھناسری لچھن برنن دوها

کہاڈو جان دھناسری بہ سب دھن راگ پچان

گاوت باہ دوپھر ہین کھرج گرہ سوجان

اتھ دھناسری چتر برنن چھند

جھن دیہہ اور ارن باس تن پھر وناری

بیٹی نیچی مولسری تروہی دکھ بہاری

رودت ہی کر یاد تہ ادہک گاؤ ہین

پہن ہان کہ ہانچی چتر دھناسری جان برقی ماہ نیاد ہین

سیوم راگنی دهناسری که به وقت دو پاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او گھاڈب یعنی شش سُر و سرگم اوسپ دهنی رک یعنی سا، پا، دها، نی، ر، گا و گره از کهرج و تصویر او بر این نمط است به صورت زن حسین از مهاجرت یار خود بسیار لاغر شده و لباس سرخ پوشیده و در زیر درخت مولسری نشسته از دردِ فراق در دل می‌دارد و از جدای نهایت غمگین است غرض از همه وجهه در یادِ یار خود بس می‌گرید تصویر راگنی دهناسری از سریراگ در هنوت مت بدین طور است.

[اته بسنت لچهن برنن دوها]

اسمپورن سو بسنت کھی سرگم پد هنی روپ آدهی دیوس گات هین کهرج کریهه انوپ

اتهه بسنت چتر برنن چهند سندری

سر مور پنکه بسی سروپ سو جان سندر کام کو

کر مور آم^۲ سو ایک هین بیه هاتهه پان سو بام کو

گلی هار باس سورنک هین راگ نیچ کهری مهبو

نرچتر کان انوپ یون سو بسنت کو هم هین کهبو

چهارم راگنی بسنت به وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او

سمپورن و سرگم او سرگم پدهنی یعنی سا، ر، گا، ما، پا، دها، نی و گره آواز کهرج و تصویر او بر این نمط است که زن جمیل بر سُر مورمکث نهاده مورمکث آن را می‌گویند که از پرهای طاوس کلاه تیار می‌نمایند اکثر تصویر کشن دیوتا بر سُر می‌نگارند و نیز از برگ خرما و گل نسترن بیارایند به وقت

۱. [۳۴].

۲. بین: عام.

کتخدای هندوان بر سر می‌نهند و به‌دست راست گل انبه گرفته به‌دست چپ به‌برگ تنبول است و حمایل گل در گردن انداخته و لباس سرخ پوشیده و سرود را استماع می‌کند و تصویر مانند تصویر کشن دیوتا بی‌ریش و بروت نویسند صورت راگنی نسبت از سریراگ در هنوت‌مت بر این نهج تسلط نموده‌اند.

اته‌اساوری لچهن برنن دوها

اوڈب هوت اساورى دهن سم پي کر گیان

دن دوپهر سوگات هين دهوت مندر جان

اته‌اساوری چتر برنن چهند برتا

سیام رنگ بام دهنک انگ کهوریست چیرجوڑ بار

بیٹھ سیل نیر تیر ڈار کنٹھ ماتہ پنج سانپ ہار

دھیان ایس گیان پنج لال نین جان^۲مین آن مان

بانده پات دیہہ ماتہ هوت چتر راگ مال سویہہ جان

پنجم راگنی اساورى که به‌وقت دوپهر روز برآمده، می‌سرایند او اوڈب

یعنی پنج سُر و سرگم دهنی سم پا یعنی دها، نی، سا، ما، پا و گره او دهیوت

و تصویر او بر این نمط است به‌صورت زن سیاه فام و کهور زعفران به‌تمام

بدن کشیده و لباس سفید در برکرده و جوڑه یعنی زنگوله از موی سربسته و

حمایل مار مانند حمایل گل در گردن انداخته و سرخی در چشم‌ها می‌دارد و

از برگ تار سر عورت کرده به‌کنار آب دریا مهادیو نشسته است تصویر راگنی

اساورى از سُر به‌راگ و هنوت‌مت بدین می‌نویسد.

۱. [۳۴ب].

۲. بین: حال.

اتھہ میگھ راگنی برنن دوها

میگھ راگ کی راگنی نیاری نیاری بہای

تمنگ ملار [ملہار] سو گوجری کھیوانوپ بنای

[۳۵] چوتھی بھوپالی سنو دیسکار پن آن

نار بھی پانچون کسین میگھ راگ کی جان

اتھہ تنک لچھن برنن دوها

تنگ سو سمپورن کت سرگم پدھنی ہوت گات سو آدھی رات مین کھرج گرہ اودت

اتھہ تنک چتر برنن چھند سندر پدا

پاوت ناہین کسیر بہاری بیاکل تانی رہت پیاری

تاپ جلاوی برہ ستاوی تیج پری کچ نہ سہاوی

احوال راگنی‌های سریراگ در ہنوت مت مفصل بیان نموده شد الحال

راگنی‌های راگ میگھ این ہم پنج راگنی دارد یعنی پنج زن؛ اول تنگ، دوم ملار، سیوم کہ جری، چہارم بھوپالی، پنجم دیسکار. اول راگنی تنک بہ وقت نیم شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او سرگم پدھنی یعنی سا، ر، گا، ما، پا، دھا، نی و گرہ او کھرج و تصویر او بر این نمط است کہ عورت حسین از جدائی یا خود بی‌اختیار بر پلنگ بیقرار می‌غلطد و عورت‌های ہم‌سن گرداگرد او نشسته بسیار بسیار معالجه بیماری بیقراری او را می‌کنند کسی برای مفارقت او بہ رنگ نیلوفر می‌گذارد و کسی کافور سائیدہ کہت رفع حرارت مهاجرت می‌آرد غرض تدبیرهای انواع و اقسام می‌کنند لاکن حالتی کہ هست افاقہ می‌کند، تصویر راگنی تنگ از راگ میگھ در ہنوت مت بہ این طور نوشتہ‌اند.

[۳۵] اتهه ملار لچهن برنن دوها

اوڌب جات ملار کهي دهنی رگم سر ليکھ

آده تس گات انوپ اودهوت گرھ بسکھ

اتهه ملار چتر برنن چهند برمت اجھري

چست چاه ناه دن رات بهري درک چور لکي انون جھري

سن مين پر مين ملار کھري مک بھرت باک مين هوي پيري

دوم راگني ملار که به وقت نيم شب و نيز به وقت سحاب که بر آسمان

نمودار شود مي سرايند و ذات او اوڌب يعني پنج سر و سرگم اودهني رکم

يعني دها، ني ر، گا، ما و گرھ آواز دهوت و تصوير او بر اين نمط است

به صورت زن بسيار خوبصورت در محبت يار خود گرفتار شده در ياد او

گريه مي کند و روبه رو او عورتي ديگر صاحب جمال نشسته بين مي سرايند

نام ساري است در شوق کمال به ياد يار جاني سماعتي مي کند باغ استاده

منتظر آمدن يار است تصوير راگني ملار از راگ ميگھ بر اين طور است.

اتهه گوجري لچهن برنن دوها

گھاڏب سر کهي گوجري رگم پدھن کي روپ

پر تھم پهرون گات مين مند رکھت انوپ

اتهه گوجري برنن چهند ملادهني

[۳۶] سرنگ چيري سوپيت انگيا جڑاو کمت سو گات سيجا

پکي اده کيون سروپ تريا سھاگ نرکھو انوپ برپا

سيوم راگني گوجري که به وقت اول پاس روز مي سرايند و ذات او

اوگھاڏب يعني شش سر و سرگم اور کم پدھني يعني ر، گا، ما، پا، دها، ني و

گره او رکهب و تصویر او بر این نمط است عورت خوبصورت لباس بانده
نوئی سرخ سفید پوشیده و سینه‌بند زر در برکرده و جواهرهای رنگارنگ بر
قامت راست نموده در خانه خود نشسته است تصویر راگنی گوجری از راگ
میگه در هنوت مت بر این قسم نوشته‌اند.

اته بهوپالی لچهن برنن دوها

اوډه بهوپالی سنو سگم دهنی سرجات مندرهی یا کو کهرج پهر هتم بهر تش کات

اته بهوپالی چتر برنن چهند سارنگا

بیٹھی براجی بهاری ملی نار ساری سهاوی نهاری گلی هار
کهورو کیو انگ بهی دبی ڈهنگ گوروسوھی رنگ سوھی سکھی سنگ

چهارم بهوپالی وقت اول پاس شب می سرایند و ذات او اوډب یعنی سُر
و سرگم اوسگم دهنی سا، گا، ما، دها، نی و گره آواز کهرج و تصویر او بر
این نمط است به صورت زن سرخ و سفید از یار خود باهم نشسته و ساڑی
پوشیده و حمایل گل در گردن انداخته و کهور صندوق بر جسم تمام کشیده
و از یار خود خنده و بازی می کند و نیز سهیلی یعنی رفیق متصل نشسته
تصویر راگنی بهوپالی از راگ.

اته دیسکار لچهن برنن دوها

دیسکار سپورنن سرگم پدهنی سوده انت سونس هین کات کهرج گره پر بوده

اته دیسکار چتر برنن چهند پرکا

کهور لائی تن سندر سُر بهی مکٹ مال کل نایک ار بهی
انگ انگ سب بهو کهن اکری بهوم پنج به راکھٹ پکری

پنجم راگنی دیسکار کہ بہ وقت شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن سرگم پدھنی یعنی سا، ر، گا، [۳۶ب] ما، پا، دھا، نی و گرہ آواز کھرج و تصویرِ او بر این نمط است بہ صورت زن صاحبِ جمال و بہور از صندل بر تمام جسم کشیدہ و حمایل مروارید در گردن انداختہ و زیورہای نوادر خاطرخواہ بر سُر و قامت سراپا قبا آراستہ با یارِ خود سینہ بہ سینہ چسپیدہ از نہایت خوشدلی در سیرِ باغ مشغول و مصروف است. تصویر راگنی دیسکار از راگ میگھ در ہنوت مت بر این نمط قایم نمودہ‌اند.

[۳۷] اتی راگنی سمپورن اتھہ ہنوت مت پتر نام برنن دوها

چھون راگ کے راگنی کسین انوپ بچار تنگی اب پتر سنو آتھہ آتھہ پرکار
احوال شش راگ کہ ہریک تعلق بہ پنج راگنی می‌دارد بیان کردہ شد این
تمام راگ‌های و راگنی از ہنوت مت اجرا شدہ‌اند الحال احوال پُتر یعنی
فرزند راگ‌های مذکور کہ ہریک ہشت پُتر یعنی فرزند می‌دارد مفصل
نامہای آنہا نگاشتہ می‌شود.

اتھہ بھرون پتر نام برنن دوها

بھرون پتر کت اب ہر کہ تملک مدہ جان

مادھو پنجم پوریا سوہو یلنہ آن

اوّل راگ بھرون ہشت پُتر می‌دارد، اوّل ہرکھہ، دوم تلک، سیوم مدہ،

چہارم مادھو، پنجم پنجم، ششم پوریا، ہفتم سوہا، ہشتم ملنبھہ.

اتھہ مالکوس پتر نام برنن دوها

چندرک ماروند ہین [نندھن] بدہ ہنس اور ہوروہ

پربل کھو کر بہنور پن مالکوس میر باڈہ [میواڑ]

[۳۷ب] دوم راگ مالکوس نیز هشت پُتر یعنی هشت فرزند می‌دارد. اوّل

چندرکّه، دوم مارو، سیوم نند، چهارم برهنس، پنجم میواژ، ششم پربل، هفتم
کھوکر، هشتم بهور.

اته هڻډول پتر نام برنن دوها

چندر بنب منگل 'بردهن [وردھن] آند سوبها بول

پن بهاس گورا کھون پتر بنود هڻډول

سیوم راگ هڻډول این هم هشت پُتر می‌دارد. اوّل چندر نیت، دوم منگل،

سیوم پردهن، چهارم آند، پنجم سوبها، ششم بهباس، هفتم کورا، هشتم بنود.

اته دیپک پتر نام برنن دوها

دیپک پتر کت اب کمل کسنبه کلنگ

کنتل چنپک رام پن بهل همال سوڊهنگ

چهارم راگ دیپک این نیز هشت پُتر می‌دارد اوّل کمل، دوم کسنبه،

سوم کلنگ، چهارم کنتل، پنجم چنپک، ششم رام، هفتم بهل، هشتم مال
(همال مال).

اته سریراگ پتر نام برنن دوها

سریراگ پتر لکھون کناکر کنجھیر سند بهو گونڈ بهاکرا شکر مالوا و بهیر

۱. به قول فقیرالله در پوتیهای سانسکریت هم منگل پسر هڻډول است ولی باید دانست که اینجا منگل گوجری مقصود باشد که منسوب بوده به رانی مرگ ننی که تا هنوز گوجری محل به او یادگار باشد. (راگ درپن، ص ۲۴)؛ گوجری محل کاخی بوده در حصار فیروزه که به امر فیروز شاه تغلق ساخته شد و رانی مرگ نینی که خطاب زن وی بود. این خانم از قبیله راجپوت بوده در اطراف ابوهر و سرسه که فیروز شاه درشن شکار با پدر آن ملاقات و بعداً به آن خانم مزدوج گرید. (چهار بهار نوشته بالکرشن برهمن، نسخه موزه ملی، دهلی نو؛ تاریخ فیروزشاهی تغلق، آغا مهدی)

پنجم سریراگ این ہم ہشت پتر می دارد؛ اوّل کھناگر، دوم کنہیر، سیوم
سندھو، چہارم گوئڈ، پنجم بہاکرا، ششم سنکرا، ہفتم مالو، ہشتم بہیر۔

ارتھ میگھ پتر نام برنن دوا

گجدرنت ناراین ہین سنکرا بہرن کلیان

جالندھ گندھار سن بہر شہانا جان

سارنگ کیت اتھوون و جانو سکل بچار

کھیوانوپ جھون راگ کی پتر راگ اک نزدہار

ششم راگ میگھ این ہم ہشت پتر می دارد؛ اوّل گجدر، دوم نٹ ناراین،

سیوم سنکرا بہرن، چہارم کلیان، پنجم جالندھ، ششم گندھار، ہفتم نتھانا،

ہشتم سارنگ۔ این تمام احوال پتر یعنی فرزند شش راگ کہ ہریک ہشت

پتر متولد گشتہ از ہنوت مت جاری شدہ اند مفصل ارقام نمودہ شد۔

اتی پتر راگ سمپورن اتھ کھ رت سہت نام برنن چھند

چیت اور بیسا کہ مانس مدہ رت پچانو

گریکم جیٹھ اسارہ سنو یا کون مانو

سانون بہادون مانس کت برکہارت کہانی

کوار کاتک ہین جان بہروت سر دیکمانی

اگن پوس ہیمنت رت ہین ماہ پہاگ سریر

سوکھوانوپ سن لیجینی پنڈت گیانی چتر دہر

اتی کھت رت اتھہ سمی راگ اور راگنی او چتر برنن چھند
 سہت راگنی پتر سون بھیرون سرد سناو مالکوس رت سر کھیو یا کو سب گاو

*

سریراگ ہمینت رت ہین میگھہ سور کھا جائی

سن چھون راگ کی ریت یہی ہنوت مت پہچانی

الحال احوال کھت رت یعنی شش موسم معہ نام و ماہ و تصویر از
 ہنوت مت جاری است ارقام نموده می شود کھت رت آن را می گویند یعنی در
 سال تمام شش رت بہ معنی شش موسم موافق جہت دنیا کہ مشرق و مغرب
 و جنوب و شمال و تحت و فوق ازین ہریک جہت را دو ماہ قرار دادہ
 موافق گردش آفتاب یعنی موسم نام نہادہ اند۔ موسم اول را مدہ رت می گویند
 کہ تعلق بہ دو ماہ دارد و چیت و بیساکھہ چرا کہ آفتاب در برج حوت و
 حمل می باشد۔ موسم دوم را کریکھم رت نام کردہ اند کہ نسبت بہ دو ماہ دارد
 و جیٹھ و اسارہ چرا کہ آفتاب در برج ثور و جوزا می باشد۔ موسم سیوم را
 برکھا رت موسوم ساختہ تعلق بہ دو ماہ دارد سانون و بہادون چرا کہ آفتاب
 در برج سرطان وارد می باشد۔ موسم چہارم را سرد رت نام نہادہ اند متعلق
 بہ دو ماہ است کوار و کاتک چرا کہ آفتاب در برج سنبلہ و میزان بطی اسیر
 است۔ موسم پنجم را ہیمنت رت اشتہار دادہ اند تعلق بہ دو ماہ دارد دکن و
 پوس چرا کہ آفتاب در برج عقرب و قوس سیار است۔ موسم ششم را ششر
 رت نام نہادہ اند نسبت بہ دو ماہ دارد ماہ پہاگن چرا کہ آفتاب در برج جدی
 و دلو می باشد در میان شش رت یعنی کھت رت۔ شش راگ های مذکور و
 راگنی و پتر و بہارجا می سرانند کہ در ہریک یک راگ را کہ مذکور کردہ
 شد ہمہ متعلقات او سرانیدن معمول است۔

اتِه مدهِرت چتر برنن دوها

مدهِرت سہنت پرسون اتی برنت سریہہ سمیر
کوکل کل رو جلی لکھت انوپ سو دہیر

[نرمل ہوت اکاس سسی کرت سون پرمان

سرد سورت پچانی کرو انوپ بکھان]

بیان مدهِرت آن باشد کہ گلهای رنگارنگ شگفته می شود و بهونرہہای
کہ سابق از این مذکور شد صدای خوش می کنند و نسیم بہاری باہتر از
می آید و کویل آواز خوش آیند سُر می کند تصویر مدهِرت این طور می نویسند:

اتِه کریکہم رت چتر برنن دوها

ندی تال سو کہی سکل بکل سو جل تہل جیو رت گریکہم پرکاس یون بہت پون تاتو
بیان گریکہم: آن باشد کہ رودها و تالابها کہ از آب مملو بودند خشک
گردید و تمام جانداران دریائی و خشکی بی آرام و بیقراراند و بادهای گرم در
این روزها می وزد و تمام باغها و صحراها وحشت خیز می شوند. تصویر
گریکہم رت بدین طور است.

اتِه برکہات چتر برنن دوها

جل گہن گہور سودا منی برست مینہ اب جور

بھولی کدم سو کج سُر برکہا مورت سور

بیان برکہا رت: آن باشد کہ طغیانی باران شدت تمام شد و بر لحظہ برق
می تابد و درختان قدم گلهای می آورند و گل کنول شکفته می شود و گلهای

۱. [۲۸ب].

۲. [۲۹].

گوناگون شکفته می‌شود و طاؤس‌ها با آواز بلند صدا می‌کنند تصویر
برکهارت بر این نمط است.

اته سرد رت چتر برنن دوها

مدمل هوت اکاس کرت سوزت بیان

سرد سورت پېچانئى کرو انوپ بکھان

جان سرد رت: آن باشد که آفتاب و ماهتاب در این موسم صاف و
شفاف می‌شوند و پادشاهان تاجدار و راجه‌های ذوی‌الاقتدار در این موسم
کوچ‌ها می‌کنند و گلگشت و ممالک خود می‌نمایند تصویر سرد رت بدین
صورت است.

اته هیمنت رت چتر برنن دوها

جان هیمنت سورت بهر تیل قول ترپا تاپ

تک دوتس تس هین بر هی کرت هین ست سو جاپ

بیان هیمنت رت: آن باشد که زنها تزئین بدن خود می‌کنند و مردمان
عطرهای نفیس استعمال می‌نمایند و لباس‌های مکرر پینه‌دار می‌پوشند و
عیش و عشرت با زنهای حسین می‌کنند و روزهای این موسم کوتاه و شبها
طول و مردم عباد عبادت می‌نمایند. تصویر هیمنت رت این است.

اته سسر رت چتر برنن دوها

اوڈت ابیر گلال ات مچی سو بهاگ انوپ

کھیلت نرناری سومل سریون هوی سروپ

بیان سسر رت: آن باشد که مرد و زن با همدیگر بعیر و گلال بازی‌های
خوش می‌کنند و رنگهای رنگارنگ بر یکدیگر می‌باشند و تمام خلق در این
موسم مست و مدهوش در عیش و بازی با زنان خوبصورت نرد معاشقه
بازند تصویر سسر رت این است.

[۴۰] اتهه سری من نواب بهادر هتوی گرنتهه راگ درشن هنوت مست
برنن نام ستمو پربها اتهه...
دوها:

برنت مت کلناتھ اب سنئی سکل پرمان
راگ لو کت انون کمیو سمجه لیلیو سکھان
اتھه مت راگ نام برنن دوها
دوها:

سریراگ نٹ جائی تیجو راگ بسنت
پنجم بهیرون میگھ پن یهه کھٹ راگ کت
تپه دوها:

هنوت مت تین ملت ین تین راگ تنھ ماتھه
دو پتر اک راگنی او کچھو انتر ناتھ
تپه دوها:

پنجم نٹ پتر کت نار بسنت سوآن دو پتر اک راگنی پوب دوها جان
تپه دوها:

جانو تنک بچار بهان نامن کی پرمان
هنوت مت کلناتھ ایتو بهید سجان

احوال تمام ہنوت مت: و از آنچه بہ این ضعیف احقر العباد از اوستادان کامل و از کتبہای معتبر رسیدہ بود معروض داشت. واللہ اعلم بالصواب.

فصل دوم در بیان مت و شش راگ و سی و شش راگنی و پتر و بہار جا و طریق آن دیوتا ایست کہ او شش راگ را موافق ہنوت مت از مت خود قرار دادہ الّا در میان ہر دو مت [۴۰ب] فرق است آنچہ کہ تفریق ہر دو مت است مفصل نگاشته می شود بر این نمط است. شش راگ مت اول سریراگ، دوم نٹ راگ، سیوم بسنت راگ، چہارم پنجم راگ، پنجم بہیرون راگ، ششم میگہ راگ. تفصیل راگہای مذکور این است کہ سہ راگ منجملہ راگہای ہنوت مذکور یکی راگ بہیرون و دویم سریراگ و سیوم میگہ راگ گرفتہ بہ حالت اصلی داشت و یک راگنی نسبت را منجملہ راگنیہای ہنوت مت کلناتہ مذکور راگ مقرر کردہ و دو پتر یکی پنجم و دوم نٹ از ہنوت مت گرفتہ مزبور آن را نیز راگ نام نہادہ بہ این نہج از مت خود شش راگ اختراع نمودہ است غرض اینکہ تکرار فیما بین ہر دو مت در راگہای بہ این روش نوشتہ اند.

اتہہ کلناتہ مت راگنی نام برنن دوا

دوا:

چہون راگ کی راگنی اک اک کھت بدہ جان

پر تھم سریراگ راگنی نام سکل پچان

تپہ دوا:

کوری کولاہل کھون مالکوس گندہار

رد رانی پن دھول کھی سریراگ جہہ نار

الحال تفصیل راگنی‌های بر این ترتیب است اگرچه در راگ‌های
هنوت مت هریک راگ را پنج راگنی متعلق است در میان مت هریک راگ را
شش راگنی مقرر کرده بر این تفصیل. **اول سریراگ** کہ شش راگنی تعلق
دارد بر این نمط است. **اول** راگنی گوری، **دوم** کولاهل، **سیوم** مالکوس،
چهارم گندهار، **پنجم** ردرانی، **ششم** دھول؛ این شش راگنی‌ها متعلق
به سریراگ در مت است.

اتھ نٹ راگنی نام برنن دوها

سلگ کی تروٹی کمت ہین راماپن نزدہار سند ملاری پوربی انوپلی اور بچار
دوم نٹ راگ به شش راگنی تعلق دارد: راگنی **اول** تلنگی، راگنی **دوم**
تردبی، راگنی **سوم** راما، راگنی **چهارم** سند ملاری، راگنی **پنجم** پوربی، راگنی
ششم انویی. این تمام راگنی‌های از کلناتھ مت مقرر شده. [۴۱]
اندوتی پٹ منجری کملی دھامکی جان گونڈ کری دیاکھ پن نار بسنت بکھان
سیوم راگ بسنت شش راگنی تقرر دارد: راگنی **اول** اندوتی، **دوم** راگنی
پٹ منجری، **سیوم** راگنی کملی، **چهارم** راگنی دھامکی، **پنجم** راگنی
گونڈ کری، **ششم** راگنی ویاکھ. این شش راگنی‌ها تعلق به راگ بسنت و مت
است.

اتھ پنجم راگ راگنی نام برنن دوها

اسبنھ پتر تہہ کلب پن اور براری نار ابھیری ساویری کھی نار سو پنجم دہار
چهارم از راگ پنجم شش راگنی قرار یافته: راگنی **اول** اسبنھ، راگنی
دوم تیرتھ، راگنی **سیوم** ککب، راگنی **چهارم** بهراری، راگنی **پنجم** ابھیری
راگنی **ششم** ساویری. این شش راگنی تعلق به راگ پنجم می‌دارد.

اتھہ بهیرون راگ راگنی نام برنن دوها

بهیروی بهاکھا گوجری کرنائی پن هوی رکت ہنس سو بلاولی بهیرون نار سو جوی
پنجم راگ بهیرون شش راگ بستنی است: راگنی اوّل بهیروی، راگنی
دوم بهاکھا، راگنی سیوم گوجری، راگنی چھارم کرنائی، راگنی پنجم رکت
ہنس، راگنی ششم بلاولی. این تمام شش راگنی تعلق به راگ بهیرون و میگھ
مت است.

اتھہ میگھ راگ راگنی نام برنن دوها

بنگالی دیو تیرتھا پن سو مدھر کامود دیوالی اوڈھنا سری میگھ راگنی سوده
ششم راگنی میگھ شش راگنی متعلق است: اوّل راگنی بنگالی، دویم
راگنی دیوتیرتھا، سیوم راگنی سومدھر، چھارم راگنی کامود، راگنی پنجم
دیوالی [دیووالی]، راگنی ششم دھناسری. احوال احوال تمام راگھا و
راگنی های مت که اختراع نموده است، ارقام یافت.

اتھہ ہنوت مت مت پتر بهید برنن دوها

دوها:

'ہنوت مت [کلناتھ] مت پتر راگ سو ایک

رچک بهید سو جائی تنگو سو بیک

تپہ دوها:

سریراگ بهیرون پھر میگھ راگ پن آن

دود مت مکھ ایک ہین یہہ تر راگ سو جان

اتھہ [کلناتھ] مت پترک پرمان برنن دوہا

مت ہین جانی پتر کو پرمان

نیاری نیاری ڈھنگ سون کرت انوپ بکھان

سُن بھاکرا گوڈ پن اور سکر بھور

سریراگ تین کاڈہ کین رکمین تین پن اور

واکدہ مگدہ سوجانی تیجو پن کلیان

سریراگ پتر ممیس کینو اینہ پرمان

اتھہ [کلناتھ] مت بھیرون پترن پرمان برنن دوہا

پنجم سو ہو پوریا اور تلنگ کی ٹھور بھیرون کی پتر بکمین دہری چاریہہ اور

للت بلاول ہی سنو دیوساکھ پن آن مالکوس چو ٹھوکھون سمجھ لیہو سکھان

اتھہ [کلناتھ] مت میگھ راگ پترن پرمان برنن دوہا

سکرابھرن کلیانن نٹ ناراین ٹھانو رکھی میگھ کی پتر مہی تنگی سنئی نانو

مارو اور سو جل بھرت پھر کدارا ہوت ست یہہ تینون راگ کی کھیوانوپ اودت

اتھہ [کلناتھ] مت تین راگ باکی تاکی پترن پرمان برنن دوہا

تین راگ پن اور سُن مت کلنان بکھان

انہون مین کچھو بھیدہی ہنوت مت پرمان

راگ ہنڈول جو پتر ہین دھرے سوراگ بسنت

دیک کی پونہین پلٹ پنجم مدہ لکھو سنت

مالکوس کی ست دہری نٹ ناراین ٹھور

ہنوت مت [کلناتھ] مت اتو بھید کر کور

الحال کیفیت پتر یعنی فرزند که کلناته تقریر کرده است هریک راگ را هشت پتر موافق [روشن] راگ های هنوت مت [۴۲] قرار داده است تفصیل وار بیان کرده می شود. اوّل سریراگ هشت پتر می دارد. اوّل بهاکرا، دوم گونڈ، سیوم سنکرا از هنوت مت منها کرده و سه پتر: اوّل واکده، دوم یکده، سیوم کلیان. از طرف خود داخل کرده باقی را به حالت اصلی داشت و از راگ بهیرون که در هنوت مت است چهار پتر. راگ مذکور یکی پنجم، دوم سوهو، سیوم پوریا، چهارم تلک منها کرده از طرف خود چهار پتر. اوّل لت، دوم بلاول، سیوم دیوساکهه، چهارم مالکوس. در میان راگ مذکور داخل کرده باقی را به حالت اصلی داشت. الحال بیان راگ میگه کرده می شود که از هنوت مت سه پتر یکی سنکرا بهرن، دوم کلیان، سیوم نٹ ناراین منها کرده از طرف خود کلناته سه پتر: اوّل مارو، دوم جل بھرت، سیوم کدارا در راگ میگه داخل کرده باقی به حالت اصلی داشت. این سه راگ را یعنی سریراگ و بهیرون راگ و میگه راگ به این پتر قرار نموده باقی راگ، بسنت راگ، پنجم راگ نٹ راگ به اینطور مقرر کرده است مفصل نگاشته می شود. نیز بسنت راگ را که یا پتر هنڈول راگ در هنوت مت قرار داد سالم پتر هنڈول راگ را با پتر بسنت راگ مقرر نمود. کلناته پتر پنجم راگ را از پتر راگ دیپک که در هنوت مت قرار یافته اند. سالم پتر راگ دیپک را با پتر راگ پنجم مقرر ساخت و پتر نٹ راگ را از پتر راگ مالکوس که در هنوت مت گرفته در پتر نٹ راگ مقرر کرد غرض تفاوت در پترهای هنوت مت و کلناته مت این قدر است که مذکور شد.

نام استمویر بہاوا تہہ شیومت برینم دوا

دوا:

تین راگ ہنوت مت شیومت تین راگ

شیومت ایسن ہوت ہی چھون راگ کی ساتھ

اتہہ شیومت راگ نام برنن دوا

ہنوت مت سریراگ پن بھیرون میگہ بسنت

پنچم اور بسنت نٹ مت کنت

فصل سیوم در بیان شیومت و راگ و راگنی و پتر و بہارجا شیو نام دیوتا

ایست او ہم از مت خود شش راگ قرار دادہ منجملہ آن سہ راگ از ہنوت مت: اوّل سریراگ، دوم بھیرون راگ، سیوم میگہ راگ گرفتہ است. او را مت سہ راگ: اوّل پنچم راگ، دوم بسنت راگ، سیوم نٹ راگ اخذ نمودہ جملہ شش راگ شیو تقرّر کرد.

اتہہ شیومت راگنی پرمان برنن دوا

جانو شیومت راگنی جہو راگ کے نار نیاری نیاری نام سون سنلیچی زردہار

اتہہ شیومت سریراگ راگنی نام برنن دوا

دوا:

نزدن کوری مالوی بھاوک پن مدہ مادہ پھر کدارا راگنی سریراگ کی سادہ

بیان ہریک راگ را شش راگنی نسبت کردہ بر این نمط است: اوّل

سریراگ را شش راگنی در شیومت این است: اوّل تردن، دویم گوری، سیوم

مالوی، چہارم بھاڈک، پنجم مدہ مادہ، ششم کدارا۔ این شش راگنی سریراگ
در شیومت است۔

اتہہ بھیرون راگ راگنی نام برنن دوها

پہلی پوریا گنگلی گوجری اور بنگال

چھٹوین جا نو بھیروی سندر بھیرون مال

دوم راگ بھیرون راگنی در شیومت این است: اوّل بُھلی، دوم پوریا،

سیوم گوجری، چہارم بنگال، پنجم گنگلی، ششم بھیروی این شش راگنی
راگ بھیرون در شیومت است۔

اتہہ میگھ راگ راگنی نام برنن دوها

ساویری سورٹھ سنو اور گندھار ملار

ہر سنگار پن کوسکی میگھ راگ کی نار

سیوم میگھ راگ را شش راگنی در شیومت این است: اوّل ساویری،

دویم سورٹھ، سیوم کندھار، چہارم ملار، پنجم ہر سنگار، ششم کوسکی۔
این شش راگنی ہای راگ میگھ در شیومت است۔

اتہہ پنجم راگ راگنی نام برنن دوها

بھوپالی پٹ منجری کرنائی پدھنس

مالسری اور بھباس کہی پنجم نار سوسنس

چہارم راگنی ہای راگ پنجم از شیومت است۔ اوّل بھوپالی، دویم پٹ

منجری، سیوم کرنائی، چہازم پدھنس، پنجم مالسری، ششم بھباس۔ این شش
راگنی راگ پنجم در شیومت است۔

اتھہ بسنت راگ راگنی نام برنن دوها

دوها:

ایسی توڈی دیو کری لتا پن ہنڈول اور براری جائی نار بسنت سولول
[۴۳ب] پنجم راگنی های راگ بسنت از شیومت این است: اوّل دیسی
دوم توڈی، سیوم دیوگری، چہارم لتا، پنجم ہنڈول، ششم براری۔ این شش
راگنی راگ بسنت در شیومت است۔

اتھہ نٹ راگ راگنی نام برنن دوها

دوها:

ابھیری پُن نایکی نٹ حمیر کلیان
سارنگ کامودین کہین نٹ ناراین جان
شش راگنی های راگ نٹ در شیومت این است: اوّل ابھیری، دوم نایکی،
سیوم نٹ حمیر، چہارم کلیان، پنجم سارنگ، ششم کامود۔ این شش راگنی
راگ نٹ در شیومت است آنچه راگنی های یا راگ های بہ شیومت تعلق داشت
مفصل بیان کردہ شد۔

اتھہ شیومت پتر پرمان برنن دوها

دوها:

ہنوت مت کلناتھ مت پتر جو ہین زردہار شیومت رچک بھید کچھو سمجھو سہی بچار
تپہ دوها:

سن پدہنس کلیان پن سارنگ اور بہاس

دونو مت بکھ پتر کھی شیومت نار ہلاس

تپه دوها:

نار بهاس هنومان کھی پتر سو کھی کلناتھ

بھرت سومت سن بهار جا کت انوپ سو کاتھ

الحال احوال پترهای که تعلق از راگ‌های شیومت است بیان کرده می‌شود و پترهای که هنوت‌مت در راگ‌های خود قرار داده‌اند شیو آن پترها را نیز قرار داده به‌حالت اصلی داشت اما اندک فرق هست که پدهنس و کلیان و سارنگ و بهاس را در هنوت‌مت و کلناتھ‌مت پتر نام نهاده در میان شیومت این چهار پتر مذکور را راگنی کرده آلا بعضی بر آنند که بهاس در میان هنوت‌مت راگنی است و در میان کلناتھ‌مت پتر.

[۴۴] اتی سری من گرنته راگ درشن شیومت برنن نام نومو پربهاو اته

بھرت مت برنن دوها

بھرت سومت پیچائی راگ راگنی ست کرت انوپ بکھان ہی سنو بهار جا چت

هنوت‌مت سم جائی بهر سومت کی ریت راگ راگنی پتر اوسکل بهار جا نیت

اتھ بھرت بهیرون راگ تاکی راگنی نام برنن دوها

پہلی للتا بھیروی اور کت مدہ مادہ پھر براری نار کھی بھیرون کی یون سادہ

این تمام پترهای راگهای شیومت مفصل بیان کرده شد والله اعلم بالصواب فصل چهارم در بیان بھرت مت راگ و راگنی و پتر و بهار جا مفصل می‌نگارم بھرت نام دیوتا ایست که آواز مت خود راگ‌ها را موافق هنوت‌مت دیوتا قرار داده است از این سبب معطل گذاشتیم چراکه مفصل بیان کرده شد مکرر ارقم نمودن حاجت ندارد و آلا فرق در راگنی‌ها است بیان‌وار نگاشته می‌شود تا مفهوم خاص و عام گردد.

اوّل راگ بهیرون مطابق راگنی‌های هنوت مت در بھرت مت پنج است:
اوّل بھلی، دوم للتا، سیوم بهیروی، چھارم مدہ مادہ، پنجم براری.

[۴۴ب] اتھہ مالکوس راگ راگنی نام برنن دوها

کھماوتی توڈی کت کلب دیادتی نار پنجوں کوری جانی مالکوس زردہار
دوم راگ مالکوس موافق راگنی‌های هنوت مت در بھرت مت پنج
است: اوّل کھماوتی، دوم توڈی، سیوم ککب، چھارم دیاوتی، پنجم کوری.

اتھہ ہنڈول راگ راگنی نام برنن دوها

دیواری اسوری رامکلی پچان گنکلی پن ملاوتی نار ہنڈول بکھان
سیوم راگ ہنڈول موافق راگ‌های هنوت مت در بھرت مت پنج است:
اوّل دیواری، دوم اسوری، سیوم رامکلی، چھارم گنکلی، پنجم ملاوتی.

اتھہ دیپک راگ راگنی نام برنن دوها

گونڈ کدارا گوجری کورا او زردہار
رُدرانی پنچوین سنو دیپک کی سب نار
چھارم راگ دیپک این ہم در بھرت مت پنج راگنی دارد موافق هنوت
مت: اوّل گونڈ، دوم کدارا، سیوم گوجری، چھارم کورا، پنجم رُدرانی.

اتھہ سُریراگ راگنی نام برنن دوها

کانی ٹھمری سندھوی پن یچترا نام سر ہٹی جانو پانچوین سریراگ کی نام
پنجم سریراگ این نیز در بھرت مت پنج راگنی دارد: اوّل کافی، دوم
ٹھمری، سیوم سندھوی، چھارم بچترا، پنجم سر ہٹی.

اتھہ میگھ راگ راگنی نام برنن دوها

رت بلبھ سارنگ پن دیکی اور ملار

کاویری پن میگھ کی بھرت سومت یہہ نار

ششم راگ میگھ این ہم در بھرت مت پنج راگنی دارد موافق ہنوت

مت: اول رت بلبھ، دوم سارنگ، سیوم دیسی، چہارم ملار، پنجم کاویری.

اتھہ بھرت مت پترا و بہارجا برنن دوها

پتر سنواب راگ کی ست بہارجا روپ

بھرت سومت تی جائی کرت سیک انوپ

[۴۵] اتھہ بھرت مت راگ بیرون ناکی پترا و بہارجا نام برنن دوها

دوها:

دیوساکیہ مادھو ہر کہہ پنجم للت بہاس پن بنگال بلاول ہین بھیرون پتر ہلاس

بہارجا نام دوها:

سوہو بلاولی سورتی بہل گوجری کنبار انداہی پٹ منجری بھیروی بہارجا دہار

[۴۵ب] این تمام راگنی ہای بھرت مت مفصل بیان کردہ شد.

الحال احوال پترہا کہ در بھرت مت موافق ہر سہ مت مذکور کہ ہر

راگ را ہشت پتر قرار دادہ اند بھرت مت موافق ہر سہ مت بحال داشتہ

بہارجا ایجاد نمود نیز پتر و بہارجا باہم می نویسم تا بدریافت عالمیان رسد.

اول راگ بھیرون در بھرت مت ہشت پتر دارد اول دلوساکہ، دوم

مادھو، سیوم ہرکہہ، چہارم پنجم، پنجم للت، ششم بہاس، ہفتم بنگال،

ہشتم بلاول. این ہشت پتر راگ بھیرون در بہرت مت است و نیز راگ

بهیرون در بُهَرَت مت هشت بهارجا دارد: اوّل سوهو، دوم بلاولی، سیوم
سورتی، چهارم بهل گوجری، پنجم کنبهار، ششم انداهی، هفتم پُٹ منجری،
هشتم میروی. این تمام هشت بهارجای راگ بهیرون در بهرت مت است.
تپه دوها بهارجا:

سکھرا کامودی درگا بهیم پلاسی ملہار مالسری اودھناسری چیت سری نزدہار

اتھ مالکوس پتر و بهارجا نام برنن دوها
دوہا:

سُدہ مکر گندہار پن سکت بلیہ کمودہ سن شہانا تریمبین کہون مالی کوراسودہ
دوم راگ مالکوس را در بُهَرَت مت هشت پتر است: اوّل سده، دوم مکر،
سیوم کندهار، چهارم سکت بلیہ، پنجم کمودہ، ششم شہانا، هفتم ترنچہن،
هشتم مالی کورا. این هشت پترا راگ مالکوس در بُهَرَت مت بیان کردہ شد و
مالکوس نیز هشت بهارجا دارد: اوّل سکراہی، دوم کامودی، سیوم درگا،
چهارم بهیم پلاسی، پنجم ملار، ششم مالسری، هفتم دھناسری، هشتم جیت
سری. این هشت بهارجا راگ مالکوس و بُهَرَت مت است.

اتھ ہنڈول پتر و بهارجا نام برنن دوها
دوہا:

دھول لَنک دہن مالوامار و کسل بسنت پن بکمار اوناک دہن پتر ہنڈول بسنت
تپہ دوها بهارجا:

'ماراوتی لیلآوتی جیتی سُرستی روپ تردن کیروی پورپی دیو کری سو انوپ

سیوم راگ هژدول در بَهْرَت مت هشت پتر می‌دارد: اوّل دهول، دوم لنکدهن، سیوم مالوا، چهارم مارد، پنجم کسل، ششم بسنت، هفتم بکهار، هشتم ناکدهن. این تمام پترهای راگ هژدول در بَهْرَت مت است. نیز هژدول در بَهْرَت مت هشت بهارجا می‌دارد: اوّل ماراوتی، دوم لیلایوتی، سوم جیتی، چهارم سرستی، پنجم تژون، ششم کیروی، هفتم پورپی، هشتم دیوگری. این هشت بهارجا راگ هژدول در بَهْرَت مت است.

اتهه دیک پتر و بهارجا نام برنن دوها
دوها:

کسم تک رس منگلانت ناراین جان منگلاشتک او بهاکڑا اژانا پهردهوت آن
تپه دوها بهارجا:

جی جیونتی ابهیری او بهوپالی حمیر منگل گوجری مل گوجری ایمن منوهرتیر
چهارم راگ دیک در بَهْرَت مت هشت پتر می‌دارد: اوّل کسم، دوم
ٹنکرس، سوم منگلا، چهارم نٹ ناراین، پنجم منگلاشتک، ششم بهاکرا، هفتم اژانا،
هشتم پهردهوت. این هشت پتر راگ دیک است. راگ دیک هشت بهارجا
نیز دارد: اوّل جیجونتی، دوم ابهیری، سیوم بهوپالی، چهارم حمیر، پنجم منگل
گوجری، ششم ملگوجری، هفتم ایمن، هشتم منوهر. این تمام بهارجا راگ
دیک است.

اتهه سُریراگ پتر و بهارجا نام برنن دوها
دوها:

سری روان راگیسیر هین کولاهل ساونت
دیسکار سکرون هین پدنهس کھٹ راگ انت

تپه دوها بهارجا:

موهنی بجادهیان جی کنه سروپن کھیم سریکھا و سرتی بهارجا این نیم
پنجم سریراگ در بھرت مت هشت پتر می دارد: اول سیری اون، دوم
راگسیر، سیوم کولاهل، چهارم ساونت، پنجم دیسکار، ششم سنکرون، هفتم
پدهنس، هشتم کھٹ راگ. این تمام پترهای^۱ سریراگ در بھرت مت است و
نیز هشت بهارجا می دارد: اول بهنی، دوم دیسکار، سیوم دهیانجی، چهارم
کنبه، پنجم سرو، ششم کھیم، هفتم سسریکھا، هشتم سرتی. این تمام
بهارجای سُریراگ در بهرت مت است.

اتھه میگھ راگ پتر و بهرجا نام برنن دوها

پوریا کانھراتک ھین سکرابھرن استنھ

شھانا او باگیسری پن کلار ار ینھ

تپه دوها بهارجا:

نٹ منجری پھاری پرچ سده نات پن مانجھ

کدم ناٹ کرناٹ ھین اور کاودی سانجھ

تپه دوها:

نیاری نیاری چترمت پرکٹ دکھاؤ روپ

سده سالنگ سنکیرن اب کرت بیک انوب

ششم راگ میگھ در بھرت مت هشت پتر می دارد: اول پوریا، دوم کانھرا،
سیوم تلک، چهارم سنکراپھرن، پنجم استنبه، ششم شھانا، هفتم باگیسری،
هشتم کلار. این تمام پترهای راگ میگھ در بھرت مت است. میگھ در بھرت مت

۱. اصل: «این تمام پترهای» دو بار دارد.

هشت بهارجا نیز دارد: اوّل پٹ منجری، دوم پھاری، سیوم پرج، چهارم سده ناٹ، پنجم مانجهه، ششم کدم ناٹ، هفتم کرناٹ هشتم کادیدی.

تمام احوال بھرت مت شش راگ و سی راگنی و چهل و هشت پتر و چهل و هشت بهارجا یعنی پترها آنچه به اوستادان کامل به این اضعف العباد رسیده بود، مفصل ارقام نمود. احوال چهار مت دیوتا یعنی چهار مذهب دیوتا مفصل بیان کردم الغیب عندالله.

گرنته راگ درشن بھرت مت برن نام و سمو پربها اتهه سده سالنگ سنکیرن برن^۱ چهند چرنکا

[۴۶ب] در بیان راگ اور راگنی^۲ اوپترجی سده اور سالنگ اور سنکیرن ین تی سکل بده تین جانی فایده دوازدهم در بیان سده و سالنگ و سنکیرن آنچه راگها و راگنیها در میان آن باشد مفصل ارقام می نماید و سالنگ و سنکیرن این هر سه قسم را علیحده علیحده تفصیل می نمایم تا ذهن نشین خاص و عام گردد. کوؤ راگن کی تین سده کمت ین اور راگنی اوپتر کی تین سنکیرن جانت ین. بعضی بر آنند که همه شش راگ که در متهاست شده می گویند و راگنیها و پترها را سنکیرن می گویند.

بیان هندی بی جوکچهو جو پرکه^۳ لوک کئی کئی ین تی هون اب لکھت [هون] تا کی بده تی جانی.

۱. ین: برنم.

۲. ین: پرگ (به معنی دانشمند).

۳. از این به بعد در ین فقط متن هندوی است و در نسخه اساس متن هندوی و بیان آن به فارسی ثبت است.

بیان فارسی این احقرالعباد را آنچه از اوستادان قدیم دست آویز به دست آمده بود دست به دست داده.

بیان [فارسی^۱] ذکر و دوچار راگ حالا یکی تا کی صورت دست آویز بی کچھو باندهی تا کو سالنگ کت ہیں.

بیان فارسی مقولہ بعضی کسان چنان است کہ دو راگہا چہار راگ یا راگنی ملحق کردہ چیزی صورت بستہ نام یک راگنی مقرر کردہ آن راگنی را [۴۷] سالنگ نام نہادہ اند.

بیان ہندی کوؤ راگن کی تین سنکیرن جانت ہیں بی ایک مالکوس سدہ اور دیپک ہیں اور راگ تی ملت ناب ہیں تا کو او سدہ کت ہیں اور کوؤان دو راگن کو بھی سنکیرن جانت ہیں.

بیان فارسی و قول بعضی اشخاص بر آن است ہمہ راگ را سنکیرن می گویند مگر راگ مالکوس و راگ دیپک کہ با دیگر ملحق نیست سدہ نام کردہ و بعضی این ہردو راگ را سنکیرن می دانند.

بیان ہندی اور کوؤ کانہرا اور سارنگ اور گوجری اور نٹ اور ملار اور توڑی اور گوری آن سبن کو سدہ کت ہیں.

بیان فارسی بعضی برآند کہ کانہرا و سارنگ و گوجری و نٹ و توڑی و گوری آن ہمہ سدہ است.

بیان ہندی اور کوؤ دیسکار اور بہاس اور لت اور دیوار اور بلاول اور میگھ اور سورٹھ اور دھناسری اور کورا اور سریراگ او دیپک راگ اور کانی

اور کدارا آن سبن کو سالنگ کمت^۱ پین اور پھر سب سنکیرن پین۔

بیانِ فارسی و اعتقاد بعضی کسان بر این است کہ دیسکار و بهباس و للت و دیوا و بلاول و میگھ و سورٹھ و دھناسری و کورا و سریراگ و دیپک راگ و کانی و کدارا این تمام سالنگاند و باقی ہمہ راگ و راگنی را سنکیرن می شمارند۔

بیانِ ہندی اب ہون راگ سنکیرن کہت ہون تا کی مدہ تی سمجھ لیجیئی سنکیرن دو بدہ جائی ایک سنکیرن ایسو ہوت ہی کہ راگ اور راگنی کھوب [خوب] مل اوتھی ایسی کہ جا مین تنک بھید نہ درسی اور صورت اور رنگ ایسو ملی کہ کچہ اور ہی راگ معلوم نہو تاکو پہلی بدہ سنکیرن جائی۔

بیانِ فارسی الحال بیان سنکیرن سکیرن بر دو وجہہ است وجہ اول سنکیرن آن است کہ با راگ و راگنی آن قدر ملحق شود کہ ہرگز بہ خیال کہ دو راگ باہم شدہ است یا دو صورت نمودار گردد آن را وجہ اول سنکیرن می گویند۔ بیانِ ہندی [۴۷ب] اور دوجی بدہ ایسی ہوت ہی کہ جو کوؤ راگ کی دوجی راگ مین یا سب تک ملی یاد ہی یا اک بول جیسی کہ دھناسری مین پوریا دوجی بھانت ایسی سنکیرن^۲ کہ کمت پین۔

بیانِ فارسی وجہ دوم سنکیرن آن است کہ یک راگ با راگ دیگر ملحق کنند یا سالم راگ یا نیمی از راگ یا حصہ چہارم راگ یا حصہ ہشتم راگ یا فقط یکحرف راگ مثل راگی پوریا و دھناسری است وجہ دوم سنکیرن این را می گویند۔

۱. پین: جانت۔

۲. پین: «سنکیرن» ندارد۔

بیانِ ہندی کھوب سمجھئے کہ آو راگ کو انت کمت ھین اور انت راگ کو یاد
یاکی نام لیلو ایسو بچارھی جبین پوریا دھناسری۔

بیانِ فارسی و در این علم قاعدہ کلی است کہ حرفِ اوّل راگ را با آخر
حرفِ راگ می گیرند و حرفِ آخر راگ را در اوّل راگ می گیرند مانند راگنی
پورا و دھناسری است۔

بیانِ ہندی اور کوؤ یا بات پر ھین کہ جو راگ یا راگنی پہلی درسی تاکو نام
پہلی لیجیئی سنکیرن کی بدہ ایسی جائی۔

بیانِ فارسی بعضی بر آنند کہ ہرچہ در ابتدای راگ و راگنی رونماید آن را
موافق راگ نام نہند و نیز وجہ دوم سنکیرن این است۔

بیانِ ہندی اب ہون سکل بھانت سنکیرن بکھانت ہون سمجھ لیجیئی جیسی کوؤ
با گیسری اور پوریا اور مدہ مادہ آن تینو کو اکٹھا کرکی گاوی تاکو سدہ ناٹ
کہین کی۔

بیانِ فارسی الحال احوال سنکیرن راگ و راگنی ہا را باہم اتفاق کردہ
می سرایند و نامِ دیگر می نہند مفصل بیان کردہ می شود باگیسری اور پوریا و
مدہ مادہ ملحق کردہ سدہ ناٹ نام کردہ اند۔

بیانِ ہندی اور جو کانہرا اور نٹ ملاوی تاہ کنہرناٹ کہین کی۔

بیانِ فارسی و بعضی کانہراونٹ ملحق کردہ کنہرناٹ نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی او کوؤ کدارا اور ناٹ ملادی تاکو کداراناٹ نام کمت ھین۔

بیانِ فارسی و بعضی کداراونٹ ملحق کردہ کداراناٹ نام کردہ اند۔

بیانِ ہندی اور جنہہ اھیری اور ناٹ ملین امیرنات کہین گی۔

بیانِ فارسی و بعضی اہیری و نٹ ملحق کردہ اہیر ناٹ نامیدہ اند۔

بیانِ ہندی اور جہان ہمیر اور نٹ ملی تا کو ہمیر^۱ ناٹ جان۔

بیانِ فارسی و جائی ہمیر و نٹ ملحق شود آن را ہمیر ناٹ بدانند۔

بیانِ ہندی اور جہان کامود ملی کامود ناٹ کت ہیں۔

بیانِ فارسی و جای کامود و نٹ ملحق شود آن را کامود ناٹ نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور جہان سارنگ اور نٹ ملی سارنگ ناٹ کت ہیں۔

بیانِ فارسی سارنگ و نٹ را ملحق کردہ سارنگ ناٹ نام کردہ اند۔

بیانِ ہندی اور جہان ملار و ہان ملار ناٹ۔

بیانِ فارسی ملار و نٹ را ملحق نمودہ ملار ناٹ نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور جہان کلیان و ہان کلیان ناتھ۔

بیانِ فارسی کلیان و نٹ را اتفاق دادہ کلیان ناٹ نام ساختہ اند۔

بیانِ ہندی اور جہان ککب اور بلاول اور پوربی اور کدارا ملی تا کو وچھن
نٹ کت ہیں۔

بیانِ فارسی ککب و بلاول و پوربی و کدارا را باہم نمودہ وچھن ناٹ نام نہادند۔

بیانِ ہندی اور جہان سنکرا بہرن اور مدہ مادہ اور لکندھن اور بلاول مل
اوٹھین تاکہ نٹ ناراین کہین گی۔

بیانِ فارسی و سنکرا بہرن و مدہ مادہ و لنک دھن و بلاول را ملحق کردہ نٹ
ناراین نام نہادہ اند۔

۱۔ در اساس خمیر و ہمیر بہ ہر دو صورت آمدہ و ہم در نسخہ پین۔ البتہ در راگ درپن این را
ہمیر۔

بیانِ ہندی اور جہان دھناسری اودھوا او کانہرا را اہیری او کدارا او سده او مدہ مادہ آن سبکو سنگم ہوی تہان کدم ناٹ نام لیت ہیں۔

بیانِ فارسی و دھناسری و دھوا و کانہرا و اہیری و کدارا و سده و مدہ مادہ را اتفاق دادہ کدم ناٹ موسوم ساختہ اند۔

بیانِ ہندی اور کوؤ دھناسری ٹھور باگیسری اور ٹھور اہیری اہیرناٹ لاتی ہیں اور کہت مین کہ ان کی بلدیونی کاہاہی۔

بیانِ فارسی بعضی در کدم ناٹ بجای دھناسری باگیسری می دارند و بعضی در کدم ناٹ جای اہیری راگنی اہیرناٹ می آرند۔ الحال ہمہ علما ہر آن است کہ کدم ناٹ را نلدیو نام شخصی بود سرائیدہ است۔

بیانِ ہندی اور جہان [۴۸] کنہاری و پوریا او توڑی ملی اوسکو راج ناراین نٹ کہیں گے۔

بیانِ فارسی و کنہاری و پوریا و توڑی را ملحق نمودہ راج ناراین نٹ نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور جہان گوئڈ و بلاول ملی ٹھان کامود ہوی ہی۔

بیانِ فارسی گوئڈ و بلاول را ملحق کردہ کامود نام کردہ اند۔

بیانِ ہندی اور جہان سده کامود سی ملی ٹھان سده کامود کہت ہیں۔

بیانِ فارسی و کامود و سده را ملحق کردہ۔ سده کامود نام کردہ اند۔

بیانِ ہندی اور جہان ایمن کامود سی ملی کلیان کامود نام لیت ہیں۔

بیانِ فارسی ایمن و کامود را ملحق نمودہ کلیان کامود نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی کوؤ کو کلیان بنود او کہت ہیں۔

بیانِ فارسی و بعضی کلیان کامود را کلیان نبود موسوم ساخته‌اند.

بیانِ ہندی اور جهان کدارا کامود سی ملی تھان ساونت کامود کت ہیں.

بیانِ فارسی کدارا و کامود را ملحق کردہ ساونت کامود نام ساخته‌اند.

بیانِ ہندی اور کوؤ اینہہ انومان کت ہیں کہ جهان کدارا اور سدہ اور کامود

یہہ تینو ملین تھان ہوت ہی ساونت کامود.

بیانِ فارسی بعضی بر آند کہ کدارا اور سدہ اور کامود^۱ این سہ را ملحق

کردہ ساونت کامود نام کردہ‌اند.

بیانِ ہندی اور کوؤ یون کت ہیں کہ ساونت ملی کامود سی تب ہوت ہی

ساونت کامود ساونت کامود اینہہ بدہ جائی.

بیانِ فارسی و بعضی می گویند کہ ساونت از کامود ملحق شود ساونت کامود

نام گردید.

بیانِ ہندی اور جهان کھٹ راگ ملی کامود تین تھان تلک کامود جائی.

بیانِ فارسی کھٹ راگ و کامود را ملحق کردہ تلک کامود نام کردہ‌اند.

بیانِ ہندی اور جهان دھناسری اور کانہرا ملی وہی باگیسری جان.

بیانِ فارسی دھناسری و کانہرا را ملحق کردہ باگیسری نام نہادہ‌اند.

بیانِ ہندی اور جهان بھرودست او [۴۸ب] کانہرا ملی تھان شہانا جائی.

بیانِ فارسی بھرودست یعنی فرود دست و کانہرا را ملحق کردہ شہانا نام

کردہ‌اند.

بیانِ ہندی اور جهان ملار و کانہرا ملی تھان اڑانا.

۱. اضافی آمدہ: «یہہ تینو ملین تھان ہوت ہی ساونت کامود».

بیانِ فارسی ملہار و کانہرا ملحق کردہ اڑانا نام کردہ‌اند۔

بیانِ ہندی اور جہان و ہولسری ٹنگ او منگلاشٹک کانہرا سی ملی تہان پوریا۔

بیانِ فارسی و ہولسری و ٹنگ و منگلاشٹک و کانہرا را ملحق کردہ پوریا نام
نہادہ‌اند۔

بیانِ ہندی اور جہان ٹنگ اور کامود اور گوئڈ کو سنگم ہوی تہان سدہ کلیان
نام لیت ہیں۔

بیانِ فارسی ٹنگ و کامود و گوئڈ را ملحق کردہ سدہ کلیان نام نہادہ‌اند۔

بیانِ ہندی اور جہان کدارا اور ایمن اور سدہ کلیان یہہ تینو ملین تہان ہمیر
جان۔

بیانِ فارسی کدارا و ایمن و سدہ کلیان را ملحق کردہ ہمیر نام نہادہ‌اند و
ہمیر راگنی را در ابتدا گوری ناٹھ نام شخصی سرائیدہ است۔

بیانِ ہندی اور جہان کدارا اور بلاول ملی سدہ سی تاکو ایمن کت ہیں۔

بیانِ فارسی کدارا ہمیر سی مل کھیم کلیان نام لیت ہیں۔

بیانِ ہندی کدارا او ہمیر را ملحق کردہ کھیم کلیان نام کردہ‌اند۔

بیانِ فارسی اور کوؤ کت ہیں کہ کھیم کلیان کانہرا اور سرستی و سدہ کلیان
ان تینو سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی می گویند کہ کھیم کلیان از کانہرا و سرستی و سدہ کلیان می شود۔

بیانِ فارسی اور جہان جیت سری او سدہ اور کلیان یہہ تینو ملین وہان
جیت کلیان ہوت ہی۔

بیانِ ہندی جیت سری و سدہ و کلیان را ملحق کردہ جیت کلیان نام نہادہ‌اند۔

بیانِ فارسی اور جهان توڑی و سنکراہرن او کدارا اور مدہ مادہ او سرستی
ملین تھان مالسری جان۔

بیانِ ہندی توڑی و سنکراہرن و کدارا و مدہ مادہ و سرستی را ملحق کردہ
مالسری نام نہادہاند۔

بیانِ فارسی اور جهان [۵۰] دھول اور براری اور دیسکار ملی تھان جیت
سری ہوت ہی۔

بیانِ ہندی دھول و براری اور دیسکار را ملحق کردہ جیت سری نام
کردہاند۔

بیانِ فارسی اور جهان بلاول جیت سی ملی تھان دھول سری ہوت ہی۔

بیانِ ہندی بلاول و جیت را ملحق کردہ دھولسری نام نہادہاند۔

بیانِ فارسی اور جهان اسآوری اور توڑی و سیام و بہلی و گندھار اینہمہ را
ملحق کردہ کھٹ راگ نام نمودہاند از کندھار اشٹک پیدا شدہ است۔

بیانِ فارسی اور گوجری بنگالی سی اور پنچم سی اور بھیروی سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی بنگال و پنچم و بھیروی را ملحق کردہ گوجری نام نہادہاند۔

بیانِ فارسی اور گوئڈ کلی گوجری اور اسآوری سی ہوت ہی۔ لوگ کت ہین کہ
اسی کو رگھناتھ نی گایا ہی۔

بیانِ ہندی گوجری و اسآوری را ملحق کردہ گوئڈ کلی نام نہادہاند راگنی گوئڈ
کلی را اوّل کو رگھناتھ سرائیدہ است۔

بیانِ فارسی اور کنہاری شوراشٹک سی اور دھناسری سی ہوت ہی کت ہین۔
اسی گنیس نی گایا ہی۔

بیانِ ہندی شورشک و دھناسری را ملحق کردہ کنہاری نام کردہ اند و راگنی کنہاری را اول گنیس سرائیدہ است۔

بیانِ فارسی اور مدہ مادہ ملار اور سدہ کلیان اور مالسری ان تی ہوت ہی۔
بیانِ ہندی ملار و سدہ کلیان و مالسری را ملحق کردہ مدہ مادہ نام نہادہ اند۔

بیانِ فارسی اور سرستی نٹ ناراین سی اور سنکرا بہرن اور سدہ تی ہوت ہی۔
بیانِ ہندی نٹ ناراین و سنکرا بہرن سدہ را ملحق کردہ سرستی نام کردہ اند۔
بیانِ فارسی اور پڈہس^۱ ماروا سی اور رُدرانی اوجیتی او درگا او دھناسری ان سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی ماروا و رُدرانی و جیتی و درکا و دھناسری را ملحق نمودہ پڈہس نام کردہ اند۔

[۵۰ب] بیانِ فارسی اور لنکدھن بہارسی اور کداری سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی بہاری و کدارا را ملحق کردہ لنکدھن نام کردہ اند۔

بیانِ ہندی کت ہن۔ اکی ہنوت نی گایا ہی۔

بیانِ فارسی لنکدھن را در ابتدا ہنوت سرائیدہ است۔

بیانِ ہندی اور سکت رپیہ کنکری سی اور امکری اور گندھار اور گوجری اور پورپی ان سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی کنکری اور انکری و گندھار و گوجری و پورپی را ملحق کردہ سکت رپیہ نام کردہ اند۔

بیانِ ہندی اور سنکراہرن کت ہین کداری سی اور بلاول سی ہوت ہی اور
کت ہین سنکراہرن کو مہادیو نی گایا ہی۔

بیانِ فارسی کدارا اور بلاول را ملحق کردہ سنکراہرن نام نہادہاند و
می گویند سنکراہرن را بلاول مہادیو سرائیدہ است۔

بیانِ ہندی اور گندھار سندھولا سی اور اساوری اور گوری اور دیوگری اور
بھیرون ان سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی سندھولاسی و اساوری و گوری و دیوگری و بھیرون را ملحق
کردہ کندھار نام کردہاند۔

بیانِ ہندی اوبرودست پوربی سی اور سیام سی اور کورسی ہوت ہی اسکو
حضرت امیر خسرو^۱ رحمۃ اللہ علیہ نے گایا ہی۔

بیانِ فارسی پوربی و سیام و گوری را ملحق کردہ بھرو دست نام نہادہاند و
این را حضرت امیر خسرو سرائیدہ است۔

بیانِ ہندی اور پٹ منجری ماروا اور دھول اور دھناسری اور کنبھاری^۲ سی
ہوت ہی۔

بیانِ فارسی ماروا و دھول و دھناسری و کنبھاری را ملحق کردہ پٹ منجری
نام نہادہاند۔

بیانِ ہندی اور دیساکھ سنکراہرن سی اور سدہ اور ملار اور کانھرا ان سی
ہوت ہی۔

۱. اساس: کھسرو۔

۲. پین: کانھرا۔

بیانِ فارسی سنکراہرون و سده ملار و کانہرا را ملحق کردہ دیساکہہ نام کردہاند۔

بیانِ ہندی^۱ اور بلاولی بلاول سی اور کورسارنگ سی ہوت ہی اور کوؤ کورسارنگ کی تہور سارنگ ہین دہرت ہین۔

بیانِ فارسی بلاول و کورسارنگ را ملحق کردہ بلاولی نام کردہاند بعضی... کورسارنگ فقدان از کی شک کردہ بلاول نام نہند۔

بیانِ ہندی اور کامودی شورشک اور گوری سی ہوت ہی اور کوؤ کمت ہین کہ سکھرائی سی اور سورٹھی سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی شورشک و کور را ملحق کردہ کامودی نام نہادہاند و بعضی بر آند کہ کامودی از سکھرائی و سورٹھ ظہور می یابد۔

بیانِ ہندی اور کھٹنک مارو سی اور دھول اور جیت سری اور کداری سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی مارو و دھول و جیت سری و کداری را ملحق کردہ کھٹنک نام نہادہاند۔

بیانِ ہندی اور پاروتی دیوگری اور گوٹڈ اور پوربی سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی دیوگری و گوٹڈ و پر... ملحق کردہ پاروتی نام نہادہاند۔

بیانِ ہندی اور ببھاوتی و مالسری سی اور سده اور ملار سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی سده و مالسری و ملار را ملحق کردہ ببھاوتی نام کردہاند۔

بیانِ ہندی اور گندھار کھٹ راگ سی اور اسآوری اور دیسی سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی کھٹ راگ و اسآوری و دیسی را ملحق کرد گندھار نامِ نهادہ‌اند۔

بیانِ ہندی او براری دیسکاری سی اور توڑی اور ترون سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی دیسکار و توڑی و ترون را ملحق کردہ براری نامِ نهادہ‌اند۔

بیانِ ہندی اور بھاکرا کدارا سی او مارو او سرستی سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی کدارا و مارو و سرستی را ملحق کردہ بھاکرا نامِ نهادہ‌اند۔

بیانِ ہندی او لیلوتی دیسکار سی اور جیت سری اور لت سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی دیسکار و جیت سری و لت را ملحق کردہ لیلوتی نامِ نهادہ‌اند۔

بیانِ ہندی اور منوہر ماروا اور ترون [۵۱] اور گوری سی ہوت ہی۔ اور کوؤ

کھٹ ہین ماروا ترون از پھاری سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی ماروا ترون و گوری را ملحق کردہ منوہر نامِ نهادہ‌اند و بعضی

بر آئند ماروا و ترون و پھاری را ملحق کردہ منوہر نامِ نهادہ‌اند۔

بیانِ ہندی اور ٹنک سریراگ تین اور کانہرا اور بھیرون ان تینو سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی سریراگ و کانہرا و بھیرون را ملحق کردہ ٹنک [تنک] نام

نہادہ‌اند۔

بیانِ ہندی اور ناکی سر ملار سی [۵۱ب] اور کداری اور سوہو تین ہوت ہی۔

بیانِ فارسی ملار و کدارا و سوہو را ملحق کردہ ناکدھن نامِ کردہ‌اند۔

بیانِ ہندی اور بھیرون کلیان سی اور دیسکار سی اور گوجری اور سیام سی

ہوت ہی۔

بیانِ فارسی کلیان و دیسکار و گوجری و سیام را ملحق کردہ بھیروی نام

نہادہ‌اند۔

بیانِ ہندی اور ہنس منگل سنکرا بہرن اور اڑانا سی اور سور ٹھی سی ہوت ہی۔
 بیانِ فارسی سنکرا بہرن و اڑانا و سور ٹھی را ملحق کردہ ہنس منگل نام
 کردہ اند۔

بیانِ ہندی اور راج ہنس مالوا سی اور سریراگ اور منوہر سی ہوت ہی او
 کت ہین یا کو بہرت منی ناروتی گایو ہی۔

بیانِ فارسی مالوا و سریراگ و منوہر را ملحق کردہ راج ہنس نام نہادہ اند و
 می گویند راج ہنس را بہرت منی مارو سرائیدہ است۔

بیانِ ہندی اور سری سمودہ مالسری سی اور سدہ اور سریراگ اور بہیم
 پلاسی اور ٹنگ سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی مالسری و سدہ و سریراگ و بہیم پلاسی او ٹنگ^۱ را ملحق کردہ
 سری سمودہ نام کردہ اند۔

بیانِ ہندی اور دیسی توڑی اور کھٹ راگ سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی توڑی و کھٹ راگ را ملحق کردہ دیسی نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور ہنسی دھولسری اور گوٹھ سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی دھولسری و گوٹھ را ملحق ہنسی نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور دیوگری پوربی سی اور سارنگ سی اور سدہ سی ہوت ہی
 اور کھٹ ہین باکودیوون نے گائی ہین۔

بیانِ فارسی پوربی و سارنگ و سدہ را ملحق کردہ دیوگری نام نہادہ اند و
 دیوگری را دیوتا سرائیدہ اند۔

۱۔ اصل: ٹنگ سے ہوت ہے۔

بیانِ ہندی اور کولاهل سریراگ سی اور مالسری اور سنکراہرن سی ہوت ہی۔
 بیانِ فارسی سریراگ و مالسری و سنکراہرن را ملحق کردہ کولاهل نام
 نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور کب بلاول سی اور پوربی سی اور کداری سی اور دیوگری
 اور مادھو سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی بلاول و پوربی و کدارا و دیوگری و مادھو را ملحق کردہ ککب
 نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور دیواری [۵۲] کنہاوتی اور مالسری اور سرستی ہوت ہی۔
 بیانِ فارسی کنہاری و مالسری و سرستی را ملحق کردہ دیواری نام نمودہ اند۔

یانِ ہندی اور گوجری لت اور رامکلی سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی لت اور رامکلی را ملحق کردہ گوجری نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور منگل گوجری و رامکلی سی اور سیام اور گندھار اور
 منگلشک سی ہوت ہی۔ اور کوؤ منگلشک ٹھور بہلی رکمت ہین۔

بیانِ فارسی گوجری و رامکلی و سیام و گندھار و منگلشک را ملحق کردہ
 منگل نام نہادہ اند و بعضی بجای منگلشک را گنی بہلی می سرایند۔

بیانِ ہندی اور مال گوجری رامکلی سی اور سیام اور گندھار اور گوجری
 سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی رامکلی و سیام و گندھار و گوجری را ملحق کردہ مال گوجری
 نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور بچترا سری رون اور جیتی کور اور براری سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی سری رون و جیتی گوری و براری ملحق کردہ بچترا نام
نہادہاند۔

بیانِ ہندی اور ترون دیسکار سی اور گوری اور پوربی سی ہوت ہی اور کوؤ
پوربی کی ٹھور للکت کمت ہین اور کوؤ بہباس کمت ہین۔

بیانِ فارسی دیسکار و گوری و پوربی را ملحق کردہ ترون نام نہادہاند و
بعضی بجای پوربی لت سرائیدہاند و بعضی بہباس بجای پوربی سرائیدہاند۔

بیانِ ہندی اور کلای نٹ نراین اور اڑانا اور بلاول سی ہوت ہی اور کوؤ
بلاول اور کانہرا سی کمت ہین اور کوؤ کرائی کمت اور کوؤ سکھرائی کمت ہین۔

بیانِ فارسی نٹ نراین و اڑانا و بلاول را ملحق کردہ کلائی نام کردہاند و
بعضی بر آند کہ کلائی از بلاول و کانہرا مشتق می شود بعضی بر آند کہ
کلای را کورائی نام نہادہاند و بعضی سکھرائی نام کردہاند۔

بیانِ ہندی اور سریراگ پڈنہس اور ٹنک اور گوری سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی پڈنہس و ٹنک و گوری را ملحق کردہ سریراگ نام نہادہاند۔

بیانِ ہندی اور کدارا ککب سی [۵۲ب] اور پوربی اور بلاول سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی ککب و پوربی و بلاول را ملحق کردہ کدارا نام نمودہاند۔

بیانِ ہندی اور ہڈول لیلوتی اور لت اور پنچم اور پوریا اور بہیرون سی
ہوت ہی۔

بیانِ فارسی لیلوتی و لت و پنچم و پوریا و بہیرون را ملحق کردہ ہڈول
نام نہادند۔

بیانِ ہندی اور میگھ کلیان اور کامود اور ساونت اور بسنت سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی کلیان و کامود و ساونت و بسنت را ملحق کرده میگه نام نهاده‌اند.
 بیانِ فارسی اور بسنت دیوگری اور نٹ اور ملار اور سارنگ اور بلاول سی
 هوت ہی.

بیانِ ہندی دیوگری و نٹ و ملار و سارنگ و بلاول را ملحق کرده بسنت نام
 نهاده اند.

بیانِ فارسی اور بهیرون ہٹول سی اور سده اور کانہرا اور پوریا سی هوت ہی.
 بیانِ ہندی ہٹول و سده و کانہرا و پوریا را ملحق کرده بهیرون نام نهاده‌اند.
 بیانِ فارسی سنکرون سورٹھ اور لنکدھن اور بلاول سی هوت ہی.

بیانِ ہندی سورٹھ و لنکدھن و بلاول را ملحق کرده سنکرون نام کرده‌اند.
 بیانِ فارسی اور بھل گوجری دیسکار اور بنگال اور رامکلی اور گوجری سی
 هوت ہی.

بیانِ ہندی دیسکار و بنگال و رامکلی و گوجری را ملحق کرده بھل گوجری
 نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی و بهیروی براری سی اور لت اور سده اور سارنگ اور پنچم اور
 بلاول سی هوت ہی اور کوؤ سده اور سیام اور بهیرون سی کت ہیں.

بیانِ ہندی براری و لت سده و سارنگ و پنچم و بلاول را ملحق کرده
 بهیروین نام کرده‌اند بعضی بر آند کہ سده و سیام را باہم نموده بهیروی
 سرائیدہ‌اند.

بیانِ فارسی اور بھلی رامکلی اور گوجری اور دیسکار اور بنگال اور پنچم
 سی هوت ہی اور کوؤ ٹھور بنگال ٹک و ہرت ہیں.

بیانِ ہندی رامکلی و گوجری و دیسکار و بنگال و پنچم را ملحق کردہ بھلی نام نہادہ اند بعضی بجای بنگال پنچم را ملحق کردہ اند۔

بیانِ فارسی اور لت دیسی اور بھباس اور پنچم کی ہوت ہی [۵۳] اور کوؤ دیوساکھہ اور بنگال اور دھول اور بھباس سی کت ہیں۔

بیانِ ہندی دیسی و بھباس پنچم را ملحق کردہ لت نام کردہ اند بعضی بر آند کہ دیوساکھہ و بنگال و دھول و بھباس را شامل کردہ لت سرائیدہ اند۔

بیانِ فارسی اور مادھو سدہ اور ملار اور بلاول اور نٹ ناراین سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی سدہ و ملار و بلاول و نٹ ناراین را ملحق کردہ مادھو نام کردہ اند۔

بیانِ فارسی اور بلاول کلیان اور کدارا سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی کلیان و کدارا را ملحق کردہ بلاول نام کردہ اند۔

بیانِ فارسی اور بنگال دھناسری اور ماروا اور گوری اور لت سی ہوت ہی اور کوؤ براری اور گوئڈ اور گوجری سی کت ہیں۔

بیانِ ہندی دھناسری و ماروا و گوری و لت را ملحق کردہ بنگال نام نہادہ اند و بعضی بر آند کہ براری و گوئڈ و گوجری ملحق کردہ بنگال سرائیدہ اند۔

بیانِ فارسی اور بھباس بلاول اور گوجری اور اسوری سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی بلاول و گوجری و اسوری را ملحق کردہ بھباس نام نہادہ اند۔

بیانِ فارسی اور پنچم لت اور بسنت سی ہوت ہی اور کوؤ گندھار اور منوہر اور ہنڈول سی کت ہیں۔

بیانِ ہندی لت و بسنت را ملحق کردہ پنچم نام نہادہ اند۔ بعضی بر آند کہ کندھار و منوہر و ہنڈول را آمیختہ پنچم نام کردہ اند۔

بیانِ فارسی اور سوہو مالسری اور بلاول اور بہباس سی ہوت ہی اور کوؤ بہباس کی ٹھور سده کمت ہین اور کوؤ باگیسری کمت ہین۔

بیانِ ہندی مالسری و بلاول و بہباس را ملحق کردہ سوہو نام کردہاند و بعضی بجای بہباس سده سرائیدہاند بعضی باگیسری سرائیدہاند۔

بیانِ فارسی اور سورٹھ گوجری اور پنچم اور بہیروی اور گندھار اور بنگال سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی گوجری و پنچم و بہیروی و گندھار و بنگال را ملحق کردہ سورٹھ نام کردہاند۔

بیانِ فارسی اور جیجاونتی اوساوری سی اور گوجری [۵۳ب] اور سورٹھ سی ہوت ہی اور کوؤ کمت ہین سوہو سی اور کانہرا سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی اساوری و گوجری و سورٹھ را ملحق کردہ جیجاونتی نام کردہاند بعض بر آنند کہ جیجاونتی از سوہو کانہرا می شود۔

بیانِ فارسی اور مالکوس کلایر اور کیروی اور بکھار اور پڈنہس او سده ناٹ و ٹنک سی ہوت ہی اور کوؤ ہنڈول او بسنت اور جیجاونتی اور پنچم او کھٹ اور ماروا اور سارنگ اور اساوری سی جانت ہین۔

بیانِ ہندی کلایر و کیروی و بکھار و پڈنہس و سده ناٹ و ٹنک را ملحق کردہ مالکوس نام ساختہاند بعضی از ہنڈول و بسنت و جیجاونتی و پنچم و کھٹ و ماروا و سارنگ و اساوری مالکوس را می دانند۔

بیانِ فارسی اور توڈی اساوری اور دھناسری اور کھٹ راگ سی ہوت ہی اور کوؤ کمت ہین لت اور دھناسری اور دھولسری سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی اسآوری و دھناسری و کھت راگ را ملحق نموده توڈی نام
نہادہ اند۔ بعضی می گویند کہ از لت و دھناسری و دھولسری توڈی می شود۔

بیانِ فارسی اور کنہاری مالسری سی اور ملار سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی مالسری و ملار را ملحق کردہ گھناوتی نامیدہ اند۔

بیانِ فارسی اور ترلچھن گوری اور سورٹھ سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی گوری و سورٹھ را ملحق کردہ ترلچھن نام کردہ اند۔

بیانِ فارسی اور ڈرگا مالسری اور پھلاوتی اور گوری اور سارنگ سی
ہوت ہی۔

بیانِ ہندی مالسری و لیلوتی و گوری و سارنگ را ملحق کردہ درگا نام
نہادہ اند۔

بیانِ فارسی اور مالوتی پنچم اور کامود اور سدہ اور نٹ اور حمیر سی
ہوت ہی۔

بیانِ ہندی پنچم و کامود و سدہ و نٹ و حمیر را ملحق نموده مالوتی نام
نہادہ اند۔

بیانِ فارسی اور مارو گوری اور برج اور سورٹھ سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی گوری و برج و سورٹھ ملحق کردہ مارو نام نہادہ اند۔

بیانِ فارسی اور نکھاد بھردوت او دچھن ہوت ہی۔

[۵۴] بیانِ ہندی بھردوت و دچھن را ملحق کردہ بکھار نام نہادہ اند۔

بیانِ فارسی اور کیروی سارنگ اور گوجری اور گوری سی ہوت ہی۔

بیانِ ہندی سارنگ و گوجری و گوری را ملحق نموده گیروی نام نہادہ اند۔

بیانِ فارسی اور جیتی ساونت اور لت اور پوریا سی ہوت ہی.

بیانِ ہندی ساونت اور لت و پوریا را ملحق کردہ جیتی نام نہادہ اند.

بیانِ فارسی اور پوربی مالوا اور گوری کی ہوت ہی.

بیانِ ہندی مالوا و گوری را ملحق کردہ پوربی نام نہادہ اند.

بیانِ فارسی اور کوؤ کت ہین گوری اور گوئڈ اور دیوگری سی ہوت ہی بعضی

می گویند کہ از گوری و گوئڈ و دیوگری پوربی می شود.

بیانِ ہندی اور رُدرانی لتا اور لیلوتی اور جیتی اور پنچم سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی لتا و لیلوتی و جیتی و پنچم را ملحق کردہ رُدرانی نام نہادہ اند.

بیانِ ہندی اور دیپک کداری سی اور کامود سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی کدارا اور کامود ملحق نمودہ دیپک نام نہادہ اند.

بیانِ ہندی اور نٹ باگیسری اور گوئڈ اور دھناسری اور ملار اور بلاول سی

ہوت ہی.

بیانِ فارسی باگیسری و گوئڈ و دھناسری و ملار و بلاول را ملحق کردہ نٹ

نام نہادہ اند.

بیانِ ہندی اور منگلاشٹک جیتسری اور کانہرا اور کدارا اور کلیان سی ہوت

ہی اور کوؤ سیام اور ملات ہین.

بیانِ فارسی جیتسری اور کانہرا و کدارا اور کلیان را ملحق کردہ منگلاشٹک

نام نہادہ اند. بعضی سیام را شامل می کند.

بیانِ ہندی اور جیجواتی سورٹھ سی اور دھولسری اور بلاول سی جانت ہین.

بیانِ فارسی سورٹھ و دھولسری و بلاول را ملحق کردہ جیجاونتی نام نہادہ اند.

بیانِ ہندی اور بھوپالی گونڈ سی اور کلیان سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی گونڈ و کلیان را ملحق کردہ بھوپالی نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور کافی سنکرا بہرن اور گوری سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی سنکرا بہرن و گوری را ملحق کردہ کانی [۵۴ب] نام کردہ اند۔

بیانِ ہندی اور ٹھمری سنکرا بہرن اور مارو سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی سنکرا بہری و مارو را ملحق کردہ ٹھمری نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور سرہٹی مالوا سی اور ایمن اور سورٹھ سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی مالوا و ایمن و سورٹھ را ملحق سرہٹی نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور ساونت سارنگ سی اور ملار سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی سارنگ و ملار را ملحق کردہ ساونت نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی^۱ اور راگیسری بھیرون سی اور گوری اور کدارا اور دیوگری اور

کندھار اور سندھوا او دھناسری اور کانہرا اور اسآوری سی را ملحق کردہ

راگیسری نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور بجنا توڈی سی اور کنہاری اور پوریا سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی توڈی و کنہاری و پوریا را ملحق کردہ بجنا نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور دھیا جٹی توڈی سی اور بھباس سی اور شہانا سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی توڈی اور بھباس و شہانا را ملحق کردہ دھنا جٹی نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور کنٹہ دھناسری اور سرستی سی ہوت ہی۔

۱۔ بیانِ ہندی و فارسی را آمیختہ است۔

بیانِ فارسی دهناسری و سرستی را ملحق کرده کنٹہ نام نهادہ اند۔

بیانِ ہندی اور سُر و بھیرون سوہا اور سدہ سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی سوہا و سدہ را ملحق کردہ سُر و بھیرون نام نهادہ اند۔

بیانِ ہندی اور کھیم کانہرا سی اور سرستی اور^۱ کلیان سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی کانہرا و سرستی و کلیان را ملحق کردہ کھیم نام نهادہ اند۔

بیانِ ہندی اور سسریکھا لت سی اور پنچم اور تلک اور سارنگ اور سوہا

سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی لت و پنچم و تلک و سارنگ و سوہو را ملحق کردہ سسریکھا

نام نهادہ اند۔

بیانِ ہندی اور ملار سارنگ سی اور سورٹھ اور بلاول سی ہوت ہی اور کوؤ

کت ہین کہ نٹ اور سارنگ اور میگھ سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی سارنگ و سورٹھ و بلاول را ملحق کردہ ملار نام نهادہ اند بعضی

بر آند کہ ارٹ [۵۵] و سارنگ و میگھ ملار می شود۔

بیانِ ہندی اور سارنگ دیوگری سی اور ملار اور نٹ سی ہوت ہی اور کوؤ

ماروا اور ملار سی کت ہین۔

بیانِ فارسی دیوگری و ملار و نٹ را ملحق کردہ سارنگ نام نهادہ اند بعضی

می گویند کہ از مارو ملار سارنگ می شود۔

بیانِ ہندی اور روپ بلنہ نٹ سی اور سارنگ سی اور بھیرون اور لت اور

پنچم سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی نٹ و سارنگ و بهیرون و لت و پنچم را ملحق کردہ روپِ بلنہ نامِ نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور گورا گوری اور نٹ اور ترون سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی گوری و نٹ و ترون را ملحق کردہ کورا نامِ نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور کلایر بلاول سی اور کانہرا اور نٹ اور ملار سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی بلاول و کانہرا و نٹ و ملار را ملحق نمودہ کلایر نامِ نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور استنہ مالسری اور سدہ اور ملار سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی مالسری و سدہ و ملار را ملحق کردہ استنہ نامِ نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور دیسکار سرستی سی اور برج اور سورٹھ سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی سرستی و برج و سورٹھ را ملحق نمودہ دیسکار نامِ نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور کرناٹ پنجم سی اور لت اور بہاس اور گوجری سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی پنجم و لت و بہاس و گوجری را ملحق کردہ کرناٹ نامِ نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور کامودنی مارو سی اور بہاگرہ اور نٹ سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی مارو و بہاگرا اور نٹ ملحق کردہ کادوی نامِ نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور پھاری مارو سی اور سنکرا بہرن سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی مارو و سنکرا بہرن را ملحق کردہ پھاری نامِ نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور مانچہ سارنگ سی اور سورٹھ اور بلاول اور ملار سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی سارنگ و سورٹھہ و بلاول و ملار را ملحق کردہ مانچہ نام
نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور پرچ دھناسری اور مارو اور گندھار سی ہوت ہی اور کوؤ
مارو اور توڈی اور اساوری سی کہت ہیں۔

بیانِ فارسی دھناسری و مارو و گندھار را ملحق کردہ پرچ نام نہادہ اند
بعضی بر آند کہ از مارو و توڈی اساوری می شود۔

بیانِ ہندی اور ناٹ منجری مالسری سی اور نٹ سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی مالسری و نٹ را ملحق نمودہ ناٹ منجری نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور گنکلی دیس اور توڈی اور لت اور اساوری اور دیسکار اور
گوجری سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی دیس و توڈی و لت و اساوی و دیسکار و گوجری را ملحق
کردہ گنکلی نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور ترپٹی نٹ ناراین سی اور جیتسری سی اور سنکھرابھرن سی
ہوت ہی۔

بیانِ فارسی نٹ ناراین و جیتسری و سنکھرابھرن را ملحق کردہ ترپٹی نام
نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور پرپوئی دیوگری سی اور پوربی اور گوری اور گوند سی
ہوت ہی۔

بیانِ فارسی دیوگری و پوربی و گوری و گوند را ملحق نمودہ پرپوئی نام
نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور کنٹھا مارو سی اور کدارا اور جیت سری اور سریراگ سی ہوت ہی۔
 بیانِ فارسی مارو و کدارا و جیت سری و سریراگ را ملحق کردہ کنٹھا نام
 نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور مدہ متھن مادھوی سی اور نٹ ناراین اور ملار اور سدہ اور
 ہمیر اور مدہ مادہ سی ہوت ہی اور کت ہین یا کوکان نی کایاہی۔

بیانِ فارسی مادھوی و نٹ ناراین و ملار و سدہ و ہمیر و مدہ مادہ را ملحق
 کردہ مدہ متھن نام نہادہ اند۔ اوستادان اوستادان این فن و کاملان این ہنر
 چنان بیان نمودہ اند کہ این راگنی مدہ متھن را کشن دیو تا سرائیدہ است۔
 بیانِ ہندی اور گرم پنچم لت سی اور بسنت اور ہنڈول اور دیسکار سی
 ہوت ہی۔

بیانِ فارسی لت و بسنت و ہنڈول و دیسکار را ملحق کردہ گرم پنچم نام
 نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور سیورتنی پڈنہس سی اور سندھوی سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی پڈنہس و سندھوی را ملحق کردہ سیورتنی نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور سندھوی اسوری اور [۵۶] اہیری سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی اسوری و اہیری را ملحق کردہ سندھوی نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور بروا لت سی اور کانہرا اور دیوساکھہ اور سریراگ سی
 ہوت ہی۔

بیانِ فارسی لت و کانہرا و دیوساکھہ و سریراگ را ملحق کردہ بروا نام
 کردہ اند۔

بیانِ ہندی اور کلایر پین کوکلت سی اور کانہرا اور سوہو سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی کوکلت و کانہرا و سوہو را ملحق کردہ کلایر نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور پاروتی دیپک اور سرستی سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی دیپک و سرستی را ملحق کردہ پاروتی نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور انوپ روپ دھناسری سی اور توڈی سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی دھناسری و توڈی را ملحق کردہ انوپ روپ نام کردہ اند۔

بیانِ ہندی اور جیتی لت سی اور گوری سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی لت و گوری را ملحق نمودہ جیتی نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور کور سارنگ گورا سی اور سارنگ سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی گورا و سارنگ را ملحق کردہ کور سارنگ نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی اور کوؤ گوری اور سارنگ سی کت پین^۱ بعضی می گویند از

گوری و سارنگ می شوند۔

بیانِ ہندی اور کابیری جیتی سی اور کنہاوتی سی اور جیت سری سی

اونٹک سی اور براری سی ہوت ہی۔

بیانِ فارسی جیتی و کنہاوتی و جیت سری و ٹنک و براری را ملحق کردہ

کابیری نام نہادہ اند۔

بیانِ ہندی شکر خدا کا کہ جو کچھو پرکھہ لو کون سی احوال سنکیرن کا

اور سب راگ و راگنی اور پتر اور بہارجا کا اور بہانت ملانیکی موافق

کتابون پرکھہ لو کون کی سی معلوم ہوا تھا سو سب لکھا آگی خدا جانی۔

۱. اصل: «بیانِ فارسی» روی خط نیز آمدہ۔

بیانِ فارسی المَّت لله آنچه از اوستادان قدیم احوال سنکیرن این همه راگ و راگنی و پتر و بهارجا و طوری که ملحق نموده بیان کرده‌اند و از کتبهای معتبره متداوله به‌این احقیر رسیده بود مفصل ارقام نمودم [۵۶ب] والله اعلم بالصواب^۱.

اتھ پراتن لوک راگنی برنن دوهی
دوها:

اور جو پرکھ ین لوک بھتونگی سی راگ نیاری نیاری نام ست لچھن بھاگ
تپہ دوها:

دوادر کری مقام ین ترک میر^۲ پیچان^۳
سرکھی [شرقی] اور ستراراگنی دھری سوجاہران
تپہ دوها:

یکھ [شیخ] بہاءالدین او مان ین جوریت

سن سلطان بہادر ین مقام بہار سو نیت
بیانِ فارسی آنچه بزرگان سلف و اوستادان قدیم فن موسیقی شدہ‌اند و راگ و راگنی را بیان نموده‌اند آنها را علیحدہ علیحدہ معہ نام و لچھن مفصل بیان می‌نمایم باید دانست. اول: دوازده مقام حضرت امیر خسرو قدس سرہ؛ دوم: ہفده راگنی سلطان سرقی کہ بنا کردہ است بر ہمہ کس ظاہر و ہویداست؛ سیوم: دو راگنی کہ شیخ بہاءالدین قدس سرہ کہ بنا کردہ است.

۱. اصل: با الصواب.

۲. منظور از امیر خسرو.

۳. پین: بکھان.

چهارم: سرشته و چلن کہ در علمِ موسیقی میان تان سین علیہ الرحمہ بنا کردہ است؛ پنجم: بیان راگنی ہای کہ سلطان بہادر گجراتی بنا کردہ است؛ ششم: بیان مقام فارسی این ہمہ را بیان می کنم۔

اتہ مقام نام لچہن برنن

[بیانِ ہندی] اب جو بارہ^۱ مقام^۲ حجرت امیرکھسرو بنائی ہیں تی سنی پہلو مجیر سنو کہ جامین کارا ملائی ہیں اور کوؤ کت ہیں کہ توڑی ملائی ہیں اور عراق بھی ملائی ہیں اور عراق مقام پھار کی [فارسی] ہوتا ہی دوم^۳ مقام؛ سازگیری کہ جامین پوربی اور کورا اور گنکلی ملائی ہیں وہ مقام پھار کی ہوت ہی اور کوؤ پوربی تی ٹھور بہاس کت ہیں اور تیجو یمن کہ ہنڈول سی ہوت ہی اور کوؤ کت ہیں ایمن سی ہوت ہی چوتھو؛... [عشاق] کہ سارنگ اور بسنت سی ہوت ہی پانچوون؛ موافق کہ توڑی اور مالسری اور دوگاہ حسینی سی ہوت ہی چھوون؛ غنم کہ پوربی مین کچھو بہید کئی ہیں ساتوون؛ زلف کہ کچھو کھٹ راگ مین بہید دھری ہیں؛ اٹھوون فرغنہ کہ گنکلی اور گوری سی ہوت ہی؛ نوؤن؛ سرپردہ کہ کور سارنگ کی ہوت ہی [۵۷] اور دسمون؛ باخریز کہ دیسکار سی ہوت ہی؛ گیارھوون؛ بھرو دست کہ کانہرا سی اور پوربی اور لوری سیام ہوت ہی اور بارھوون؛ صنم کلیان سی ہوت ہی یہہ مقام پھار کی حضرت امیرکھسرو بنائی ہیں۔

۱. پین: «بارہ» ندارد۔

۲. مقام حجرت امیرکھسرو = مقام حضرت امیرخسرو۔

۳. پین: دو جو۔

بیان فارسی فایده دوازدهم مشتمل بر احوال دوازده مقام حضرت امیرخسرو قدس سره. حضرت امیرخسرو و از طرف خود دوازده مقام بنا کرده نام نهاده‌اند: اول مجیر، دوم سازگیری، سیوم یمن، چهارم عشاق، پنجم موافق، ششم غنم، هفتم زلیف، هشتم فرغنه، نهم سرپرده، دهم باخریز، یازدهم فرودست، دوازدهم صنم؛ که این دوازده مقام از راگ‌ها و راگنی‌های هندی ملحق‌اند مفصل ارقام می‌نمایم تا ذهن‌نشین خاص و عام کرد و اول از غارا اخذ نموده، بعضی می‌گویند که از توڑی و عراق می‌شود و آن مقام فارسی است، دوم سازگیری از پوربی و گورا و گنکلی می‌شود، بعضی بجای پوربی بهباس نهاده‌اند، سیوم یمن از هژدول استنباط کرده‌اند بعضی می‌گویند که از ایمن می‌شود، چهارم عشاق از سارنگ و بسنت می‌شود، پنجم موافق که از توڑی و مالسری و دوگاه و حسینی می‌شود، ششم غنم که قدری از پوربی فرق کرده‌اند، هفتم زلیف که قدری در میان کھٹ راگ فرق کرده‌اند، هشتم فرغنه که از گنکلی و گوری مشتق نموده‌اند، نهم سرپرده که از کور سارنگ می‌شود، دهم باخریزه که از دیسکار می‌شود، یازدهم فرودت^۱ از کانہرا و پوربی و گوری و سیام می‌شود، دوازدهم صنم که از کلیان می‌شود. این دوازده مقام امیرخسرو قدس سره‌العزیز آنچه که به‌این احقر از روی سند رسیده بود مفصل بیان نموده الغیب عندالله تعالی.

اتھہ راگنی سلطان سرکھی^۲ اب جو سلطان حسین شرکھی راگ باندھی

ہین یا کو سنئی کہ بارہ سیام اور چار ٹوڑی تاکی نیاری نیاری لچھن کت ہین.

۱. اساس: در بیان ہندی بہرودت آورده است.

۲. پین: جو سلطان حسین شرقی بادشاہ نی.

اتھہ راگنی سلطان حسین شرکھی نام برنن پر تھم کور سیام ملار سیام
 بھوپال سیام کنھر سیام سوھو سیام پوربی سیام رام سیام میگھ سیام بسنت
 سیام براری سیام کرائی سیام گونڈ سیام اب بدہ جان لیجیئی کہ جو راگ سیام
 مین ملائی وہی نام نام دھری۔ ارتھہ یھہ چار توڑی... [۵۷ب] برنن چھند
 چرتکا اب چار توڑی سنٹی پر تھم جونپوری توڑی، راما توڑی، رسولی توڑی،
 بھیلمی توڑی، اب جی توڑی مین راگنی ملت ہین تین اب رکمت ہون[:]
 جونپوری کہ توڑی اور مالسری سی ہوت ہی اور رسولی توڑی ملتانی اور
 دھناسری اور بھیلمی اور باگیسری سی ہوت ہی ایسین چار توڑی جائی اور راما
 رامکلی اور بالسری ہوت ہی فایدہ سیزدھم کہ سلطان شرقی چیزی بطور
 راگ ساختہ است و آن مشتمل است بر دوازده سیام و چار توڑی۔ اوّل احوال
 دوازده سیام می نگارم تا بفہم آید، اوّل کور سیام، دوم ملار سیام، سیوم
 بھوپال سیام، چھارم کنھر سیام، پنجم سوھو سیام، ششم پوربی سیام، ہفتم
 رام سیام، ہشتم میگھ سیام، نہم بسنت سیام، دھم براری سیام، یازدھم کرائی
 سیام، دوازدهم گونڈ سیام۔ این تمام راگنی ہای با راگنی سیام ملحق کردہ،
 دوازده سیام نام نہاد و چار توڑی بر این نمط است: اوّل جونپوری توڑی، دوم
 راما توڑی، سیوم رسولی توڑی، چھارم بھلمی توڑی، اوّل جونپوری توڑی کہ از
 ملتانی و دھناسری اخذ کردہ بھیلمی توڑی کہ از باگیسری اخذ نمودہ غرض
 پادشاہ سلطان شرقی این دوازده سیام و چھار توڑی ساختہ است۔

اتھہ راگنی شیخ بہاءالدین نام برنن صرنکا اور شیخ بہاءالدین زکریا
 ملتانی قدس سرہ کہ دھناسری اور توڑی اور مالسری ان تیون کو ملایکی۔

ملتانی نام دھری اور نایکی مین دھناسری اور پوریا ملایکی نام پوریا دھناسری رکھی۔

فائدہ چہاردم مشتمل بر احوال راگنی‌های شیخ بهاءالدین ذکریا ملتانی قدس سرہ العزیز شیخ موصوف دو راگنی از طرف خود اختراع نموده؛ یکی ملتانی، دوم پوریا دھناسری، اول ملتانی و دھناسری و توڑی مالسری این هر سه را ملحق کرده ملتانی نام نهادند؛ دوم پوریا دھناسری در میان نایکی دھناسری و پوریا [۵۸] داخل کرده؛ پوریا دھناسری نام نهاده‌اند. دو راگنی شیخ موصوف به این طور است.

اتھہ راگنی نایک بکسو نام برنن اور نایک بکسویی توڑی مین دیسکار ملایکی بهادری توڑی نام رکھا ہی کہ سم نام نہادر گجراتی کہ اور کانھری مین سیام اور کھماج ملایکی نایکی کانھرا کیا اور کانھرا اور کلیان ملایکی نایکی کلیان نام دھروھی.

فائدہ پانزدہم مشتمل بر راگنی‌های نایک بخشو نایک بخشو سه (۳) راگنی از طرف خود اختراع نموده؛ اول بهادری توڑی، دوم نایکی، سیوم نایکی کلیان. اول در میان توڑی دیسکار را آمیز کرده بهادری توڑی نام نهاد کہ به نام سلطان بهادر گجراتی موسوم نمود، دوم در میان کانھرا سیام و کھماج آمیز کرده نایکی نام نهاد؛ سیوم کانھرا و کلیان را آمیز کرده نایکی کلیان نام کرد غرض سه (۳) راگنی نایک بخشو این است.

اتھہ راگنی میان تان سین برنن دوھا میان تان سین نی کانھرا مین ملار ملا یکی درباری نام دھردبی اور اساوری مین دیوگندھار ملایکی جوگیان نام دھردھی. **فائدہ شانزدہم** مشتمل بر دو راگنی میان تان سین عرف شیخ

حسین مغفوراللهم اغفره شیخ حسین مذکور دو راگنی از طرف خود ساخته؛
 اوّل درباری کانہرا، دوم جوگیا اساوری. اوّل در میان کانہرا ملار آمیز کرده،
 درباری کانہرا نام نهاد. دوم در میان اساوری دیوگندہار آمیز کرده جوگیا
 اساوری نام کرد. غرض دو راگنی میان تان سین این است: **اتہہ بارہ مقام نام**
برنن چرنکا اب ہون بارہ مقام کہت ہون باکوچت دی سنٹی پہلو رھاوی،
 دوجو حسینی، تیجو راست، چوتھو حجاز، پچوون بزرگ، چھٹون کوچک،
 ساتون عراق، آٹھوون اصفہان، نوون نوا، دسمون عشاق، گیارہوون زنگولہ،
 بارہوون بوسلک، تیرہوون مقام بہارسی بارہ راگ جائی. **فایدہ ہفدہم**
 مشتمل بر دوازده مقام فارسی کہ مغنیان ولایت بعضی بمشکلہا می‌سرایند بر
 این نمط است: اوّل مقام رھاوی، دوم مقام حسینی، سیوم مقام راست،
چہارم [۵۸ب] مقام حجاز، پنجم مقام بزرگ، ششم مقام کوچک، **ہفتم**
 عراق، **ہشتم** مقام اصفہان، **نہم** مقام نوا، **دہم** مقام عشاق، **یازدہم** مقام
 زنگولہ، **دوازدهم** مقام بوسلک.

اتہہ سی مقام بہارسی برنن دوہا:

گات حینی دن جہری بہور رھاوی جان

پہر بجین عراق مین راست دوپہر بکھان

بوسلک کوچک ہی سنورہین پہردن گات

است سوزب عشاق ہین شام زنگول کہات

پہر سونس حجاز کہی اک آورده برزگ

ادہک رات نوا سنو کہیو اصفہان سو ترک

[۵۹] الحال بیان وقت سرائیدن دوازده مقام فارسی بیان می‌کنم: اوّل

حسینی که آن را چهار گهڑی روز برآمده می‌سرایند؛ دوم رهاوی که آن را بوقت صبح می‌سرایند؛ سیوم مقام عراق را یکپاس روز برآمده می‌سرایند؛ چهارم مقام راست که آن را بوقت دوپهر می‌سرایند؛ پنجم مقام بوسلک؛ ششم مقام کوچک این هردو را یکپاس روز مانده می‌سرایند، هفتم عُشّاق را بوقت غروب آفتاب می‌سرایند؛ هشتم زنگوله را بوقت نهایت شام می‌سرایند؛ نهم مقام حجاز را بوقت یکپاس شب آمده می‌سرایند؛ دهم مقام برزک را بوقت یک و نیم پاس شب آمده می‌سرایند؛ یازدهم نوا، دوازدهم اصفهان این هردو را بوقت نیم شب می‌سرایند.

اتّاه ادت پن مقام برنن دوها:

مکودهرت بهست تین حجرت آدم جات	آئی کیو جبریل جب سواواج تهی راست
گاوت سمی طوبهان کی نوح عُشّاق انوپ	یونہین لیت حجاز کی سرداؤد سروپ
ایوب علیہ السلام کو کائت کیٹ جنبہ آن	رودن کرت عراق میں سمجھو سکل جهان
برہ پیچ اکلائی کی یوسف کی یعقوب	لیت حسینی کی جو سُر تا سمی ہو مرغوب
بسین پانچ مقام کو کرو بکھان انوپ	رہی جو باکی سات ہین تنکو لکھونہ روپ

الحال بیان پیدایش دوازده مقام فارسی مذکور وقتی که حضرت آدم

علیه‌السلام را از بهتر جناب الّهی خواست که بیرون کند و حضرت جبرئیل آمده که آدم علیه‌السلام را صدا کرد آن او از مقام راست بود و مقام عُشّاق آن است وقتی که حضرت نوح علیه‌السلام در طوفان التجا به جناب الّهی می‌نمود آن صدا مقام عُشّاق بود و حضرت داؤد علیه‌السلام که الحان می‌کردند الحان را مقام حجاز می‌گویند. حضرت ایوب را که کرمها ایذا می‌دادند و حضرت ایوب علیه‌السلام گریه می‌کردند، آن صدای گریه مقام عراق بود و حضرت

يعقوب عليه السلام که در فراق حضرت يوسف عليه السلام دعا به جناب الہی می کردند، آن صدا مقام حسینی بود. غرض پیدایش این پنج مقام فارسی که به این احقر معلوم شده بود، مفصل بیان کرده شد و هفت مقام باقی که گذاشته شد به نظر حقیر نرسیده واللہ علم بالصواب.

اتھہ شعبہ نام برنن چرنکا اب ہون یاکی شعبہ کمت ہون اک اک مقام دو دو شعبہ دھرت ہی جانو کہ دو دو راگنی دھرت ین پہلو شعبہات تری تی اوٹھت ہی اور دوجو شعبہ اونچی تین ایسین ین سبکی دو دو شعبہ جائی. اتھہ شعبہ رھاوی پہلو نوروز عرب تا کی اتھہ کھٹ سُر ہوت ین دوجو نوروز عجم تاکی اوکھٹ سُر ہوت ین اک تری تی اوٹھت ہی اک اونچی تی ایسین سب شعبہ جان لیجیئی. اتھہ شعبہ حسینی پہلو دوگاہ تاکی دو سُر دوجو تاکی اٹھ سُر جانو. اتھہ شعبہ راست پہلو مرفع تاکی اٹھ سُر دوجو پنجگاہ تاکی پنج سُر. اتھہ شعبہ حجاز پہلو سہ (۳) گاہ تاکی تین سُر دوجو حصار تاکی اٹھ سُر. اتھہ شعبہ سگارنگ پہلو ہمایوں تاکی چار سُر دوجو ہفت تاکی اٹھ سُر. اتھہ سُر کوچک پہلو رجب تاکی تین سُر دوجو بیانی تاکی پانچ سُر. اتھہ شعبہ عراق پہلو مخالف تاکی رومی عراق او کھٹ ین تاکی پانچ سُر دوجو مغلوب تاکی اٹھ سُر. اتھہ شعبہ اصفہان پہلو تبریز تاکی پانچ سُر دوجو نشاپور کہ تاکی کھٹ سُر. [۵۹ب] اتھہ شعبہ نو پہلو نوروز خارا تاکی پانچ سُر دوجو ماہور تاکی کھت سُر. اتھہ شعبہ عشاق پہلو زابل تاکی تین سُر دوجو اور آٹھ سُر. اتھہ شعبہ زنگولہ پہلو چار گاہ تاکی چار سُر دوجو پنجگاہ تاکی

پانچ سُر. اتهه شعبه بوسلک پہلو عشیر تاکی دس سُر دوجو صبا تاکی پانچ سُر باره مقام اور چوبیس شعبه کو پرمان بهو.

قاعده سرائیدن مقام های ولایت به این طور است و ترکیب برخواستن
 شعبه این است. شعبه اوّل از نشیب برخواستن تا به بلندی است. شعبه دوم از بلندی به پائین آمدن غرض این قدر هریک مقام را دو شعبه مقرر است به این طور. اوّل مقام رهاوی دو شعبه دارد: شعبه اوّل نوروز عرب که آن شش سُر می دارد؛ شعبه دوم نوروز عجم آن هم شش سُر می دارد. دوم مقام حسینی آن هم دو شعبه می دارد. شعبه اوّل دوگاه آن را دو سُر است. شعبه دوم مجیر و آن هشت سُر می دارد. سیوم مقام راست آن نیز دو شعبه دارد: شعبه اوّل مرقع آن را هشت سُر می دارد؛ شعبه دوم پنجگاه که پنج می دارد. چهارم مقام حجاز آن هم با دو شعبه است: شعبه اوّل سُر گاه که آن سه سُر می دارد؛ شعبه دوم حصار و آن هشت سُر می دارد. پنجم مقام برزک آن را هم دو شعبه است: شعبه اوّل همایون آن را چهار سُر است؛ شعبه دوم هفت و آن را هشت سُر است. ششم مقام کوچک و آن دو شعبه دارد: شعبه اوّل ركب آن سه سُر می دارد؛ شعبه دوم بیاتی و آن پنج سُر می دارد. هفتم مقام عراق آن نیز دو شعبه دارد: شعبه اوّل مخالف آن را نیز رومی عراق می گویند با پنج سُر است؛ شعبه دوم مغلوب و آن با هشت سُر است. هشتم مقام اصفهان آن را هم دو شعبه است: شعبه اوّل تبریز با پنج سُر است؛ شعبه دوم نیشاپور که آن را شش سُر است. نهم مقام نوا دو شعبه می دارد: شعبه اوّل نوروز خارا و آن پنج سُر است؛ شعبه دوم ماوراءالنهر و آن با شش سُر است. دهم مقام عشاق و آن دو شعبه دارد: شعبه اوّل [۶۰] زابل و آن سه

سُر می‌دارد. شعبهٔ دوم اوج و آن هشت سُر می‌دارد. یازدهم مقام زنگوله دو شعبه دارد: شعبهٔ اوّل چهار گاه با چهار سُر است؛ شعبهٔ دوم پنجگاه با پنج سُر است. دوازدهم مقام بوسلک دو شعبه دارد: شعبهٔ اوّل عشر که باره سُر است؛ شعبهٔ دوم صبا و آن با پنج سُر است. غرض دوازده مقام و بیست و چهار شعبه به‌اینطور است.

اته‌گوشه نام برنن چرنکا اته‌گوشه لکته هون تاکی بده سن لیجیی سب گوشه اژته‌لیس کت بین تأمین هون تیس لکته هون نیاری نیاری نام لیجیی پهلوه‌بهار نشاط دوجو غریب تیجو سواره چوتهو غمزه پانچوون بیات ترک چّهوون سرفراز ساتوون بسته نکار اّهوون بیات گردانیه نوون نه‌اوندک دسمو صفا گیاره‌هون دلیر باره‌وون اوج کمال تیره‌وون نگار چوده‌وون وصال پنده‌روون شهری سوله‌وون عشراون ستروون غزال اّهاره‌وون طرب‌انگیز اونیسوون بهر کمال بیسوون اصلی اکیسوون اعتدال بائیسوون گلستان تیسوون سریزگر چوبیسوون حیران پچیسوون جمالی چه‌بیسوون روح‌افزا ستائیسوون حیرت اّهاکّیسوون معتدل اونتیسوون معنوی تیسوون، پهلوی.

الحال احوال گوشه‌ها ارقام می‌نمایم تا مفهوم خاص و عام کرد و معنی گوشه این است به‌معنی به‌پتر یعنی فرزند هریک مقام چهار گوشه می‌دارد. به‌حساب چهل و هشت گوشه شد لیکن سی گذر اینجا ارقام می‌نمایم باقی هجده گوشه به‌این احقرالعباد نرسیده^۱: اوّل بهار نشاط، دوم غریب، سیوم سواره، چهارم غمزه، پنجم بیات ترک، ششم سرفراز، هفتم بسته نگار،

۱. در باب هجده گوشه مطلبی در بیانِ هندی نیامده است.

هشتم بیات گردانید. نهم نهاوندک، دهم صفا، یازدهم دلبر، دوازدهم اوج کمال، سیزدهم نگار، چهاردهم وصال، پانزدهم شبهری، شانزدهم ع شران، هفدهم غزال، هجدهم طرب انگیز، نوزدهم کمال، بیستم اصلی، بیست و یکم اعتدال، بیست و دوم گلستان، بیست و سیوم سریزگر، بیست و چهارم [حیران]، [۶۰ب] بیست و پنجم جمالی، بیست و ششم روح افزا، بیست و هفتم حیرت، بیست و هشتم معتدل، بیست و نهم معنوی، سیم پهلوی - سی گوشه مذکور این است.

اتھہ کھٹ سرنام برنن اب ہون کھٹ سُر کھٹ ہون تاکو سن لیجیئی اتھہ. پہلی آواج سلک کہ تری تی اصفہان اور اونچی تین زنگولہ کہ اوٹھت ہی واکی گیارہ سُر ہوت ہیں. دوجو گردانیہ کہ نچاس عشاق سی اور نچاس راست سی اوٹھت ہی تاکی نو سُر ہوت ہی اور تیجو نوروز کہ نچاس بوسلک سی اور نچاس حسینی سی اوٹھت ہیں تاکی چار سُر ہوت ہیں. چوتھو گوشہ کہ نچاس حجاز سی اور نچاس نوا سی اوٹھت ہی تاکی نو سُر ہوت ہیں اور پانچوون مادہ کہ نچاس کوچک سی اور اونچاس عراق سی اوٹھت ہی تاکی پانچ سُر ہوت ہیں اور چھوون شہباز کہ نچاس بزرگ سی اور اونچاس رھاوی سی اوٹھت ہی تاکی چھ سُر جائی. الحال بیان شش سُر کہ در مقام فارسی می شوند به این طور است: اوّل سُر سلک کہ از نشیب اصفہان از بلندی زنگولہ می ایستد و آن یازده سُر می دارد، دوم کردانیہ کہ نشیب عشاق و از بلندی راست می ایستد و آن نہ سُر می دارد، سیوم نوروز کہ در نشیب بوسلک و در بلند حسینی می ایستد و آن چھار سُر می دارد، چهارم گوشہ کہ

در نشیب از حجاز و در بلندی از نوا می‌ایستد و آن نه سُر می‌دارد، پنجم ماده که در نشیب کوچک و در بلندی بر عراق می‌ایستد و آن پنج سُر می‌دارد، ششم شهباز از نشیب بزرگ و در بلندی بر رهاوی می‌ایستد و آن شش سُر می‌دارد. غرض شش سُر مقام فارسی این است.

اتھ مقام بهادری اور راگ ہندی جو ملت ھین تا کو لچھن برنن چرتکا
 اتھ مقام اور راگ ہندی جو ملت ھین سو اب کت ھون ركب و غزال کھٹ
 راگ کی سرسون ملت ھی اتھ بیات سُر دھناسری سر... حسینی اور دوگاہ
 اور نوروز عجم سُر کافی کت ھین. اتھ سُر گاہ اور نوا نشاپورک و [۶۱]
 نہاوندک سُر سارنگ رکت ھی. اتھ چارگاہ بار و بستہ نگار اور زنگولہ اور
 مغلوب سُر توڑی دھرت ھی. اتھ زابل اور مخالف سُر پوربی سی ھوت ھی. اتھ
 نیز تیز و صغیر و کبیر سُر ایمن رکت ھین. اتھ عشاّق و عراق و اوج سُر
 گنکلی رکت ھین.

الحال آمیزش دوازدہ مقام فارسی با راگ ہندی ارقام می‌نمایم ركب و
 غزال مقام فارسی ار سرکت راگ ہندی آمیزش می‌دارد و بیان از سُر
 دھناسری است و حسینی و دوگاہ و نوروز عجم از سُر کانی اتّصال دارد و
 سہ گاہ و نوا و نشاپورک و نہاوندک از سُر سارنگ اتّفاق دارد و چہار گاہ و
 بستہ نگار و زنگولہ و مغلوب از سُر توڑی متّفق است و زابل و مخالف از سُر
 پوربی ملحق است و عشاّق و عراق و اوج از سُر گنکلی است بیان آمیزش
 مقام فارسی و راگ ہندی به این طور است.

اتھہ تال بہادرسی اتھہ تال بہار سی نام لکھتی سترا ین پہلو بحر
مخمّس، دوجو بحر ترک، تیجو بحر دویک، چوتھو بحر دور، پانچوون بحر
ثقیل، چھوون بحر خفیف، ساتوون بحر چار ضرب، آٹھوون در فشان، نوون
بحر مایتین، دسمون بحر ضرب الفتح، گیارھوون بحر فاخّته، دوادس بحر
صغیر، تیرھوون بحر نیم ثقیل، چودوون اذقر، پندروون بحر ارصد، سولھوون
بحر رمل، ستروون بحر ہرج.

الحال بیان تال فارسی یعنی بحر کہ جملہ ہفدہ اند: اوّل بحر مخمّس،
دوم بحر ترک، سیوم بحر دویک، چہارم بحر دور، پنجم بحر ثقیل، ششم
بحر خفیف، ہفتم بحر چار ضرب، ہشتم بحر در افشان، نہم بحر مایتین،
دہم بحر ضرب الفتح، یازدہم بحر فاخّته، دوازدہم بحر صغیر، سیزدہم بحر
نیم ثقیل، چہاردہم بحر اذقر، پانزدہم بحر رصد، شانزدہم بحر رمل، ہفدم
بحر حنجر غرض. این ہفدہ بحر یعنی تال فارسی بہ این طور است.

اتھہ تال ہندی لچھن برنن دوہا
دوہا:

مہادیو گوری جی کرو زت سم تول ٹانڈلاس آدانگ تین کر ہوتا کو مول
تپہ دوہا:

بگھ کرہت سودت ین کہ برام پن نام درت برام سو جائی اور اندرت برام
تپہ دوہا:

بگھ جانو اک ماترا کرین ہوت دومات
ک کہہ گ کہہ ناسنو ہوت بکھان ایک مات

تپہ دوہا:

نہرمت [کذا] ترمات ہین درت سوآدہوجان

باوکمت اندرت ہین سُن پرام پرمان

تپہ دوہا:

لگھ کر درت سون ملت ہین جان برام انوپ

ادھک کرت دس پندہروون مات سومنوروپ

تپہ دوہا:

پاومات اندرت کی پاوسوجان برام

لکھ کر درت سون ملت ہی جانوکنوچون دام

[اتھ لگھ کراودی] ان کی صورت لکھت ہون

اب یاکی صورت جائی لگھ ایسین لکھت ہین

اور کر ایسین لکھت ہین اور بیت ایسین

ایسین اور درت لگھ برام ایسین اور لہ برام ایسین اور درت برام ایسین۔

بیان فارسی المُنْتِ لہ از افضال او سبحانہ و عنایات ائمۃ معصومن صلوات

اللہ علیہم اجمعین آنچه احوال راگ ادھیا یعنی باب راگ بود مفصل ارقام

نمود. باب سیوم تال ادھیا یعنی باب تال اصل تال این است کہ در قول

ہنودان مہادیو نام دیوتا مشہور است. ورن اور پاربتی ہردو بہ اتفاق رقص

می کردند آن را ٹانڈلاس نام نہادند. نام رقص مہادیو است سُر حرف تارا

گرفتند و نام رقص پاربتی لاس است. سُر حرف آن لام است تا و لام را...۔

دادہ تال نام نہادہ. احوال تال بہ این طور است غرض ترکیب ساختن تال کہ از

مہادیو است، بیان می شود. لگھ و کھروبت و ڈرت و لہہ برام و ڈرت برام و

اندرت برام ارکان مذکور این است. لگھ یک ماترا می شود و کر دو ماترا می شود.

ک لکھہ ک کھہ نا این پنج حروف [۶۲] یکیک کمتر می شود و بیت سُر ماترا می شود و دُرت نیم ماترا می شود و اندرت پاو... و برام هم پاو ماترا می شود و لگھ و کر و دُرت و برام وقتی که همه جمع می شوند ماترا تاده می رسد و باید دانست که اندرت و برام پاو ماترا از لگھ و کر و دُرت ملحق می شوند و شکل های ارکان تال این است. بدانید که صورت لگھ بدین طور می نویسند و صورت کر این نوع می شود و صورت بیت این طور می نویسند و شکل دُرت برام این نوع می نگارند و صورت به این وضع تحریر می نمایند و صورت لکھه برام این طور تسطیر می کند وله برام که بدین طور می نویسند و شکل دُرت برام این نوع می نگارند و صورت اندرت برام بدین صورت می نویسند از بسیار درازی عبارت اختصار نمود تا طوالت کلام نگردد و موقوف و مختصر بر اسم ها کرد.

اتھہ تال گرم لچھن برنن دوها

نیم برس لی ہوی تا لگھ کہ داد پرمان تال کرم تا سون کت سنئی اکی مان

اتھہ سم لچھن برنن دوها

سم سو بسم او اینت ہین اور اناکت روپ

سم کو پھلن ڈھنک مین برنت سوکب انوپ

اتھہ مان چتر بدہ برنن دوها

نرتی پک نٹوا سبد منجیرہ مردنگ تال مان اک سم پری وہی انوپ سم رنگ

اتھہ بسم لچھن برنن دوها

سم پریت ہین ہوی جہان نیم برس چون ریت

وہی بسم پہچائی جب ندیجی نیت

اتھہ اہنت لچھن برنن مان دوها

مان سبد کا یو لکھی پری مان تی آوہ سو اتیت پہنچائی کمت انوپ سو ساوہ

[۶۲ب] اتھہ اناکت لچھن برنن دوها

پری مان بہلی جہان آکی سبد سوہوی

وہی اناکت ہوت ہی جانت ہین سب کوی

اتھہ اتیت و اناکت دو سر و بہید برنن دوها

کوؤ اتیت ہین یون کمت پری جہان انوپ ردتان

اور اناکت سر بکھی ہوت انوپ بکھان

اتھہ اچار او را کھت لچھن برنن دوها

اوٹھت تال جنہ ٹھورتی تاه اچار کمت گڑھی جو لگھ نہی کمت اکھٹ وابسنت

احوال بیان تال گرم کھہ می شود و کم و زیاد نشود و انداز بہ موجب

لکھہ و کر باشد آن را تال گرم می گویند. الحال بیان مان مان بر چہار قسم

است: اوّل سم، دوم بسم، سیوم اتیت، چہارم اناکھات. اوّل سم آن باشد کہ

پای رقص کنندہ و حرف نٹوا یعنی اوستاد رقص باشد و منجیرہ و مردنک این

ہر چہار با یک سم باشد آن را سم می گویند. دوم بسم آن باشد کہ تال از

سم کم و زیاد باشد آن را بسم می گویند. سیوم اتیت آن باشد کہ حرف مان

پنش از مان بیفتد آن را اتیت می گویند. چہارم اناکھات آن باشد کہ اوّل مان

بیفد، بعدہ حرف آن را کہ اناکھات می گویند. طور دوم اتیت و اناکھات این

است کہ ہر جا کہ بسیار تان نوادر می آید، آن را اتیت می گویند و اناکھات آن

باشد کہ در میان سر نوادرات باشد آن را اناکھات می گویند و اچار آن را

می گویند جائی که تال برخاسته می شود اوکھٹ آن را می گویند جائی که از
ذهن ت ت تهئی. آغاز باشد احوال تال.

اتھ نرت ادھیا لچھن برنن دوھا

مفصل نگاشته شد:

سنہ نیت ادھیای اب بہو بدہ هوت انوپ
نیاری نیاری لچھن سمجھ لیہو کب بہوت

[۶۳] اتھ چار بہانت نرت نام برنن دوھا

ٹانڈلاس اور چین پن اور سرہنک شودھنک

چار بہانت تین جائی نرت کمت ادانک

اتھ نرت انک برنن دوھا

نرت ایک جی ہیں سکل تائین کچھو بنای برنت ہی سن لیجی سو انوپ کبیرای

اتھ ترپ انک لچھن نام برنن دوھا

مہی نی اوٹھ آڑوہوی کری بدہ ٹھک مان مان سو کر اتری جمین از مئی انک سو جان

اتھ سلپ لچھن برنن دوھا

ھاو بھاو کی ریت سون کو مل نرت جوہوی

سکپ کمت ہیں تاس کون گنی پنڈت سب ہوی

اتھ ارپ ترپ لچھن برنن دوھا

ارپ ترپ ہیں ایک کون تامدہ کتل جوہوی

ارپ ترپ نہہ جائی یہہ دوانک اک [ہو] جوی

اتھہ سدہ مدرا لچھن برنن دوہا

زنی انگ سوڈھنگ سب کری جیو آرام

سدہ مدرا تاسون کہین جان لیھو کب نام

اتھہ لاک لچھن برنن دوہا

نکس ایک ہیں انگ تین ملی سو دوجی انگ

ھاو بھاو پن رسن تین وہی لاگ ڈھنگ

اتھہ ڈاٹ لچھن برنن دوہا

آتر تائی سون کری جو کوڈ انگ سنہار وہی ڈاٹ پہچانئے کھیو انوپ بچار

اتھہ دہلانک لچھن برنن دوہا

[کو و بوس الو بھی کری بنوت او مان

سوی دہلانک پن کست ہیں ریت سنکیت پہچان]

[۶۳ب] اتھہ تر ت بهید نام برنن دوہا

انگ بہم پن چمکا استت بہر کست پھپ انجری پر ملو سنگیت اور بسنت

اتھہ انگ بہم اور چمنکا لچھن برنن دوما

زرت ٹھور انگ بہم کھی جان لیھو سکھیان

پٹ کھ ڈار سو بٹہ تھان و ہتھ چمنکامان

اتھہ استت لچھن برنن دھما

پہر پٹ مکھ تین لھیچ کین لی کر بھول انوپ

برن کری اب پٹھ تھان سو استت کب ہوپ

اتھ پھپ منجری لچھن برنن دوها

اوٹھت بیرانک بہم پرداری کسم سونار پھپ انجری تاس کون برنت سوکب بچار

اتھ پرملو اور سنگیت لچھن برنن دوها

نرت کری پن راگ ہین پرملو تاه کنت

سہت راگ نرت ہوی جہان وہی سنگیت بسنت

اتھ ساج نام برنن دوها

ساجن کی اب نام سُن او بتت انوپ کھن او سکھر پہچانئے یہہ چو باجی روپ

اتھ سپت ادھیای برنن دوها

سپت ادھیای سنگیت کی برن سنا یو روپ

گرور باجو جوگ ہو اپنو جان انوپ^۱

چہارم نرت ادھیا یعنی بابِ رقص و رقص بر چہار قسم می شود: اوّل
ٹانڈ، دوم، لاس، سیوم چین، چہارم سدھنگ؛ ترکیبهای رقص این چہار قسم
بسیار است از باعث و راز این عبارت مفصل نگاشته شده آلا قدری نرت انگ
می نگارم ازمنی انک. [۶۴] اوّل طور رقص آو ان است کہ از زمین برخاسته
در میان آن محرف شده مان را ادا کرده بار بر زمین بیاید آن را ارمنی انک
گویند. دوّم سلپ انگ آن باشد کہ هاو بهاو یعنی ناز و عشوه در میان رقص
از ادای نرم باشد. سیوم ارپ ترپ انگ آن باشد کہ رقص کننده چنان رقص
کند کہ دل را خوش آید، آن را سده مدرا می گویند. پنجم لاگ انگ آن باشد

۱. پین: از این به بعد تمّت دارد کہ: تمّت الکتاب بالخیر (نسخه برلین). بعد از آن اتی سری من
مہاراج راجہ راو رنبھا... در ماہ ذیحجّہ سنہ ۱۲۱۴ ہجری دارد.

که در یک ترکیب برآمده دیگر ترکیب رقص داخل کند، آن را لاگ می گویند. **ششم** **ژاٹ انگ** آن باشد که بسیار جلدی در میان رقص و جسم را سبک بدارد، آن را ژاٹ می گویند. **هفتم** **دهلانگ انگ** آن باشد که بوقت رقص از زمین جست کردن و باز بچستی بر نین آمدن، آن را دهلانگ می گویند. **هشتم** **انگ بهم** آن را می گویند که جای رقص باشد. **نهم** **چمنکا** آن باشد که از روی خود پارچه را دور کند، آن را چمنکا می گویند. **دهم** **استت** آن باشد که که بعد چمنکا از رو پارچه وا کرده در میان وسط گل گرفته نشسته تعریف دیوتا کرده باز ایستاده شود، آن را استت می گویند. **یازدهم** **پهپ منجری** آن باشد که وقت برخاستن اتمام استت گلها که در دست است، آن را برانگ بهم بافشانند، آن پهپ منجری می گویند. **دوازدهم** **پرملو** آن باشد که در میان سرائیدن راگ رقص کند، آن را پرملو می گویند. **سیزدهم** **سنگیت** آن باشد معه راگ رقص کند، آن را سنگیت می گویند. **چهاردهم** **بیان ساز** ساز بر چهار قسم اند: **اول** **تت**، **دوم** **بت**، **سیوم** **گهن**، **چهارم** **سکهر**، آن را می گویند سازی که از قسم **تار** باشد، آن را **تت** می گویند. **بت** آن باشد که ساز **ارچرم** باشد آن را **بت** می گویند. و **گهن** آن باشد که ساز **به چوپ** می نوازند آن را **کهن** می گویند. و **سکهر** آن باشد که ساز **مثل شهنائی** و **بانسری** و مانند آن باشد. احوال سازهای به این قسم است. والله اعلم بالصواب.

[۶۴ب] **تمة کتاب^۱ آنکه** آهنگ سرایان قانون سخنوری و جادونوایان

ابکار نکته پروری که در سوابق زمان و سواف دوران صور پریچهرگان معانی

۱. در نسخه های دیگر تمت الكتاب بدین صورت نیامده.

و عذار شاید آن الفاظ در نظر شنوندگان عالم شوق و آرزو میدان شواهد ذوق
بصد غنچ و دلال و آرایش خط صوت و پرده خال به جلوه درآورده چون
یغمائیان تتاری رفت و روب عرصه صورت و غارت جهان معنی کرده‌اند:

سخن هرچه آن گفتنی گفته‌اند برو بوم دانش همه رفته‌اند
خاصیتاً نغمه‌سرایان پرده استار و رموزدانان نکته‌گذار که حنجره شیرین
کام شاد از باده خوشگوار المندذ لبریز و هوای سخن‌سرای از شمیم انفاس
قدسیه ایشان لذت‌آمیز لالی طبع در نثارنشان آویزه گوش و کردن متعدها
روزگار و صنایع بدایع آواز گهربار هنرمندان نادره اور کار در عرصه جهان
یادگار است. هرچند دست از روی طالبان نکات معنی از دامن سرادق اقبال
پیشروان دارالملک این فن کوتاه است و عقل انصاف گزین از اسرار کلمات
وقت پسند ایشان خبر و آگاه اما طبع سلیم و ذهن مستقیم به مضمون این
مقال که گویند:

به گیتی سخن روز نماند است

این نکته نه مقبول دل نکته‌گذار است

درد هر خریدار نماندست و گرنه

در پرده غیب است هنوز آنچه بکار است

راقم این حروف مشکین از پرده حجاب بیرون آمده گوید که ابواب
فیوضات الهی همواره بر چهره طالبان جواهر معنی گشوده است و مخزن
بحر نغمه‌سرای هرگز از جواهر زواهر نکته‌سرای خالی نبوده:

کس نپرداخت در جهان هرگز این از لعل و بحر از مرجان

هرگاه طبع سخن‌گذاری در بادیه جویای اسرار این فن نقد... و آرزو
به تکاپو درآمده خود را مستعد فیضیابی مکرمت از پی گرداند و چون

سایلان... [۶۴ب] گوی امید دریوزه هر مقصد اعلی و مطالب افضی نماید
بلاشبیه و شایبه به حصول مطلب وصول مقاصد کامروا می‌کردد:

تو مستعد نظر شو کمال قابل فیض

که منقطع نشود فرد از نظر فیاض

ماحصل این ارقام آنکه راقم این نسخه دلکشا در دیباچه کتاب به قلم
جسارت بنام نامی و مراسم گرامی جناب نواب صاحب و قبله دام اقباله به قید
کتابت درآورده بر صفحه بیان می‌نگارد که مستعدان روزگار و جادونوایان
سامری شعار را مصالح و دست‌افزای باشد الحمدلله والمِنَّه که توفیق تسوید
ابواب ضروریه سرود از جمله هفت باب این کتاب و معطل گذاشتن ابواب
غیرضروریه از جمله ابواب مزبوره در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد که مجمع
صاحب کمالان ربع مسکون و نمونه اصفهان و شیراز است صورت اختتام
پذیرفت.

نظم

مکرر شد بدورانی معانی کهن افسانهائی باستانی
کنی تا کی بگفتار کهن گوش ز کلکم نکته‌های تازه می‌نوش
خداوند ار لطف بیکرانت بده جا در حریم آستان
شب بخت سیاهم روز گردان بدین مقصد دلم فیروز گردان
تمام شد بعون الله تعالی جل شأنه کتاب راگِ درشن من تصنیف
خوشحال خان.

تم تم تم

راگ درشن

(نسخه کتابخانه دولتی نسخ خطی شرقی چین)

بقلم

خوشحال خان بن کریم خان

یا فتّاح

ربّ یسّر بسم الله الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ و تمّم بالخیر

[۱] حمد خالق‌ی که عندلیب نغمه سرائی معنی ترانه وحدانیت ساخته و نشئید آهنگ عُشّاق از پرده درونی کشان کشان به گوش مستمعان انداخته حاکمی که از فرمان واجب‌الاذعان‌ش نسیم سحر به اهتزاز خویش شاخ نخل را مانند چنگ می‌نوازد وقار خشک طنبور با نغمه تر تدهین خشک دماغان انجمن می‌سازد و خرمار تهی قالب به تهلیل او مانند لب صبوحیان پرتو^۱ از هر ذره خاک تا فلک‌الافلاک به شکر عطائی بی‌نهایتش هریک پرده رود مملوی صدا. نظم:

بهراد رخ فنا و هستی صورتگر بلند پستی
هر مرغ چمن به شاخ اخضر نور معرقتش کشاده دفتر
ای صانع آسمان و غرا از مغفرتم امید بخشا

نعت درود تامحدود بر نزهتکده معدیولی که نوبت و نیش تا به فتح صور می‌نوازند و عندلیبان حمد الهی به قانون وحی در نعت بی‌پایانش نغمه آرائی سازند به شیری که به جائی آهنگ مخالف به گوش سروان امید لاتقنطوا رسانیده هادی که ناله جرس^۲ کاروان حق‌پژوهان را از یدی هدایت لحن داودی گردانیده. نظم:

۱. اصل: پر از تو.

۲. اصل: جرش.

فردوس بهار جاودانش
 جبرئیل چو مرغ بوستانش
 تا پرده ز چهره اش جدا شد
 در خلق تجلی خدا شد
 فرمود به ذاتش لیزد پاک
 لولاک لما خلفت الافلاک

و بر آل و اوصیای او که خسروان سریر امامت و محو سروش احدیت‌اند
 باد:

هر کار که در جهان تمام است از یمن دوازده امام است
 هر لحظه درود حق برو باد بر آل و بر اوصیائی او باد

سبب تألیف کتاب

روز موکبی دیوان تاجدارِ دکهن سرفراز درگاه ذوالمنن نوّاب صاحب
 والامراتب موجب امنیتِ جهان میر اکبر علی خان [۲] بهادر سکندرجهان
 الموسوم به «آصفجاء» خلف‌الصدق نوّاب غفران پناه میر نظام علی خان
 مغفور، فرد:

آن صفدری که اسم سکندر بدو سزااست

آن سروری که رسم سلیمان ازو عیان

نوّاب مستطاب معلی القاب مالک رقاب فلک جناب خورشید شیم عطارد
 رقم بر حسین چشم ناهید خدم نوّاب میر عالم بهادر ادام الله اقبال صفدر
 هیجائی که از سایه حمایتش پشه یا فیل دمان همسر و رو به ضعیف باخر غام
 جوان زورآور صاحبِ جودی که شکم طمع‌دار از مطبخ او مملو و طفیل
 آبروئی دستش رشک مروارید هر قطره جو. نظم:

فریدون سرشت و همدوش دارا

که سایه بر درش اقبال سیما
بود حاتم گدائی بارگاهش

کلاه سرفرازان خاک راهش
از مطبخ بندگانش شهر و خانی

و از خرنوايش در کف خورشید نانی

عالمی که اگر فخر رازی غاشیه شاگردیش بدوش کشیدی فخرِ روزگار
گشتی و مقام‌شناسی بانوانی که پهلوی قصر فردوس بود زینت افروز گر...
اثنا چندا بائی مخاطب به خطاب ماه لقا بائی از حضرت غفران پناه که از تاب
رخساره ماه را بیتاب ساخته به خورشید را به آتش شوق انداخته وقتی که از
مار می‌ایستد سرو آزاد را پابند بندگی می‌نماید هرگاه که بی‌پرده می‌نشیند
شورشِ روزِ جزا از هر سو می‌خیزد و زهی شیرین گفار خرامی وقتی که پا
به خرام می‌گذارد کبک دری را همسر نقش دیوار می‌گرداند ناظمی که مصرع
قامت را با ناله فغانی تضمین نموده مطلع می‌سازد و نغمه‌آرای که بنشیند او
نا مانند مسیحا جانی به قالب مردگان می‌اندازد، غزل:

انداختِ نظر چو سوی چندا

داغی است قمر ز روی چندا

آشفته چو نکبت بهاری

سنبل به چمن ز سوی چندا

بادِ سحری به دست دارد

صحرائی نخن ز بوی چندا

چون سایه بهر طرف دوان است

خورشید بجست و جوی چندا

پیکانه مهر و ساغر ماه

پر شد ز می سیوی چندا

[۳] نکبت زده پشت پا بگذار

تا یافت رهی بکوی چندا

هر قطره آب آبرو یافت

تو هر صفت از وضوی چندا

بگذار دلا تو این و آن را

داری اگر آرزو کی چندا

باریاب حضور گشته نشست فرمودند نغمه بر سرود آرایان روزگار دماغ را
قوت بنابر خسروان روزگار و تاجداران ذوی الاقتدار صرف اوقات شبان روزی
را به سماع نغمه می کردند و مطربان را به خلعت و جواهر و جاگیر سرفراز
می فرمودند در این جا بسیار چوکی به حضور بندگان عالی سرفرازاند، حکم
عالی شرف اصدار یابد که دائمی حاضر شده به نغمه دلکش بزم را پر نور
نشاط سازند و خوشحال خان بن کریم خان مرحوم که شاگرد خاص میان ادا
رنگ و میان مذکور شاگرد خاص اورنگ نشین مقام آهنگ میان نعمت خان
سدا رنگ که در علم موسیقی اظهر من الشمس است حاجت بیان ندارد چنانچه
از فضیلت این علم نادره مصاحب ملازمان ظل سبخانه محمد شاه بادشاه
فردوس آرامگاه به عزت تمام بود و از انقلاب روزگار و بر سیمی سلطنت
خوشحال خان معه کریم خان مرحوم مزبور در حیدرآباد تشریف آورده از
مدت امید او به رفاقت راجه راو رنبها بهادر. جیونت نبالگر^۱ زهی راجه گویابش
به جسم خاکی ظهور کرده یا راجه اندر از آسمان بر زمین نزول فرموده

۱. نبالکر = نمبالکر (Nimbalkar).

خان مذکور را به رساله پنجاه سواران با طبل و علم سرفراز رفیق گردانید و خان مرقوم کتابی راگ درشن نام به زبان هندی یعنی زبان برج به توصیف راجه معزالله و در ثنایی این عاجزه ترتیب داده اگر حکم شود حاضر سازم حکم عالی به شرف نفاذ رسید که کتاب مذکور را ترجمه فارسی کنانیده حاضر سازند موافق حکم نواب مستطاب این بنده خاک راه عالمیان خوشحال خان بن کریم مرحوم مکرر در زبان فارسی آورد و این نو عروس زبان هندی را به لباس فارسی گردانید و رباعی تاریخ به این طور موزون. رباعی:

فلک خوشحال خان سحرنوا [۴] خوش نوشته لطیفه تحفه
سال تاریخ شد چنین موزون راگ درشن صحیفه تحفه
و ما توفیق الا بالله.

مقدمه در ابتدای علم موسیقی گوید

که در زبان هندی راگ می گویند تشریح و تفصیل آن متضمن بر این نمط است که علم موسیقی از موسیقار جانور است که از هفت سوراخ باریک که در منقار مشتق است. بعض را گمان این که از گردش فلکی که بر فلکی چسپیده گردش می کند آواز از او استنباط نموده اند لکن این حقیر آنچه که مروج خاص و مشهور عوام بود و از والد مرحوم قسمی که اثبات ترنم نمود الغیب عندالله.

فهرست الفاظ زبان هندی

اول مجملی الفاظ زبان هندی بیان کرده می شود تا مفهوم ذهن خاص و عام گردد و من بعد تفصیل الفاظ مجمل را به قید قلم درآورده شروع به مطلب خواهد نموده الملک بعون الله المنان.

مخفی نماند که استادان، سلف کتابی در این علم نادره و فنّ کامله در زبانِ هندی که موسوم به سنگیت درپن نموده‌اند مؤلف آن را دستاویز نموده بیان می‌کند. به این طریق که اوّل در این علم چهار «مت» است و مت به معنی مذهب و عقل را گویند و «سپت آدها[یای]» به معنی هفت باب است و «سپتک» یعنی هفت سُر که عدد نفس پست و بلندی می‌شود آن را «سَرگم» نام نهاده‌اند در این مجموع هفت و آن بر دو نوع است. نوع اوّل را «آروهی» می‌گویند یعنی راست رفتن به سَرگم تا به بلندی آن. نوع دوم را «آوروهی» نام نموده‌اند یعنی آمدن به پایین از بلندی سَرگم. «اوتپن سُر» یعنی پیدایش سُر. «سُر» در زبانِ هندی صدا را می‌گویند. «مورچهن» یعنی در میان دو سُر اندک سکونت ورزیدن. «سُرَت» به معنی درجه سُر. «تین گرام» یعنی سه حالت سُر. «ترستهان» به معنی سه مکان گرام یعنی سه مکان حالت. «سُر و گرام» در زبانِ هندی حالت را نامند و قذیه^۱ را هم می‌گویند. «اوڈب» «گھاڈب» و «سمپورن» که این هر سه قسم [۵] بر سه قسم واقع شده است. «سُده» و «سالنگ» و «سنکیرن» این هر سه واحد بر دو قسم می‌شود از ابتدای اوڈب تا آخر سنکیرن جمله نه قسم آمد این هم الفاظ را ذاتِ راگ می‌گویند ان شاء الله تعالی مفصل بیان کرده خواهد شد.

در این فنّ پنج قسم سراینده‌اند اوّل «سچهاکاری»، دویم «انگاری^۲»، سویم «رسک^۳»، چهارم «رنچک»، پنجم «بهاوک». این جمله بر سر قسم است. اوّل «انگل»، دوم «جمل»، سیویم «برند» سوائی آنها چهارده قسم دیگراند که آن

۱. اصل: قذیه.

۲. در برخی جا در «راگ درشن» این را به صورت رنگاری هم ثبت کرده‌اند.

۳. در اصل به صورت رشک مرقوم شده است.

مشهوراند به اسم علیحده و اسامی‌های ایشان این است: اوّل «مرشت»، دویم «مدهر»، سیویم «چھیال»، چهارم «ترستهان»، پنجم «سکھان [سکھابه]»، ششم «کومل»، هفتم «شراوک»، هشتم «کهن»، نهم «سکنده»، دهم «کرن»، یازدهم «کاڈه»، دوازدهم «سولچهن»، سیزدهم «رکت چکت»، چهاردهم «پرچرو». از این چهارده سراینده شانزده هنر پیدا شد و این شانزده هنر ترقیم نموده خواهد شد. سوائی آن هفت سراینده عیب دارند: اوّل «روچھت»، دویم «استھت»، سیویم «گیت»، چهارم «کاکولی»، پنجم «کرشن»، ششم «بهگن»، هفتم «نसार[و]» و بیست و پنج عیب در میان سرایندن راگ و راگنی است: اوّل «بهیت»، دویم «سنکشت»، سیویم «کھیل»، چهارم «کالی»، پنجم «آدھر»، ششم «آدهشت»، هفتم «کیٹ»، هشتم «سرساری»، نهم «برش»، دهم «بکری»، یازدهم «سندھشت»، دوازدهم «جھنک»، سیزدهم «ایشر»، چهاردهم «تبیکی»، پازدهم «کریا»، شانزدهم «اودهان»، هفدهم «ستیاکاری»، هجدهم «مرشت»، نوزدهم «برشت اشتھان»، بیستم «سانوماسک»، بیست و یکم «کرکس»، بیست و دویم «نمسلک»، بیست و سویم «آبهکھت»، بیست و چهارم «تپال»، بیست و پنجم «کرالی» و حروف بر سه قسم است و شاعر نیز بر سه قسم و شعر هم بر سه قسم بیان است، این است: [۶] نایک و گندرپ و کلاونت و قوال و ڈماڈی و پنڈت و گنگار یعنی این علیحدا از روی دلائل رقم‌پذیر کلک گھر سلک گردیده خواهد شد ان شاءالله تعالی.

در بیان راگ و راگنی و پتر و بهارجا و بیان وقت سرایندن راگ و راگنی و لباس و تصویر و سری ذکر آن و سمت بیان سده سالنگ و سنکیرن بدو نوع و دوازده مقام حضرت امیر خسرو قدس سرّه و بیان راگنی‌های که

بادشاه سلطان شرقی بنا ساخته و بیان راگنی‌های شیخ مخدوم و بیان راگنی‌های نایک بخشو و بیان راگنی‌های میان تان سین و بیان مقام فارسی و شعبه و گوشه و سُر و تال علیحده علیحده و بیان تال هندی و لگْهه و گر برام اندرت برام. دُرت برام، تال گرم و بیان گره و سَم و بسم و انپست و اناکت و اذکھت و پرن اچا نراین تمام الفاظ تال هندی را مفصّل ارقام نموده خواهد شد.

در بیان رقص، تانڈلاس و سپن و سدهنگ و ارمنی و سلپ و ارب و نرپ و سده مدرا و ڈانت و سنگیت و این همه را مفصّل ارقام کرده می‌آید و بیان جمله‌ساز ما مشتمل است بر چهار قسم: قسمِ اوّل تت، دویم تست، قسمِ سیویم کهن، قسمِ چهارم سکهراین و کیفیتِ هر چهار مفصّل نگاشته خواهد شد و تا اینجا احوال احوال الفاظ به اتمام رسید بعون الله الملک‌العلام.

دقایق علم موسیقی اصل اصول این و شاخ و برگ این فنّ نادره بسیار مشکل است و همه استادان، سلف از ادایی دقایق و نزاکتِ آن مقرب، معجر و تصوّر و بیعر تا رسائی ادراک و شعور بوده‌اند چنانچه که [۷] شیخ‌الرئیس بوعلی سینا با وجود حصیلِ علوم از عهده ادائی آن عاجز و قاصر مانده و آواز هم قسمی که باید نداشت از این جهت شهنائی را اختراع نموده نتوانست پرداخت و در بابِ رقص و رقاصی که دریای خود مرحمی دارای فیل درست وقتی مثل شیخ‌الرئیس در جمعِ علومِ دم لمن اللمکی برد عاجز ماند دقایق آن کماینغی پردازد. این هیچمدان ابجد خوان دبستان پندایسی را چه یارا که در ادای شرح نماید. و میان تان سین که سرآمد این فنّ کامله بود روزی بر ساحل در پا نشسته حرّه آب در دست گرفته و شاگردِ آن خود را مخاطب ساخته فرمود که این عمل مثلِ دریا است و از این مختصر بی‌پایان

مرا برابر یک جرعه نصیب گردیده سبحان الله جایی که این قسم استاد آن کامل از ادایی شرح این علم فرومانده باشند مگر از عنایات او سبحانه و به صدق آئمه هندوی صلوة الله علیهم اجمعین و شفقت استاد آن کامل و توجه علّامان عامل آنچه در دهن ناقص خود رسیده بود، بیان نمود. اگر سهوی و خطایی به ظهور آید، لطف فرمود بذیل عفو و کرم بپوشند چرا که العفو عند کرام الناس مأمول.

تپ پوشیده نماند که در ازمنه ماضیه در قوم هنود چهار دیوتا بوده‌اند و اینها چهار مت قرار داده‌اند: اوّل هنونت، دویم کلناته، سیویم شیو، چهارم بهرت. این چهار دیوتا از مت خود رواج راگ و راگنی جاری کرده‌اند به این قسم اوّل هنونت مت، دویم کلناته مت، سیویم شیومت، چهارم بهرت مت. این چهار مت از کتب‌های هندی و فارسی که نامهایی آنها این است: «سهابنود»، «راگانورد»، «وسنگیت درپن»، «ومان کتوهل»، «راگ درپن» و نیز کتابی در این علم که تحفة الهند^۱ نام دارد در زبان فارسی، نوشته شده. «سپت ادهیای» به معنی هفت باب لهذا در این کتاب را به هفت باب مرقوم گردانیده شد. باب اوّل سُر ادهیای یعنی باب سُر، باب دویم راگ ادهیای یعنی باب راگ، باب سیویم [۸] تال ادهیای یعنی تال و تال در ربان فارسی خوب را گویند یعنی دست به دست زدن، باب چهارم نرت ادهیای یعنی باب مغنی، باب پنجم ارتهه ادهیای یعنی باب عشوه و ناز و غیره، باب ششم بهار ادهیای، باب هفتم هست ادهیای یعنی علم خوب و از این بابها تفصیل دو باب که سُر ادهیای باشد به تفصیل ترقیم یافت و احوال تال ادهیای و

نرت ادهیای را تَجْمَلًا ذکر نمود و باقی سه باب را از باعثِ طوالتِ اِطاله و ملالِ مطالعه‌کنندگان موقوف نموده شد.

بابِ اوّلِ سُرِ ادهیای یعنی بابِ سُرِ مشتمل است بر دوازده طریق؛ طریقِ اوّل بر سِپتک، طریقِ دوم بر اوروی و آروهی، طریقِ سیویم گرام و ترستهان، طریقِ چهارم بر پیدایشِ سُر، طریقِ پنجم بر سُرَت، طریقِ ششم بر موجِها و استهائی مورچه‌ها، طریقِ هفتم ذکرِ بادیِ نبادی و آن بادی و سم بادی، طریقِ هشتم ذکرِ پترواتِ پترو تیرتم و طریقِ نهم در بیانِ کوملِ وات و شکاری، طریقِ دهم ذکرِ آزارتِ چکِ سُر، طریقِ یازدهم در ذکرِ دوازده سُرِ بکرت، طریقِ دوازدهم گندهرپ که از جمعِ تاتها است منجمله این دوازده طریق، شش طریق از آخرِ او را به‌باعثِ طوالتِ کلام موقوف کرده شد. طریقِ اوّل بر سِپتک یعنی سَرگَم و سَرگَم به‌معنی دم و این هفت قسم است؛ قسمِ اوّل کهرج، قسمِ دویم رکهب، قسمِ سویم گندهار، قسمِ چهارم مدّه‌م، قسمِ پنجم پنچم، قسمِ ششم دهیوت، قسمِ هفتم نکهاد. اینها بر دو نوع‌اند؛ نوعِ اوّل سَرگَم پدهی و فرقِ دو نوع این است که نوعِ اوّل مرگَب و نوعِ دویم مفرد و نوعِ دویم ساری، گا، ما، پا، دها، نی حرفِ «سا» تعلق به کهرج دارد و «ری» تعلق به دکهب دارد. «گا» تعلق به گندهار و «ما» تعلق به مدّه‌م و «پا» تعلق پنچم و «دها» تعلق به دهیوت و «نی» تعلق به نکهاد. اگر کسی خواهد که سَرگَم تازه بنا کند. [۹] از حرف‌های مذکوره از هر حرف یا اوّل یا وسط یا آخر از یک حرف ابتدا کند باز گردش کرده تا آخر حرف مذکور رساند سَرگَم انواع و اقسام پیدائی شود؛ مثلاً «گا»، «ما»، «پا»، «دها»، «نی». «گا»، «ما»، «پا»، «دها»، «نی»، «سا». علی‌هذا القیاس.

طریقِ دویم بر آروهی و آوروهی. این هر دو نوع‌اند؛ نوعِ اوّل آروهی نام نهاده‌اند یعنی راست رفتنِ سُر از پایین تا بلندی، سَرگَم مثلاً «سا، را، گا، ما، پا، دها، نی، سا» نوعِ دویم را «آوروهی» می‌گویند یعنی آمدنِ از بلندی تا پایین سَرگَم، مثلاً «نی، دها، پا، ما، گا، را، سا». طریقِ سیویم «گرام» که این بر دو نوع است. نوعِ اوّل فقط گُرَام نام کرده‌اند، نوعِ دویم از استهال گرام موسوم ساخته. نوعِ اوّل «گرام» یعنی حالتِ در این مشتمل است بر سه طور. طورِ اوّل آن سُر که در نهایت نشیب واقع شده، آن را «کهرج گرام» می‌گویند. طورِ دویم آن سُر که بسیار بلند است، آن را «گندهار گرام» نام نهاده‌اند. طورِ سیویم آن سُر که به حدّ اعتدال است که پست باشد و نه بلند آن را «مدَهَم گرام» نام نموده‌اند. نوعِ دویم «استهان گرام» یعنی از پایین ناف برمی‌آید. دویم مده استهان یعنی از پایین حلق که گلو باشد برمی‌آید. سیویم «تارک استهان» یعنی از تارک برمی‌آید. طریقِ چهارم بر پیدایش سُر و این مشتمل است بر هفت قسم و هر قسمی از جانوری مأخوذ است. قسمِ اوّل «کهرج» که از آوازِ طاؤس گرفته‌اند. قسمِ دویم «رکهب» که آن را از آوازِ پپها که نامِ جانورِ پرنده است اخذ کرده‌اند. قسمِ سیویم «گندهار» که آن را از آوازِ بُز یعنی گوسفند یافته‌اند. قسمِ چهارم «مدَهَم» که آن را از آوازِ کلنگ گرفته‌اند و قسمِ پنجم که آن را از آوازِ کویل که نامِ جانورِ پرنده است اخذ نموده. قسمِ ششم «دهیوت» و آن را از آوازِ اسپ گرفته‌اند. هفتم «نکهاد» [۱۰] آن را از آوازِ فیل گرفته‌اند والله اعلم بالصّواب.

طریقِ پنجم «سرت» یعنی درجهٔ سُر و هریک از اینها بعضی بر دو حالت و بعضی بر چهار حالت واقع شده؛ اوّل «کهرج سُر» چهار سُرَت می‌دارد، نامهای هر چهار سُرَت بر پنج نهج است؛ اوّل پتر، دویم کمودنی، سیویم

مندرکا، چهارم و جندوتی، دویم رکهب سُر، سه سُرَت می‌دارد و نامهایی سه سُرَت بر این روش است؛ اوّل و بادنی، دویم رنجنی، ککنککتا (کذا)، سیویم گندهار سُر دو سُرَت می‌دارد و نامهایی دو سُرَت بر این نمط است؛ اوّل سومی، دویم کودنی، چهارم مدّهَم سُر، چهار سُرَت می‌دارد؛ نامهای چهار سُرَت بر این نهج است؛ اوّل بحر، دویم پرسارتی، سیویم برهمنی، چهارم مرگچی و پنجم پنجم سُر، چهار سُرَت می‌دارد و نامهایی چهار سُرَت بر این روش است؛ اوّل چشی، دویم رککتا، سیویم سندرنی، چهارم الائی، ششم دهیوت سُر، در این سه سُرَت می‌دارد و نامهایی سه سُرَت بر این نمط است؛ اوّل میڈتی، دویم ردهی، سیویم رهپیا، هفتم نکهاد سُر در این دو سُرَت می‌دارد و نامهایی دو سُرَت بر این روشن است؛ اوّل اکراهین، دویم جهتونکا، طریق ششم مورچهیا و عدد آن بیست و یک است و مورچهنا را نام نهاده‌اند که در میان سبتک ادا می‌شود و در هر سُر سه مورچهنا دارد؛ نام اوّل سندنی، نام دویم بر منهانی، نام سیویم اودکا، دویم رکهب سُر، سه مورچهنا دارد؛ اوّل پشتوی، دویم سربها، سیویم نادموشیکا، سیویم کندار سُر، سه مورچهنا دارد؛ اوّل بهیرون، دویم امنی، سیویم نادبرشیکا، چهارم مدّهَم سُر، سه مورچهنا دارد؛ اوّل سرامنی، دویم منداکنی، سیویم سُرّی، پنجم پنجم سُر سه مورچهنا دارد؛ اوّل دهانی، دویم راسا، سیویم سُرپائی، ششم دهیوت سُر [۱۱] سه مورچهنا دارد؛ اوّل سجدی بسیار، دویم آودری، سیویم کهرنی، هفتم نکهادسُر، سه مورچهنا دارد؛ اوّل وکنک کبت، دویم نادموشیکا، سیویم سوکرتهی.

الحمد لله عنایت و افضال ایزدانی و توجّه ائمّه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، باب اوّل به اتمام رسید والله ولی التوفیق.

بابِ دویمِ راگِ ادهیای یعنی بابِ راگ در این مشتمل است بر هفده فایده؛ فایدهٔ اوّل برداتُ با بهتِ راگ و راگنی، فایدهٔ دویم بر احوالِ سراینده که اینها بر پنج قسم‌اند. فایدهٔ سیویم بر احوالِ سرایندهٔ خوش آواز، فایدهٔ چهارم بر شانزده گن یعنی هنر، فایدهٔ پنجم بر هفت سراینده عیب‌دار که در بطنِ شانزده کن مذکوراند. فایدهٔ ششم بر بست و پنج دوکهن یعنی عیب. فایدهٔ هفتم احوالِ گیتا یعنی شاعر. فایدهٔ هشتم تفصیلِ مات [را] و دهات. فایدهٔ نهم سمرشته و پهلن یعنی طریقِ متقدّمین که این بر هفت روش است؛ فایدهٔ دهم بیانِ کیفیتِ سراینده که راگ و راگنی که از عصرِ امیر تیمور تا الآن ذکر کرده می‌شود. فایدهٔ یازدهم بر احوالِ چهار مت و این مشتمل است بر چهار فصل؛ فصلِ اوّل در بیانِ هنونت مت و شش راگ و سی راگنی و چهل و هشت پتر و موسم یعنی کُثرت که معمولِ سرایندن در آن موسم روا است. فصلِ دویم در میانِ بیانِ کلناتِه مت و شش راگ و سی شش راگنی و چهل و هشت پتراو فصلِ سیویم در بیانِ شیومت و راگ و راگنی و پتر موافقِ کلناتِه مت. فصلِ چهارم در بیانِ بهرت مت و راگ و راگنی و پترو بهارجایی آن. فایدهٔ دوازدهم در بیانِ سده و سالنگ و سنکیرن. فایدهٔ سیزدهم در بیانِ راگنی‌های سلطان شاه شرقی^۱ [۱۲] فایدهٔ چهاردهم در بیانِ راگنی‌های شیخ بهاءالدّین ذکریا قدّس سرّه. فایدهٔ پانزدهم.....، فایدهٔ شانزدهم در بیانِ راگنی‌های میان تاسین [تان سین]. فایدهٔ هفتم در بیانِ مقامهای فارسی. فایدهٔ اوّل ذاتِ راگ و راگنی که نه قسم می‌شود؛ قسمِ اوّل اوژب، قسمِ دویم گھاژب، قسمِ سیویم سمپورن، قسمِ چهارم سده، قسمِ پنجم

۱. اصل: شیخ سلطان شرقی.

مهاسده، قسم ششم سالنگ، قسم هفتم مهاسالنگ، قسم هشتم سنکیرن، قسم نهم مهاسنکیرن. قسم اوّل اوّځ، کزان راگ یا راگنی که پنج سُر داشته باشد آن را نیز گهاځ می گویند. قسم دوم گهاځ که آن راگ و راگنی شش سُر داشته باشد آن را گهاځ می گویند. قسم سیویم سمپورن که آن راگ یا راگنی که هفت سُر داشته باشد، آن را سمپورن می گویند. قسم چهارم سده که آن راگ یا راگنی که به ذات خود قایم باشد یعنی به هیچ دیگر راگ یا راگنی ملحق نه شود و طور او مانند طور توځی است که با نهج دیگر ملحق نیست و سُرَت اگر ملحق شود مضایقه^۱ ندارد. قسم پنجم مهاسده که در میان راگ و راگنی سُر و سُرَت ثابت باشد. قسم ششم سالنگ و آن این است که در میان هر راگ و راگنی کولوی داشته باشد. قسم هفتم مهاسالنگ و آن این است که در آن سایه سُر و سُرَت راگ و راگنی دیگر باشد. قسم هشتم سنکیرن آن باشد که در میان آن راگ و راگنی سده یافته شود. قسم نهم مهاسنکیرن آن باشد که در میان آن با راگ سده یا سالنگ یا یک سده یا یک سالنگ یا دو سده یا دو سالنگ هر که از اینها ملحق شود.

فصل دوم احوالِ مطربان که به پنج قسم می شود. قسم اوّل سُجهاکاری، قسم دوم انگاری، قسم سیویم رسک، [۱۳] قسم چهارم رنچک، قسم پنجم بهاوک و نیز در این پنج قسم سراینده سه قسم دیگراند؛ اوّل ایکل، دوم جمل، سیویم برند، قسم اوّل سُجهاکاری آن باشد که دقایق راگ و راگنی را کماحقه آزاد داشته باشد و خود خوب بسراید و دیگران را همون طور تعلیم نماید و خود شاعر باشد و شعر پرمعنی و خوب و بهتر می گفته باشد. قسم

دویم انگاری آن باشد که قسمی که خودش یاد داشتند باشد به دیگران یاد دهد الا شاعری بکند. قسمِ سویم رسک آن باشد که خوب بسراید و به ذاتِ خود محو محفوظ شود و دیگران را نیز محو و محفوظ گرداند. قسمِ چهارم رنچک آن باشد که مردمان را خوش و محفوظ کند و خودش از این علم بهره نداشته باشد. قسمِ پنجم بهاوک، آن باشد که هرچه چلن یعنی طور راگ بود آن را یاد داشته باشد و نیز از این پنج قسم سراینده و این سه قسم نیز پیدا می‌شود. بدین‌طور اوّل ایکل آن باشد که تنها راگ و راگنی در سرایندن قوّت و بهتر باشد آن را اوّتم نیز می‌گویند. دویم جمل آن باشد که دو شخص باهم بسرایند و در سرایندن قوّت و بهره باشد آن را مدّه‌م می‌گویند. سیوم برند آن باشد که دو شخص با چهار شخص باهم بسرایند آن را ادهم می‌گویند. فایدهٔ سیویم چهارده سراینده خوش آواز و خوبصورت؛ اوّل مرشت، دویم مدهر، سیویم چهیال، چهارم ترستهان، پنجم سکهان [سکها به]، ششم کومل، هفتم سراوک، هشتم گهن، نهم کهن، دهم سگنده، یازدهم کاژده، دوازدهم سلچهن، سیزدهم رکت جُکت، چهاردهم پرچر؛ اوّل مرشت آن که شیرین آواز باشد و دل را خوش کند و آخر ترستهان دارد یعنی مکان گزام، دویم مدهر آن باشد که سه مکان گرام که ترستهان می‌گویند آن را ثابت ادا و خوش افزا نامند. سیویم چهیال آن باشد [۱۴] که آواز و دم را در اختیار داشته و قسمی بسراید که آواز او ضایع گردد و در میان مرشت و مدهر باشد. چهارم ترستهان آن باشد که خبر سه مکان گرام را قسمی که باید یاد داشته باشد و در سرایندنی حرفاً حرفاً علیحده علیحده ادا نماید پنجم سکهان [سکها به] آن باشد که از شنیدن آن خوشخط حاصل گردد. ششم کوملی آن باشد بُز بسراید و از شنیدن آن سامعان را سقر نباشد هفتم سراوک آن باشد

که از بلندآوازی بسراید. قسمی که بر سامعین ناخوش نگردد. هشتم کرن آن باشد که در میان آواز آن تا غم جدایی یاد باشد از شنیدن کیفیت مهاجرت معشوق معلوم شود. نهم گن آن باشد که آواز زور آورد خوش‌آینده باشد و در میان مجلس بسراید از جرأت تمام. دهم سگنده آن باشد که او را آواز شیرین و خوب و فصیح و خرب ملخ داشته باشد یازدهم گاؤه آن باشد که آواز زور آورد از دو دقایق راگ را خوب ادا کند. دوازدهم سلچهن آن باشد که از سلسله‌بندی بسراید یا سلسله‌کشی خطا نشود و سراینده خوی نیک داشته باشد. سیزدهم رکت بهکت آن باشد که آواز آن بسیار دلچسپ باشد. چهاردهم پرچر آن باشد که آواز او مانند آواز کویل باشد. فایده چهارم شانزده گن یعنی هنر بدین‌طور است. هنر اول آن است که سراینده قسمی بسراید که حرفها نقطه نقطه‌اً جدا کرده ذهن‌نشین خاص و عام نماید. هنر دوم آن است که ذات راگ و راگنی و نام آن را به تحقیق تمام دانسته باشد. هنر سیویم تین گره و آن سه مکان یعنی سهم این است و اما گهات این هر سه را خوب بداند و احوال این سه مکان قبل از این مذکور کرده خواهد شد ان‌شاءالله تعالی. هنر چهارم آن است که سراینده به تمکنت و متانت از دست بدهد که آن مرتبه و خوبی این علم است و خیال خود را [۱۵] باید برجا داشته باشد. هنر پنجم الاپ چاری و آن را نشیدگو باید به قسمی که استادان سلف روح و حقیقی آن را قرار داده‌اند از دست ندهد. هنر ششم از جرأت و تهور بسراید و در دل خود هیچ از کسی خوف و خط نداشته باشد. هنر هفتم باید که تسلسل نفس را بشکند یعنی سرشته آواز باهم ملحق باشد هنر هشتم

از استاد کامل راگ و راگنی و سرشته آواز استادان یاد گرفته باشد هنر نهم در این علم کسرت^۱ بسیار کرده باشد در آن باعث مرتبه پیش داشت باشد. هنر دهم که به طریق استادان قدیم بسراید. هنر یازدهم راگ و راگنی را با راگ راگنی دیگر امتزاج ندهد. هنر دوازدهم در بیان علم موسیقی عالم باشد و زبان برج بهاشا را قسمی که باید یاد داشته باشد و بر معنی آن قدرت دارد. هنر سیزدهم حروف، هنر چهاردهم پنکل یعنی علم عروض و تک یعنی علم قافیه و بیان کرن یعنی حروف و نحو از این علمها آگاهی تمام داشته باشد. هنر پانزدهم سوزش را خوب دانسته باشد. هنر شانزدهم آن است که از هفت بسرایند عیب دار که الحال به ذکر آل می پردازد از سایه آن مجتنب و دور باشد. فایده دهم در بیان هفت سراینده عیب دار اول روچفت، دویم نساو [نساو]، اول روچفت آن است که گلو و آواز سراینده خشک و مبطوع شود این را گلچین می گویند یعنی بدخصلت دویم استهت [اسپت] آن باشد که به شکستگی تمام و گکند که تا کلام سر شکسته می برآید و از علم راگ و راگنی وقوع نداشته باشد. سیویم کیت آن باشد که در میان سراینده راگ و راگنی و ترستهان یعنی سه مکان گرام هیچ طاقت ندارد و گلو بهانگرا باشد یعنی بد طور. چهارم کاکولی آن باشد که آواز آن مثل که آواز زاغ باشد سامعان را مفهوم گردد که سگ گریه می کند. پنجم گوش آن باشد که آواز آن [۱۶] بسیار باریک میان نهی باشد. ششم بهگن آن باشد که آواز او مانند آواز خر یا شتر باشد. هفتم نساو آن باشد که آواز او پژمرده و سست باشد. فایده ششم بیست و پنج و دوکهن^۲: دوکهن عیب است. اول بهیت دوم سنکت،

۱. به معنی ریاض.

۲. ترتیب این عیوب در کتابهای موسیقی یکسان نیست.

سیویم کیل، چهارم کاکِی، پنجم ادهر، ششم ادگشت، هفتم کنیت، هشتم پرساری، نهم برش، دهم بکری، یازدهم سندهشت، دوازدهم چنک [جهونبک]، سیزدهم اپسر، چهاردهم تنبکی، پانزدهم کربهه، شانزدهم انودهان، هفتم سیتاکاری [سوتکاری]، هجدهم مشترک [مِشَرِت]، نوزدهم اشتهان بهرشت، بیستم سانو ناسک، بیست و یکم کرشن، بیست و دویم بینملک، بیست و سیویم ابیکهت، بیست و چهارم بتال، بیست و پنجم کرالی. اوّل بهیت آن باشد که در سرایندن مردانگی در دل نداشته باشد در میان مجلس از خوف و هراس بسراید. دویم سَنکُت آن باشد که در میان سرایندن بسیار جلدی کند و هراسان گردد. سیویم کیل آن باشد که در میان سُرَت را کم و زیاده بکند در دل اندیشه ندارد. چهارم کاکِی آن باشد که در میان سرایندن آن قدر شود بکند که گویا زاغ غوغا می‌کند. پنجم ادهر آن باشد که در میان سرایندن از دو دست سُر آن ریخته کند از خوف، ششم ادگشت آن باشد که در میان سَرگَم اوّل وسط اندکی که آن تُپ می‌گویند قدرت نداشته باشد اندکی خوب سراید و بلندی یعنی در برداشتن آواز که آن را تُپ می‌گویند قدر نداشته باشد و تا بطنوع مسمعان باشد. هفتم گنیت آن باشد که در میان سرایندن آواز تمام او حرکت کند. هشتم پرساری آن باشد که در بین سرایندن راست برداشته حرکت دهد و خودش طاقت آن نداشته باشد. نهم برس آن باشد که در میان سرایندن پنج نوع لذّت نداشته باشد. [۱۷] دهم بکری آن باشد که گردن و ران پسیانیده بسراید. یازدهم سندهشت آن باشد که دندان بر دندان چسپانیده بسراید. دوازدهم چنک آن باشد که در میان سرایندن تمام رگهایی پیشانی نمودار گردد. سیزدهم اپسر [اَپ سَوَر] آن باشد که سِپتک یعنی هفت سُر از قرینه سَرگَم کم و زیاد کند. چهاردهم تنبکی آن

باشد که در میان سرایند تام و گلو و رخساره منتفح گرداند. پانزدهم کربه
آن باشد که در میان سرایندن گردن را مثل گردن شتر بلند سازد. شانزدهم
انودهان دهان آن باشد که راگ و راگنی را پی سر رشته سراید. هفدهم
سیتاکاری آن باشد که دندان به دندان چسپانیده لحظه به لحظه نفس یعنی دم
به گیرد. هجدهم مشترک است، آن باشد که سده، سالنک، و سنکیرن؛ این هر
سه ذات راگ را یکدگر ملحق کند. نوزدهم بهرشت اشتهان که سه مکان گرام
یعنی یکی را نمایان نکند. بیستم سانوناسنگ آن باشد که در میان سرایندن سُر
را یعنی آواز از بینی برآورد. بیست و یکم کرکشن می گویند، آن باشد که
سخت بسراید، هیچ با نرمی نداشته باشد. بیست و دویم بینملک، آن باشد که
چشم باهم بسته مانند کوران بسراید. بیست و سیویم ابهکت آن باشد که
سرایندن او ماندی کربه باشد و هیچ معنی حرف بفهم نرسد. بیست و
چهارم کralی آن باشد که آن قدر دهن را وا کند که نمودار گردند بیست و
پنجم^۱ برند آن باشد بر سه قسم است؛ اوّل اوتّم، دویم مدّهّم، سیویم ادهم
اوّل اتم برند آن باشد که چهار مطرب اوتّم یعنی خوب و هشت مطرب
مدّهّم که خوب به مرتبه وسط و دوازده عورت و چهار بانسری و چهار
مردنگ آن را اوتّم پرند می گویند. دویم مدّهّم برند آن باشد که از اوتّم برند
نصف حصّه باشد سیویم ادهم برند آن باشد که از مدّهّم برند [۱۸] نصف
حصّه باشد و این سه قسم برند باشند و اگر خواهند که این را منقلب گردانند
عوض چهار مطرب اوتّم چهار عورات اوتّم و عوض هشت مطرب و هشت
مدّهّم عورات مدّهّم و عوض درآورده و دوازده عورات رد بگیرند و بانسری
در دنک را مجال دارند و آن بر سه قسم است. فایده هفتم در دوازده اوّل

۱. در فهرست بالا بیست و پنجم کralی است اما اینجا عنوان عوض شده است.

اوتَم، دویم مدَهَم، سیویم ادهم؛ اوّل اوتَم گپتا آن باشد که شاعر کیفیت که مات و دهات بداند و تفصیل آن ان شاء الله تعالی عنقریب ذکر کرده می شود و دهم مدَهَم گپتا آن باشد که مات بداند و دهات نداند. فایده هشتم مشتمل است بر این تفصیل مات و دهات آن بر دو قسم است. قسم اوّل مات آن باشد که علم بیاکر مانند صرف و نحو و علم بهوکن مانند علم صنایع و بدائع و سبد یعنی صرف و پنکل و یک یعنی عروض و قافیه و بید مانند علم یعنی که بیان کرده شد کل آن را مات نام نهاده اند. قسم دویم دهات آن باشد که علم موسیقی و علم شاعری نواختن همه سازها رقص هرکس که بر این علم واقف باشد آن را دهات می گویند. فایده نهم سرشته چلن یعنی طریق متقدّمین و این بر هفت روش است. اوّل مکیت، دویم سومن، سیویم چهند، چهارم دهر، پنجم دهوا، ششم ماتها، هفتم پرپند؛ این هفت قسم را در زبان پراکرت بیان می کند که آن زبان دهلی که زیر زمین است و این را پاتال بانی هم می گویند و آن بر هفت قسم است. فایده دهم در طریق سرشته آن که از عصر تیمور تا اُتی [ماضی] آن گذشته بیان کرده می شود. اوّل دهرید مشتمل است بر پنج طور؛ طور اوّل که بناکرده راجه مان است در زبان بهاکا یعنی زبان برج در زبان مشتمل است هرید هر چهار تک یعنی چهار مصرع تک اوّل یعنی مصرع اوّل و آن را توسهل گویند. تک دویم آن را انترا نام نهاده اند [۱۹] یک سیویم و آن را پترابند تک چهارم و آن را ابهوک نام گذاشته اند. طور دویم بروت آن باشد که در میان هر درید الفاظ مردمک شامل باشند. طور سیویم بهول بند آن باشد که در میان هرید نام گل ها بود معنی باشند. طور موکل بند آن باشد که دو شخص دو دهرید باهم بسرایند هراک تال سُر راگ و الفاظش علیحده علیحده باشند. طور پنجم بش پد آن باشد که در میان

دهرپد بیان کوبی و کش باشد در میان و ایجادکننده ویش پدسور داس است
 اصل در زبان حرابادی. دویم خیال آن باشد که اوّل خیا را سلطان شرقی
 ایجاد کرده مشتمل بر دو تک گذاشته‌اند. سیویم پّه آن باشد که آن را در زبان
 پنجابی بسرایند. چهارم بروا آن باشد که این را در زبان پورپی سرآیند. پنجم
 قول و ترانه آن باشد که حضرت امیر خسرو قدّس سره از خود به مقابله گیت
 بنا ساخته‌اند و آن را در زبان عربی و فارسی می‌سرایند. ششم بکری که
 قاضی محمود از زبان خود در زبان گجراتی بنا کرده به چند کژین یعنی تک
 اشتمال نموده و این مشتمل است در یاد الهی و علم توحید. هفتم کرکها آن
 باشند که تعریف بادشاه و وزرا و امرا به زبان راجپوتی در احوالات جنگ
 می‌سرایند. هشتم ساده‌ها آن باشد که در تعریف بادشاه به زبان بهاکا یعنی
 زبان پرچر می‌سرایند. فایده یازدهم بر احوال چهار است و این مشتمل بر
 چهار فصل است. فصل اوّل احوال مطربان قدیم، بر این نمط است که
 در میان [هنود] مطرب اوّل دیوتانند و نامهای آنها بدین تفصیل است؛ اوّل
 هنونت، دوم کلناتّه، سیویم شیو، چهارم بهرت، این دیوها از مت خود یعنی
 مذهب و عقل خود راگ را رواج داده‌اند و بعد این چهار دیوتانند موسوم
 بدین اسمها نارد و تبز و سهس و کشیپ و کوسل و هاها و هوهو و راون
 [۲۰] و ساردول و اسوهر بعد اینها دو عورت پیدا شده‌اند. اوّل پارپتی، دویم
 سرسنی و بعد این همه نایک پیدا شده و نایک آن باشد که مات و دهات که
 مذکور شده از آن آگاهی داشته باشد. بعد این گندِرپ آن باشد که دیس و
 نایک‌ها‌اند. بعد این کنکاری آن باشد که دیسی بدانند و مدک نداند. کلاونت
 آن را گویند که کنکاری یا گندِرپ هرپد و تروت بسراید. بعد این و آل آن
 باشد که قول و قلبانه و خیال و مقام فارسی بسراید. بعد این دُهارِی آن باشد

که کُرکها بسراید. بعد این پندت آن باشد که معلومات دهات و مات که از این پیشتر مرقوم شده دانسته باشد نامها نایکها بیان کرده می شود و گوپال و خسرو و پتچو و بهنو پامدویی و بخشو و لوهنگ و چرجو و بهگوان و دُھندی و دُھالو نامها کندرن بر این نمط است که اینها در وقت بادشاه اگر بوده اند این تان سین و حاجی سبحان خان و سرکیان خان و چاند خان و سورج خان این همه کندهرب سُر داند و ماورایی اینها بسیاراند تا کجا نگاشته آید.

فصل در بیان هنونت مت

هنومان نام دیوی است در قوم هنود که راگ و راگنی را از پیش خود اختراع نموده رواج داد بر این نمط است. راگ راگنی پتريهارجا پیدایش سُر کوه وقت تصویر این همه را نبایی راگ راگنی ساخته. در اصل شش راگ و هر راگ را پنج راگنی و هشت سُر قرار داده. اوّل راگ بهرول که به وقت صبح می سراید و پیدایش آواز دهن مهادیو در اعتقاد هنونت ذات این اوڈب یعنی پنج سُر و سَرگم او به این طور قرار داده دهی سکم یعنی دها، نی، سا، کا، ما سُر اوّل از دُهاوت دها و سُر دویم از نی نکهاد سُر سیویم راگ کهرج و سُر چهارم [۲۱] درگا گندهار و سُر پنجم زرما بدهم از این پنج سُر راگ بهیرون می شنود و هم بر این آیین تمام راگ و راگنی را بیان کرده خواهد شد و کره یعنی مکان و کره راگ بهیرون دهیوت است یعنی بهیرون از سُر دهیوت شروع می شود از هر جایی که راگ و راگنی برمی خیزد آن جایی را کره می گویند تصویر بهیرون بر این نمط است.

تصویر راگ بهیرون مالا یعنی حمائل سُرادمیان در گردن انداخته و...
 نٹ هلال در میان دو ابرویی او نمودار و در دست ترسول دارد ترسول آن را
 می‌گویند که اگر چوکیان یعنی فقرایی شد در دست می‌دارند و آن سیخ آهنی
 است مقطع به سه شاخ به این وضع است و یک چشم ایراد از دو چشم
 معمولی در میان ابرو می‌دارد و ببهوت یعنی خاکستر بر رومالیده و قشقه بر
 پیشانی داده و چرم پیل بر کتب انداخته و مارهایی بسیار بر تمام بدن چسپیده
 از حثیا یعنی حسر مو دریایی گنگ جاری است و یک رأس گاؤ نر همراه
 می‌دارد و تصویر راگ بهیرون این است الغیب عندالله. دوم راگ مالکوس که
 به وقت دو پاس شب میسر آید و پیدایش آوازِ گلویش که نام دیو است در
 قوم هنود و ذاتِ او سمپورن یعنی هفت سُر سالم و سُرگم او سُرگم پدنی
 یعنی سا، را، گا، ما، پا، دها، نی و گروه و کهرج است و تصویر او بر این نمط
 که لباسِ مرد و مردِ جوان خوبصورت و سرخ و سفید رنگ و نیز در برو
 دستار زر تار بر سر و حمائل گوهر در گردن و زنهایی حسین همراه خود
 آرد در تماشایی باغ و بهار در عالم مستی از زنهایی همراهی خود خنده و
 بازی و افعال خوشطبعی می‌نماید.

سیویم راگ هَنڈول که به وقت صبح می‌سرایند و [۲۲] و پیدایش آوازِ
 چشم برمها که نام دیو است در قوم هنود و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و
 سُرگم او سگم نی یعنی سا، گا، پا، نی گرۀ او کهرج و تصویر او بر این نمط
 است که مرد امرت جوان و سرخ و سفید رنگ و حسین و خوبصورت و
 تمام بدن مثلِ آینه صفاپذیر در میان مهد الماس یعنی گهواره که در زبان
 هندی هَنڈوله می‌گویند بر آن نشسته و زنها را با طوره و مردنگ سراینده
 گهواره را جنبش می‌دهند.

چهارم راگ دیپک که به وقت دو پاس روز برمی‌سراید و پیدایش آواز چشم آفتاب در قوم هنود نیز آفتاب را دیو می‌گویند و ذات او سمپورن سرگم او سرگم بدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دها، نی، و کره از کهرج و تصویر بر این نمط است که مرد سرخ و سفید رنگ با لباس سرخ و حمائل مروارید در گلو و بر فیل سوار و بسیار زنهایی حسین همراه دارد پنجم راگ سریراگ که به وقت شام می‌سراید و پیدایش آواز ناف زمین است و ذات او سمپورن یعنی هفت سُر سالم و سرگم او سیری کم بدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دها، نی و کره او کهرج است تصویر آن بر این نمط است. مرد با لباس سفید و خوبصورت حمائل داند. بلور در گلو و بر تخت مرصع نشسته و روبه‌رو... خوشنوا نشسته می‌سرایند.

ششم راگ میگه که به وقت آخر شب می‌سرایند و پیدایش آواز سُر بر مهادیو است که پیشتر مذکور شده و ذات او اوڈب یعنی پنج سُر و سرگم او دهنی سرک یعنی دها، نی، سا، ری، گا، و کره او اوڈب و تصویر آن مرد سیاه رنگ یعنی کس روپ و دستار از مویی سر پیچیده و یک شمشیر برهنه در دست دارد و در صحنخانه در وقت ابر استاده این همه شش راگ هنونت مت مذکور شد الحال بیان این شش راگ که هریک از آن پنج زن یعنی پنج راگنی می‌دارد و تفصیل آن نگاشته [۲۳] می‌شود؛ اوّل راگ بهیرون که پنج راگنی می‌دارد. اوّل بهیرون، دوم بیراری، یا بلاولی سیویم مده مادهو، چهارم مادهو، پنجم بنگال. اوّل راگنی بهیرون از راگ بهیرون در هنونت مت آورده که به وقت صبح می‌سرایند و ذات او سمپورن و سرگم او مپ دهنی یعنی ما، پا، دها، نی، سا، ر، گاه، و کره او مدهم و تصویر او بر این نمط است. زن جمیله خوبصورت و رنگ چمپایی بسیار نازک و سینه‌بند سرخ و ساڑی سفید

پوشیده و حمائل گل چنپا در گلو انداخته بالای کوه نشسته پرستش لنگ
 مهادیو می‌کند و لنگ آن را می‌گویند که از سنگ مثل دسته حمام می‌تراشند
 و پرشش می‌کند و روبه‌رویش زنهای دیگر راگ می‌سرایند و گلهایی کنول
 یعنی گل نیلوفر که در تالاب پیشرویش شگفته و صدایی خوش بهویره‌ها بر
 آنها پیچیده.

«دویم راگنی بیراری از راگ بهیرون در هنونت مت برآورده شد» که آن
 را به وقت شام می‌سرایند و ذات او سمپورن و سرگم او سری گم پدهنی
 یعنی سا، ری، گا، ماف پا، دها، نی، و کره او کهرج و تصویر او بر این نمط
 است که زن بسیار حسین لباس سفید در برو کنگن جواهر در دست و گل
 بر نبایی گوش نهاده اختلاط گرم با شوهر خود می‌کند و در عمارتِ عالی
 سرگرم نشاط و فرحت نشسته. سویم راگنی مده مدهو از راگ بهیرون در
 هنونت مت برآورده شود او را به وقت صبح می‌سرایند و ذات او سمپورن و
 سرگم او میت دهنی سرک یعنی ما، پا، دها، نی، سا، ر، گا، و کره او مدهم و
 تصویر آن بر این نمط است به صورت که زن خوشگل و رنگ چنپا و لباس
 زعفرانی در برو بر پیشانی کهور کرده و کهور در زبان هندی آن را می‌گویند
 که از صندل و با زعفران و با مشک سائیده بر پیشانی خطها می‌کشد و شوهر
 او نزدیک او نشسته باهم مشغول بوسه و کنار آید.

چهارم راگنی سندهوی که از راگ بهیرون در وقت شام [۲۴] می‌سرایند
 و ذاتی او سمپورن و سرگم او سرگم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دها،
 نی، و کره او کهرج و تصویر او بر این نمط است که زن سر و ملیح لباس
 سرخ پوشیده در دست ترسول که پیشتر مذکور شده داشته باشد و گل دوپهر
 یا که نام گل است بر گوش نهاده و تسبیح دانه‌های سیاه در دست گرفته

پرستش مهادیو می‌کند. پنجم راگنی مکال که از راگ بهیرون در هنونت مت که آن را به وقت شام می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم و سرگم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دهانی، و کره او کهرج تصویر او بر این نمط است که زن صالح خوش شکل مانند جوگیان یعنی فقرای هندو بهوت یعنی خاکستر بر رومالیده و موهایی سر مانند دستار بر سر پیچیده و ساری به‌رنگ زعفرانی پوشیده در دست راست گل نیلوفر و در دست چپ ترسول که پیشتر مذکور شد گرفته و بز پیشانی کهور زعفرانی کشیده و بالایی آن میان دو قشقه مشک داده در بوستان نشسته.

تمام احوال راگنی‌هایی بهیرون و وقت و ذات و سرگم و کره تصویر از هنونت مت نگاشته شد. راگنی‌های راگ مالکوس که راگ دویم از هنونت مت که تعلق به پنج راگنی دارد؛ اول ثوری، دویم کوری، سیویم گنکلی^۱ [گونڈ گری]، چهارم کهادکی، پنجم کوکب [اوڈب] اول راگنی ثوری از راگ مالکوس در هنونت به وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم و سرگم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، با، دها، نی، و کره او کهرج و تصویر او به شکل زن بسیار نازک اندام و خوبصورت و ملبس به لباس سفید و سینه تبد زرد رنگ در برکرده و در صحرای سبزه‌دار استاده و کهور از کافور بر پیشانی و سرگم و دهنی سکم پا یعنی دها، نی، سا، گا، ما، پا، و کره او دهیوت و شکل رو بر این نمط است که زن بسیار حسین خوبصورت و ساری سرخ پوشیده و انگیا سبز در برکرده و مزین [۲۵]

۱. بناء به قول فقیرالله صاحب راگ درپن گنکلی عنوان داده شده اکبر بادشاه است. (ترجمه و متن راگ درپن بقلم شهاب سرمدی، چاپ انستیتوی ایندرا گاندی برای هنرهای هند، دهلی‌نو، ۱۹۹۶ م، ص ۲۰)

به زیور بسیار عمده سنگین مصدر نشسته روبه رو رقص طوائف ها می شود.
 پنجم راگنی کوکب از راگ مالکوس در هنونت مت به وقت یکپاس شب
 مانده می سرایند ذاتِ او سمپورن و سرگم او دهنی سکم هر یعنی ده، نی،
 سا، گا، ما، پا، ری، و کرهٔ آواز دهیوت است و تصویرِ او بر این نمط که زن
 خوش شکل و خوش اندام همراه شوهر خود شب در عین مانده و از شدت
 هم آغوشی ها لباس در بر پاره شده و خمار بیداری و غلبه خواب در چشم
 ظاهر و لوهایی سرِ او جابه جا شکسته و پریشان شده و حمایل گل ها پاره
 شده بر بستر افتاده تکلیل بشاشت و شادمانی نشسته.

این تمام راگنی ها که بیان کرده شد از راگ مالکوس بود الحال راگنی های
 راگ هئدول که تعلق پنج؛ اول رامکلی، دویم دیوساکه، سیویم للت، چهارم
 برادر، پنجم پٹ منجری؛ اول رامکلی از راگ هئدول در هنونت مت به وقت
 صبح می سرایند ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سرگم او سکم پنی یعنی سا،
 گا، ما، پا، نی، و کرهٔ آواز کهرج و تصویرِ او بر این نمط است که زن حسین
 خوش اندام و نوجوان رنگش مثلِ گل چنپا و چشم هایش مانند چشم آهو
 ریر دانش کج دنباله دارد و لباس سرخ در بر کرده و مزین به زیور الماس و یکه
 الماس بر چهلی نصب نموده مصدر نشسته و شوهرش از برای عفو تقصیرات
 بر پایی او افتاده. دویم راگنی دیوساگ از راگ هئدول در هنونت مت به وقت
 یکپاس زور برآمده می سرایند و ذاتِ او گهاڈب یعنی شش سُر و سرگم او کم
 پدهی سا یعنی گا، ما، پا، ده، نی، سا، و کرهٔ آواز گندهار است و تصویرِ او
 بر این نمط است که زن به صورت پهلوانان کشتی گیری ریش و بروت در
 اکهاره یعنی تعلیم زور و کشتی می گیرد و نبیل یعنی مکدر و لیزم روبه رو آن

نهاده شویم راگنی لت از هژدول در هنونت مت که به وقت صبح می‌سراید و ذاتِ او اوژب و سرگم او دهنی سکم یعنی دها، نی، سا، گا، ما، [۲۶] و کره او دهیوت و تصویر او بر این نمط است که زنی بسیار خوبصورت و باریک کمر لباس سرخ پوشیده و زیورهای عمده بر قامتِ خود راست کرده و حمائل گل در گردن انداخته مشغول در تماشایی باغ و بر گلهاست.

چهارم راگنی برادر از راگ هژدول در هنونت مت که به وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او دهنی سکم به یعنی دها، نی، سا، گا، ما، پا، و کره آوازِ دهیوت و تصویر او بر این نمط که زنی نهایت خوش شکل و ساژی گلابی پوشیده انتظار شوهر خود می‌کشد و از کمالِ شوق دیدار لقایی یار چشم او مانند نرگس و راست.

پنجم راگنی پت منجری از راگ هژدول، به وقت نصب شب می‌سراید و ذاتِ او سمپورن و سرگم او پدهنی سرگم یعنی پا، دهانی، سا، ری، گا، ما، و کره آوازِ پچلم و تصویر او بر این نمط است که زنی خوبصورت و لاغر اندام در مهاجرت یارِ خود خورد و خور را فراموش کرده و خفگی و آزرده‌گی بر چهره او پیدا شده و لباس مستعمل پوشیده هارِ گل شب مانده در گلو کرده در مهاجرت یارِ گریان نشسته. این تمام راگنی‌ها که مذکور شد از راگ هژدول بود. الحال بیان راگنی‌های راگ دیپک می‌کند. اوّل دیسی، دوم کامود، سیویم نت، چهارم کدارا، پنجم کانهرّا. اوّل راگنی دیسی از دیپک در هنونت مت که به وقت دو پاس روز می‌سرایند و ذاتِ او گهاژب یعنی شش سر سرگم او کم دهنی سر یعنی گا، ما، دها، نن، سا، ری، و کره آوازِ رکهب و تصویر او بر این نمط است که زنی جمیله لباس سبز مشغول تماشائی باغ رست و مشتاق

او که کنایه از عاشق نسبت دارد دقتش گردیده ستمهایی هم آغوش مضطرب بقرار کشیدن می‌دارد. دویم راگنی کامود از راگ دیپک در هنونت مت. به وقت دو پاس [۲۷] روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او دهنی سرگم پا یعنی ده‌ها، نی، سا، ری، گا، ما، پا، و کره‌اواز دهیوت و تصویر او بر این نمط است که زن بر حسبِ حسن نازک اندام مانند گل چنپا و قدس مثل سر و صنوبر و ساژری سرخ پوشیده و سینه‌بند سفید در برکرده مزین به زیور مرصع در انتظار مشتاق خود نشسته.

سیویم راگنی نث از راگ دیپک در هنونت مت که به وقت نهم شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او سنی ده‌ها، پا مگری یعنی سا، نی، ده‌ها، پا، ما، گا، ری، و کره‌اواز کهرج و تصویر او بر این نمط است که زنی ملبس به لباس مردانه بر اسب سوار و در دست شمشیر عریان آویزان.

چهارم راگنی کدارا از راگ دیپک از هنونت مت به وقت آخرِ مغرب می‌سرایند و ذاتِ او اوژب و سرگم او نی سا گم ما یعنی نی، سا، گا، ما، پا، و کره‌او نکهاد و تصویر او مانند تصویر مهادیو می‌کشد چنانچه تصویر راگ بهیرون قبل از این مذکور شده اما فرق میان این هردو این است که تصویر راگ بهیرون به صورت مرد و تصویر راگنی کدارا به صورت زن است و تصویر گاؤ رد آن هست و در این نیست.

پنجم راگنی کانهره از راگ دیپک در هنونت مت که به وقت پاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او نی سرگم پدها یعنی نی، سا، ری، گا، ما، پا، ده‌ها و کره‌اواز نکهاد و تصویر او بر این نمط است که زنی ملبس به لباس مردانه از کافور کهور کرده یعنی از کافور بر پیشانی و بازو ساعد خطها کشیده و به دست راست شمشیر عریان گرفته بر خرطوم فیل

زخم می‌زند و از دست چپ دندان بریده فیل را گرفته و از روبه‌روی او یک نفر بھاٹ یعنی بادفروش استاده شده گیت یعنی اشعار در تعریف او می‌خواند.

احوالِ راگنی‌های راگ دیپک اختتام یافت. الحال [۲۸] بیان سریراگ که آن هم پنج راگنی می‌دارد یعنی پنج رن؛ اوّل مالسری، دویم باروا، سیویم دهاسری، چهارم بسنت، پنجم اسآوری. اوّل راگنی مالسری به‌وقت دو پاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او ستریکم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ماف پا، دها، نی، و کره او کهرج و تصویر او بر این نمط است که زن سرخ و سفید رنگ لباس زعفرانی پوشیده در زیر درخت انبه باردار ایستاده از سکھیان و سهلیان یعنی دوستان هم سن خود در یمب و بازی و خوشطبعی مشغول شور و غوغا است می‌کند. دویم راگنی ماروا به‌وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او گھاٹب یعنی شش سر و سرگم او کم دهنی یعنی سا، پا، گاف ما، دها، نی، و کره آواز کهرج و تصویر او بر این نمط است که زن خوش شکل ملیح و صالح در لباس زرین طلائی پیراسته به‌زیور مکّلل، آراسته و حمائل گل در گردن انداخته رجایی ملاقات یا منتظر نشسته انتظارِ یارِ خود می‌کشد و عزّت تمام به‌هر سو نگاه می‌کند و از بیقراری دل را قرار نیست. سیویم راگنی دهناسری که به‌وقت دو پاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او گھاٹب یعنی شش سُر و سرگم او سیاهی رک یعنی سا، پا، دها، نی، ری، گا، و کره آواز کهرج و تصویر او بر این نمط است به‌صورت زن حسن لاغر اندام از مهاجرتِ یارِ خود بسیار ضعیف شده و لباس سرخ پوشیده در زیر درخت مولسری نشسته از درد فراق آتش مهاجرت در دل دارد و از خدای مطلوب نهایت غمگین و گریان است.

چهارم راگنی بسنت که به وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگم او سَرگم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دها، نی، و کرهٔ آواز کهرج و تصویر بر این نمط است که زن جمیله و بر سریر طاؤس مکت نهاده و مکت در زبان هندی آن را می‌گویند که از [۲۹] پرهایی طاؤس کلاه می‌سازند اگر در تصویرش دیوتا بر سری نگارند و نیز از برگ تا گل یاسمین نغیه می‌کند و به وقت کتخدایی هندوان بر سر می‌نهند و یک دست مور یعنی گل انبه به دستِ دیگر برگ تنبول که آن را پان می‌گویند و حمائل گل در گردن و لباس سرخ پوشیده از استماع راگ محور است و تصویرش دیدتای بی‌ریش و بروت می‌نویسند.

پنجم راگنی اساروی که به وقت دوپهر روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سَرگم او دهنی سکم پا یعنی دها، نی، سا، ما، پا، و کرهٔ آوازِ دهیوت و تصویرِ او بر این شکل است که زن ماسنام و کهور زعفرانی بر تمام بدن کشیده و لباس سفید در برکرده و حوره یعنی به‌قوله از سر مو بسته و حمائل مار مانند حمائل گل در گردن انداخته و چشم‌هاش سرخ و از برگ تائستر عورت کرده به‌کنارهٔ آب دریا در یادِ مهادیو نشسته است.

احوالِ راگنی‌های سریراگ و هنونت مت مفصل بیان نموده شد الحال راگنی‌های راگ میگه این هم پنج راگنی دارد. اوّل تنک، دویم ملار، سیویم گوجری، چهارم بهوپالی، پنجم دلیکار. اوّل راگنی تنک به وقتِ شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن سَرگم او سریگم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دها، نی، و کرهٔ آوازِ کهرج و تصویرِ او بر این روش است که عورت چنین از جدایی یارِ خود بی‌اختیار مانند سیماب بر پلنک زر بیقرار می‌غلطد و زنان هم سن گرداگردِ او نشسته به‌مصرفِ بداد او معالجهٔ او هستند یکی برگِ گل نیلوفر

بر بسترش فرش می‌کند و یا فر رسانیده جهت دفع حرارت مهاجرت می‌دهد
 غرض تبریدهایی انواع و اقسام موافق حوصله و مقدور خود می‌کند لکن
 حالتی که هست افاقه نمی‌کند و صورتی شادی در آینه مراد جلوه نمی‌نماید.
 دوه‌م راگنی ملار که به وقت نیم شب و نیز [۳۰] به وقت ابر که بر آسمان
 نمودار شود می‌سرایند و ذاتِ او اوْڊ یعنی پنج سُر و سَرگم او دهنی ز کم
 یعنی ده‌ا، نی، ری، گا، ما، و کرهٔ آواز دهیوت و تصویرِ او بر این نمط است
 که زن خوبصورت صاحبه جمال در محبتِ یارِ خود گرفتار در یادِ او نالان و
 زاری و روبه‌رویی او عورتی دیگر صاحبِ جمال نشسته بین می‌سراید بین
 نامِ ستار است که در خوش آوازی بر همه سازها تفوق دارد و خود در باغ
 استاده منتظر رونق یار است تصویرِ راگنی ملار از راگ می‌گه بر این می‌نگارند.

سوم راگنی گوجری که به وقت اوّل پاس روز می‌سرایند و ذاتِ او گھاڊ
 یعنی شش سُر و سَرگم رو پدهنی یعنی ری، گا، ما، پا، ده‌ا، نی، و کرهٔ آواز
 بهت و تصویرِ او بر این نمط است که عورت خوبصورت لباس باندنوی
 سرخ و سفید پوشیده و باندنو آن را می‌گویند که بر پارچه یک تحریر رنگ
 سرخ و بک تحریر سفید کند آن را باندنو نام نهاده‌اند و سینه‌بند زرد در بر
 کرده و جواهر رنگارنگ پوشیده در خانهٔ خود نشسته است تصویرِ راگنی
 گوجری از راگ می‌گه در هنونت مت بر این قسم نوشته شده‌اند.

چهارم بهوپالی به وقت اوّل پاس شب می‌سرایند و ذاتِ او اوْڊ یعنی
 پنج سُر و سَرگم او سکم دهنی یعنی سا، گا، ما، ده‌ا، نی، و کرهٔ آواز کهرج و
 تصویرِ او بر این نمط است که زن سرخ و سفید رنگ با بارِ خود باهم نشسته
 و ساری زعفرانی پوشیده و حمائل گل در گردن انداخته و کهور صندل بر
 تمام بدن کشیده و با یارِ خود مشغول لهو و لعب نشسته خنده بازی از

سهیلی یعنی رفیقان متصلِ او نشسته تصویرِ راگنی بهوپالی از راگ میگه در هنونت مت این است.

پنجم راگنی دیس که به وقت آخرِ شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او سری کم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دها، نی، و کره او از کهرج و تصویر روبه‌روی نمط است به صورت [۳۱] آن صاحبِ جمال و کهور از صندل بر تمام بدن کشیده و حمائل مروارید در گردن انداخته و زیورها نو تازه خالص‌خواه بر سر و قامت سدا یا قیامت آراسته تار یار خود شبیه به سبب خسپیده از نهایت خوشدلی در سرِ باغ مشغول و مصروف است تصویر راگنی دیس کا که از راگ میگه در هنونت مت بر این نمط ارقام نموده‌اند.

احوال شش راگ که هریک تعلق به پنج راگنی می‌دارد بیان کرده شد این تمام را کهاؤ راگنی‌ها از هنونت مت احداث شده‌اند الحال احوال پتر یعنی فرزندان می‌گویند.

راگهای مذکور که هریک هشت پتر یعنی هشت فرزند می‌دارد. مفصل نامهایی آنها نگاشته می‌شود. اوّل راگ بهیرون هشت پتر می‌دارد؛ اوّل هرکه، دویم تلک، سویم وه، چهارم مادهو، پنجم مجسم، ششم پوریا، هفتم سوها، هشتم پلنه، دویم راگ مالکوس و آن نیز هشت پتر یعنی هشت فرزند می‌دارد؛ اوّل چندرکه، دویم مارو، سیویم نند، چهارم برشس، پنجم میواله، ششم پرمِل، هفتم کهوکر، هشتم بهنور. سیویم راگ هژدول، این هم هشت پتر می‌دارد؛ اوّل چندر نیست، دویم منکل، سیویم پردهنی، چهارم آنند، پنجم سوبها، ششم لهباس، هفتم گورا، هشتم بنود. چهارم راگ دیپک، این نیز هشت پتر می‌دارد؛ اوّل کمل دویم، کسنه، سویم کلنکنه، چهارم کتل،

پنجم چنگ، ششم رام، هفتم بهمل، هشتم همال، پنجم شری راگ آن هم هشت پتر می‌دارد؛ اوّل کتاکر، دویم کهنیر، سویم سندهو، چهارم گوئد پنجم بهاکر، ششم سکرا، هفتم مالو، هشتم بهیر. ششم راگ می‌گه آن هم هشت پتر می‌دارد؛ اوّل کجدر، دویم نث نراین، سویم سنکرا بهرن، چهارم کلیان، پنجم مال ندهر، ششم گندهار، هفتم سهانا، هشتم سازنگ.

این تمام احوال پتر یعنی فرزند شش راگ که هریک [۳۲] هشت متولد گشته از هنونت من بهاری شده‌اند مفصل ارقام نموده شده الحال احوال کھت رت، از هنونت مت در زبان هندی ارقام نموده خواهد می‌شود. کھت رت آن را می‌گویند که در تمام سال شش رت به معنی شش موسم مطابق شش جهت که مشرق و مغرب و جنوب و شمال و تحت و فوق باشد از آن جمله هریک جهت را دو ماه قرار داده موافق گردش آفتاب رت یعنی موسم نار نهاده‌اند. موسم اوّل را مده رت می‌گویند که تعلق به دو ماه دارد که در این دو ماه چیت و بیساک که آفتاب در برج حوت و حمل می‌باشد. موسم دویم که یکهم رت نام نهاده‌اند که نسبت به دو ماه دارد جهت و اسار که در این دو ماه آفتاب در برج ثور و حورا می‌باشد موسم سیویم را بر کهارت موسوم ساخته‌اند و آن تعلق به دو ماه دارد و ساون و بهادون که در این دو ماه آفتاب در برج سدطان و اسد می‌باشد. موسم چهارم را سردرت نام نهاده‌اند، آن تعلق به دو ماه دارد. کنوار و کلتک که در این ماه آفتاب در برج سنبله و میزان می‌نماید. موسم پنجم همنت رت نام نهاده‌اند و آن تعلق به دو ماه دارد؛ رکن و پوس که در این دو ماه آفتاب در برج عقرب و قوس می‌باشد. موسم ششم سنسرت نام نهاده‌اند و آن تعلق به دو ماه دارد؛ ماه رکن که در این ماه آفتاب در برج جسدی و دیو می‌باشد در میان شش رت یعنی کھت رت شش

راگهایی که قبل از این مذکور شد و راگنی و پتر و بهارجا آن را می‌سرایند، ان شاء الله تعالی کیفیت آن بعد از این مذکور خواهد شد. در هریک رت یک راگ مع متعلقات او سرایند معمول است.

احوال هنونت و آنچه به این تعلق داشت از اوستاد آن اقوال کامل و گیت‌های معتبره معروض داشته که الله اعلم بالصواب. وصل دویم بیان کلناته مت و شش راگ و سی و شش راگنی پتر و بهارجا طریق آن این است. کلناته نام دیوتا است که او شش راگ را موافق هنونت مت قرار داده و فرق در میان هردو مت ظاهر کرده است مفصل نگاشته می‌شود بر این نمط. شش راگ کلناته؛ اول سریراگ، دویم نث راگ، سیویم بسنت راگ، چهارم پنجم راگ، پنجم بهیرون راگ، ششم میگه راگ. تفصیل راگهای مذکور این است که سه راگ منجمله راگها هنونت مت مذکور یکی راگ [۳۳] بهیرون و دویم سریراگ و سیویم میگه راگ گرفته به حالت اصلی به حال داشت و یک راگنی بسنت را که منجمله راگنی‌های هنونت مت است کلناته مذکور آن را راگ قرار داده و دو تبرکی منجسم دویم نث از هنونت مت گرفته آن را نیز نام نهاده به این نهج کلناته از مت خود شش راگ اختراج نموده است غرض اینکه تکرار فی مابین هردو مت در راگها به این روش نوشته‌اند. الحال تفصیل راگنی‌های کلناته مت بر این ترتیب است اگرچه در راگها هنونت مت هریک راگ را پنج راگنی متعلق است و در میان کلناته مت هر یک راگ را شش راگنی مقرر کرده بر این تفصیل.

اول سریراگ که به شش راگنی تعلق دارد، در این نمط است. راگنی اول گوری راگنی، دویم کولاهل راگنی، سویم مالکوس راگنی، چهارم گندهار راگنی، پنجم ردرانی راگنی، ششم دهول. این شش راگنی‌ها متعلق به سریراگ

در کلناته مت است. دویم راگ نث که بهشش راگنی تعلق دارد؛ راگنی اوّل، تککی راگنی دویم تروتی، راگنی سیویم راما، راگنی چهارم گندهار، راگنی پنجم سند ملاری، ششم راگنی پورپی. این تمام راگنی‌ها راگ نث از کلناته مت مقرر شده. سیویم از راگ بسنت، شش راگنی قرار دارد. راگنی اوّل اندوتی، راگنی دویم پث منجری، راگنی سیویم ممکی، راگنی چهارم دهام کی، راگنی پنجم گونڈگری، راگنی ششم دیساک. این شش راگنی تعلق به راگ بسنت در کلناته مت دارد. چهار از راگ پنجم نیز شش راگنی قرار یافته است؛ راگنی اوّل اسنیهه [کی]، راگنی دویم نیرت، راگنی سیویم کوکب [کومب]، راگنی چهارم بیراری، راگنی پنجم ابهیری [آبهیری]، راگنی ششم سادیری. این ششم راگنی تعلق به راگ پنجم می‌دارد. پنجم راگ بهیرون که شش راگنی تعلق دارد. راگنی اوّل بهیروی، دویم بهاکبه، سیویم گوجری، چهارم کرنائی، پنجم رکت بنس، ششم بلاولی. این تمام شش راگنی تعلق به راگ بهیرون در کلناته مت دارد. شش راگ می‌گه که بهشش راگنی متعلق است؛ اوّل بنگالی، دویم دیو تیرتها، سیویم سوبدهر، چهارم کامود، پنجم دیوالی، ششم دهناسری. احوال تمامی راگها و راگنی‌های کلناته مت که کلناته مذکور [۳۴] رواج نموده است مفصل ارقام یافت.

الحال کیفیت پتر یعنی فرزند کلناته مذکور قرار داده است این نمط و هریک راگ را هشت پتر موافق طور راگهای هنونت مت احداث کرده چنانچه آن کماحقه نگاشته می‌شود کلناته مذکور از هنونت مت این سه پتر موقوف کرده و سه پتر از طرف خود داخل کرده اوّل سریراگ هشت پتر می‌دارد؛ اوّل بهاگرا، دویم گونڈو سیویم سنگرا و این سه پتر از طرف خود

داخل کرده؛ اوّل واگدا، دویم یلکر، سیویم کلیان و باقی را به حالت اصلی بازداشت و از راگ بهیرون که در هنونت مت است چهار پتر راگ مذکور یکی پنجم، دویم سوهوملا، سیویم پوریا، چهارم تلنگ موقوف کرده از طرف خود کلناته مذکور چهار پتر دینگر؛ اوّل لت، دویم بلاول، سیویم دیوساگ [دیوساگه]، چهارم مالکوس در میان راگ مذکور داخل و باقی را به حالت اصلی باز داشت.

الحال بیان سریراگ میگه نماید مفصل نگاهی می شود که از هنونت مت سه پتر یکی سنکرو بهرت، دویم کلیان، سیویم نث نراین اینها موقوف کرده از طرف خود کلناته مذکور سه پتر دیگر کرده؛ اوّل ماروا [مالو]، دویم جل بهرت، سیویم کدهارا در راگ میگه کلناته داخل کرده باقی پتر را به حالت اصلی باز داشت.

این سه راگ هنونت مت مرقوم را مفصل نگاشته می شود که از هنونت مت سه پتر که اوّل سریراگ، دویم بهیرون، سیویم میگه را به این طور کلناته مذکور پتر قرار داده و باقی سه که اوّل آن بسنت راگ، دویم پنجم راگ و سیویم نث راگ را به این قسم مقرر کرده است که مفصل نگاشته ای شود.

کلناته مذکور در هنونت مت پتر بسنت راگ را که با پتر هئول را که قرار یافته است سالم پتر هئول راکرا، پتر بسنت راگ بدل نمود کلناته مذکور [۳۵] پتر پنجم راگ را از پتر راگ دیپک که در هنونت مت قرار یافته سالم پتر راگ دیپک را با پتر راگ پنجم قرار داد. کلناته مذکور پتر نث راگ از پتر راگ مالکوس که در هنونت مت است گرفته در پتر نث راگ مقرر کرد. فرض تفاوت در هنونت و پتر که از کلناته مت جاری شده است مفصل بیان

نموده اگر شبهی واقع شود از هنونت مت مقابله باید نمود چنانچه در میان آن پتر را مفصل نگاشته‌ایم الغیب عندالله.

فصل سیویم در بیان شیومت و راگ و راگنی و پتر و بهارجا به این نمط -
 شیو نام دیوتااست او هم از مت خود شش راگ قرار داده. منجمله آن سه
 راگ از هنونت مت اول سریراگ دویم بهرون راگ سیویم میگه راگ گرفته
 است و از کلناته مت سه راگ گرفته یکی پنجم راگ دویم سنت راگ سیویم
 نث راگ. احداث نموده جمله شش راگ شیو مذکور قرار داد و هر یک راگ
 را شش راگنی موافق کلناته مت مقرر کرد بر این نمط. اول سریراگ را شش
 راگنی در شیومت این است؛ اول ترون، دویم گوری، سیویم مالوی، چهارم
 بهادک، پنجم مادهو، ششم کدارا و این شش راگنی سریراگ در شیومت
 است. دویم راگ بهیرون را شش راگنی در شیومت این است؛ اول پهلای،
 دویم پوریا، سیویم گنکلی، چهارم گوجری، پنجم بنگال، ششم بهیروین. در
 این شش راگنی راگ میگه در شیومت این است نگاشته می‌شود. اول
 اسآوری، دویم سورتیه، سیویم گندهار، چهارم بلهار، پنجم هرسنگار، ششم
 کونکنی. چهارم راگنی‌هایی را بسنت از شیومت این است؛ اول دیسی، دوم
 توژی، سیویم دیوگری، چهارم للت، پنجم هندول، ششم بیراری. این شش
 راگنی راگ بسنت در شیومت است پنجم راگنی‌های راگ پنجم از شیومت
 این است اول مت است پنجم راگنی‌های راگ پنجم از شیومت این است اول
 [۳۶] بهوپالی، دویم بٹ منجری، سیویم کرناستی [کرناگی]، چهارم پڈھس، پنجم
 مالسری، ششم ببھاس. این شش راگنی راگ پنجم در شیومت است. ششم

راگنی‌هایی راگ نث از شیو مت این است؛ اوّل ابهیری، دویم نایکی، سیویم نث حمر، چهارم کلیان، پنجم سارنگ، ششم کامودنی. این شش راگی راگ نث در شیومت است.

آنچه راگنی با راگ‌های شیومت تعلق داشت، مفصل بیان کرده شد. الحال الحوال پترها که تعلق از راگ‌های شیومت دارد بیان کرده می‌شود. پترهای که هنونت مت و کلناته مت در راگ‌های خود قرار داده‌اند شیو همان پترها را نیز قرار داده به حالت اصلی گذاشت اما اندک فرق داد که پدمینش و کلیان و سارنگ و ببهاس را هنونت مت و کلناته مت پتر نام نهاده‌اند در میان شیومت این چهار پتر مذکور را راگنی نام کرده و بعضی بر آن‌اند که ببهاس در میان هنونت مت راگنی است و در میان کلناته مت پتر.

این تمام پترهای راگ‌هایی شیومت مفصل بیان کرده الغیب عندالله.

فصل چهارم در بیان هنونت مت راگ و راگنی و پتر و بهارجا مفصل می‌نگارم. بهرت نام دیوتااست که او از مت خود راگ‌ها را موافق هنونت دیوتا قرار داده است از این سبب بیان آن نگاشته نشد چرا که او مفصل بیان کرده است مگر ارقام نمودن حاجت ندارد او فرق در راگنی‌هاست و بیان‌وار نگاشته می‌شود تا مفهوم صاحب فهمان گردد. اوّل راگ بهیرون از بهرت مت به پنج راگنی است، اوّل پهلّی، دویم للتا، سیوم بهیروی، چهارم ره ماد، پنجم بیراری.

دویم راگ مالکوس از بهرت مت پنج راگنی است؛ اوّل کنهباوتی، دویم نویادی، سیویم کوکب، چهارم دیاوتی، پنجم گوری. سیویم راگ هئدول آن هم در بهرت مت پنج راگنی است؛ اوّل دیواری، دویم اسآوری، سیویم رامکلی، [۳۷] چهارم گنکلی، پنجم مالاوتی. چهارم راگ دیپ این هم در

بهرت مت پنج راگنی دارد؛ اوّل گوئد، دویم کدهارا، سیویم گوجری، چهارم کورا، پنجم روارانی.

پنجم سریراگ این نیز در بهرت مت پنج راگنی دارد اوّل کافی دویم تهمری سیویم سندهوی چهارم بحیرا پنجم سرهئی ششم راگ میگه این هم در بهرت مت پنج راگنی دارد؛ اوّل رت بلیه، دویم سارنگ، سیویم دیسی، چهارم ملار، پنجم کامبری. این تمام راگنی‌های بهرت مت مفصل نگاشته می‌شود ادا شد.

الحال احوال پترها که در هنونت مت موافق بر سه مت یعنی هنونت مت و شیو مت و کلنات مت مذکور در هر راگ هشت پتر قرار داده‌اند در بهرت مت نیز موافق هر سه مت مذکور به حال داشته بهارجا ایراد نموده و احوال پتر و بهارجا یکجا نگاشته می‌شود تا به دریافت اقرب باشد. اوّل راگ بهیرون در بهرت مت هشت پتر دارد؛ اوّل دیوساکه، دویم مادهو، سیویم هرگه، چهارم پنجم، پنجم لت، ششم ببهاس، هفتم بنگال، هشتم بلاول. این هشت پتر راگ بیرون در بهرت مت مقرر است که و نیز راگ بهیرون در بهرت مت هشت بهارجا؛ اوّل سوهو، دویم بلاولی، سیویم سورتی، چهارم بهل گوجری، پنجم گندهار، ششم اندای^۱، هفتم پٹ منجری، هشتم میروی [میواری]. این تمام هشت بهارجا راگ بهیرون بهرت مت تعلق دارد. دویم راگ مالکوس را در بهرت مت هشت پتر است؛ اوّل سده، دویم مکر، سیویم، گندهار، چهارم سکت بلیه، پنجم کلوده، ششم شهانه، هفتم تری چهن، هشتم مالی گورا. این هشت پتر راگ مالکوس در بهرت مت بیان کرده شد. راگ مالکوس نیز

۱. اندیالی یعنی آندھرا.

هشت بهارجا دارد؛ اوّل سکرائی، دویم کامودنی، سویم درگا، چهارم بیم بلاسی، پنجم ملار، ششم مالسری، هفتم دهناسری، هشتم منت میری. این هشت بهارجای [۳۸] راگ مالکوس در بهرت مت متعلق است. سیویم راگ هژدول در بهرت مت هشت پتر می‌دارند؛ اوّل دهول، دویم لنک دهن، سیویم مالوا، چهارم مادو، پنجم کسل، ششم بسنت، هفتم بکهار، هشتم ناکدین. این تمام پترهای راگ هژدول در بهرت مت معین است. راگ هژدول در بهرت مت هشت بهارجا می‌دارد؛ اوّل ماروتی، دویم لیلوتی، سیویم حسینی، چهارم سرستی، پنجم نزون، ششم کهروی، هفتم پورپی، هشتم دیوگری. این هشت بهارجای راگ هژدول در بهرت مت مقرر است.

چهارم راگ دیپک در بهرت مت هشت پتر می‌دارد. چهارم راگ دیپک در بهرت مت هشت پتر می‌دارد؛ اوّل کسم، دویم تکرس، سیویم منگلا، چهارم نث، نراین پنجم، منگلاشکث، ششم بهاگرا، هفتم ارانا، هشتم پهردهیوت بهارجای راگ هژدول در بهرت مت مقرر است.

در بهرت مت هشت پتر می‌دارد؛ اوّل گسم، دویم مالکوس، سیویم منگلار، چهارم نث نراین، پنجم منگلاشکث، ششم بهاگرا، هفتم ارانا، هشتم پهردهیوت. این هشت نیز راگ دیپک است.

راگ دیپک در بهرت مت هشت بهارجا می‌دارد؛ اوّل جیجونتی دویم ابهیری سیویم بهوپالی چهارم حجسر پنجم منکل گجری ششم مل گوجری هفتم یمن هشتم منوهر. این تمام بهارجای راگ دیپک است. پنجم سریراگ در بهرت هشت پتر می‌دارد. اوّل سری رُدن دویم راگیسری سیویم کولامل چهارم ساونت پنجم دیسکار ششم سنکرون هفتم پدهنش هشتم کھٹ راگ.

این تمام پترهای سریراگ در بهرت مت است. سریراگ در بهرت مت هشت بهارجا می‌دارد؛ اوّل موسی، دویم بچیا، سیویم دهناجی، چهارم کلسه، پنجم سرد، ششم کهم، هفتم سریراگ، هشتم سرستی. این تمام بهارجای سریراگ در بهرت مت است.

ششم میگه راگ در بهرت مت هشت پتر می‌دارد؛ اوّل پوریا، دویم کانهر، [۳۹] سیویم لت، چهارم سنکرا بهرن، پنجم استبهه، ششم شهانا، هفتم ناگیسری، هشتم کلار. این تمام پترهای راگ میگه در بهرت مت است.

راگ میگه در بهرت مت هشت بهارجا دارد؛ اوّل پٹ منجری، دویم بهاری، سیویم پرچ، چهارم سده نات، پنجم چنپه، ششم کدم نات، هفتم کرمت، هشتم کوری. این تمام احوال بهرت مت شش راگ و سی راگنی چهل و هشت و پتر و چهل و هشت بهارجا یعنی پترها آنجا که با همه استاد آن کامل به این ضعیف‌العباد رسیده بود به تفصیل ارقام شد و احوال چهارمت دیوتا به تفصیل بیان کرده شد الغیب عندالله.

فائده دوازدهم در بیان سده و سالنگ و سنکیرن آنچه که راگ‌ها و راگنی‌ها در میان آن باشد مفصل ارقام می‌نماید این است:

سده و سالنگ و سنکیرن این هر سه قسم را علیحده علیحده نگاشته می‌شود تا ذهن‌نشین صاحبان این فن گردد. بعضی بر آن است که همه شش راگ که در مت‌ها مذکور است آن را سده می‌گویند و راگنی‌ها و پترها را سنکیرن این ضعیف‌العباد از اقوال استادان قدیم دستاویز نموده به تفصیل می‌نگارند. مقوله بعضی کسان چنان است. دو راگ با چهار راگ یا از راگنی‌های دیگر ملحق چیزی صورت بسته شود آن را نام یک راگنی مقرر کرده آن راگنی را سالنگ نام نهاده‌اند. قول بعضی اشخاص که همه شش راگ

مذکور را سنکیرن می‌گویند مگر راگ مالکوس و راگ دیپک که با دیگر ملحق است سده نام کرده یعنی بعضی این هردو راگ مذکور سنکیرن می‌دانند. بعضی بر آن‌اند که کان را سارنگ گوجری نث ملار توژی کوری این هم سده است و اعتقاد بعضی کسان این است که دیسکار و بیهاس، لت، دیوا، بلاول، میگه، سورٹھا، دهناسری کورا و سریراگ و دیپک بیک راگ کافی کدارا این تمام سالنگ‌اند باقی همه راگ و راگنی را سنکیرن می‌شمارند. الحال [۴۰] بیان سنکیرن و آن به‌دو وجه است؛ وجه اول سنکیرن آن است که با راگ یا راگنی آن قدر ملحق به‌راگ دیگر شود که هرگز به‌خیال نگذرد که دو راگ باهم شده ملحق‌اند دومی در صورت آنها پیدا نگردد. وجه دوم سنکیرن آن است که یک راگ با راگ دیگر ملحق کند یا سالم راگ یا نیمی از راگ یا حصه چهارم راگ یا حصه هشتم راگ یا فقط یک حرف راگ مثل راگنی پوریا در دهناسری ملحق باشد. در این علم قاعده کلی است که حرف اول راگ را به‌آخر حرف راگ می‌گیرند و حرف آخر راگ را در اول راگ می‌گیرند مانند راگنی پوریا در دهناسری است. خواه راگ باشد و راگنی. بعضی بر آن‌اند که هرچه در ابتدای راگ و راگنی رونماید آن را موافق راگ نام می‌نهند و نیز وجه دوم سنکیرن این است که نگاشته شود.

الحال سنکیرن راگ و راگنی‌ها را باهم اتفاق کرده می‌سرایند و نام می‌نهند مفصل بیان کرده می‌شود. باگیری پوریا مده مادهو ملحق کرده، سده نات نام کردند که آن را نث ملحق نموده، کهتر نات نام نهاده‌اند کداراوت ملحق کرده، کدارنات نام کرده‌اند. وهری ونت ملحق کرده، وهرنات نام نهاده‌اند. کامود و نث ملحق کرده، کامودنات نام نهاده‌اند و سارنگ ونث را ملحق کرده، سارنگ نات نام نهاده‌اند. ملهارونت را ملحق

کرده، ملهارنات نام کرده‌اند. کلیان ونث را اتفاق داده کلیان نات نام ساخته‌اند. کوکب و بلاول و پورپی و کدارا باهم ملحق نموده و جهن نات نام نهاده‌اند و سنکرا بهرن. دیده ناد و لنک دهن و بلاول را ملحق کرده، نث نراین نام نهاده‌اند.

و دهناسری و دهوا و کانها [کاسهرا] واهری و کدارا و سده و بده ناد را اتفاق داده کدم نات موسوم ساخته‌اند. بعضی در کدم نات به جای دهناسری باگیری می‌سرایند و بعضی در کدم نات و جای [۴۱] اهری را گنی اهرنات می‌آرند و قول به همه ساتره بر آن است که کدم نات را یلديو که به نام دیو می‌بود سراینده است و بکهار و پوریا و توڈی را ملحق نموده، راج نراین نث نام نهاده‌اند و گوئذ و بلال را ملحق کرده، کامود نام کرده‌اند و کامود و سده را ملحق کرده، سده کامود نام کرده‌اند. ایمن و کامود را ملحق کرده، کلیان کامود نام نهاده‌اند. بعضی این کلیان کامود را کلیان نیود موسوم ساخته‌اند و کدارا و کامود را ملحق کرده، کامود نام ساخته‌اند. بعضی بر آن‌اند که کدارا و سده کامود؛ این هر سه ملحق کرده، ساونت کامود نام کرده‌اند. بعضی می‌گویند وقتی که ساونت از کامود ملحق شود، آن را ساونت کامود می‌گویند و کھٹ و کامود را ملحق کرده، تلک کامود نام کرده و دهناسری و کانها را ملحق کرده، ماگیری نام کرده. پهردوست یعنی فرودست و کانها را ملحق کرده، شھانا نام کرده‌اند. ملهار و کانها را ملحق کرده، رانه نام کرده‌اند. دهولسری و ٹنک و منگلشٹک و کانها را ملحق کرده، پورنا نام کرده‌اند. تنک و کامود گوئذ را ملحق کرده، سده کلیان نام نهاده‌اند که آرا و ایمن و سده کلیان

را ملحق کرده، همیر^۱ نام نهاده‌اند و راگنی همیر را در ابتدای کوری ناتهِه نام شخصی بود، سراینده است. کدارا و بلاول و سده را ملحق کرده، ایمن نام کرده‌اند. کدارا و همیر را ملحق کرده، کهیم کلیان نام کرده‌اند. بعضی می‌گویند که کهیم کلیان از کانها آمیزش و سرستی و سده کلیان صورت می‌گردد. چیت سدی و سده و کلیان را ملحق کرده، منت کلیان نام کرده‌اند. تورمای و سنکرا بهرن و کدارا و مده ماد و سرستی را ملحق کرده، مالسری نام نهاده‌اند. دھول و بیراری و دیسکار را ملحق کرده، چت‌سری نام کرده‌اند و بلاول و چت‌سری را ملحق کرده، دھول سری نام نهاده‌اند و اسآوری و توڈی و شیام و بهلی و گندهار را ملحق کرده، کھٹ راگ نام نموده‌اند و از گندهار سورا شنک پیدا شد و بنگال و پنجم و بهیروی را ملحق کرده، گوجری نام کرده‌اند. [۴۲] و گوجری و اسآوری را ملحق کرده، گوٹد کلی نام نموده‌اند. راگنی گوٹد کلی اوّل کوری ناتهِه می‌سراینده و سورا شنک و دهناسری را ملحق کرده، کنبهاری نام کرده‌اند. راگنی کنبهاری را در ابتدا گنیش دیوتا سراینده است و ملهار و سده کلیان و مالسری را ملحق کرده، مده ماده نام نهاده‌اند. ونت نراین و سنکرا بهرن و سده را ملحق کرده، سرستی نام کرده‌اند و ماروا و ردرانی و جنتی و درکاد و دهناسری را ملحق کرده، رهش نام نموده‌اند. بهاری و کدارا را ملحق کرده، لنک دهن نام کرده‌اند. راگنی لنک دهن را در ابتدا هنونت دیوتا سراینده است. کنکری و رامکلی و گندهار و گوجری و پورپی را ملحق کرده، سلت الیه نام نموده‌اند. کداری و بلاول را ملحق کرده، سنکرا بهرن نام نموده‌اند. این سنکرا بهرن را مهادیو

۱. اصل: «حمیر» دارد؛ در همه جا از «همیر» اصلاح شده است.

سراینده است. سندهلاکی و اسآوری و دیوگری و بهیرون را ملحق کرده،
 گندهار نام نهاده‌اند. پورپی و شیام و کوری را ملحق کرده، فردومت نام
 نهاده‌اند و فردومت راجورت امیرخسرو علیه الرحمٰن سراینده‌اند. ماروا و
 دهول و دهناسری و کشپاری را ملحق کرده، پٹ منجری نام نهاده‌اند.
 سنکراپهرن و سده و ملار و کانها را ملحق کرده، دیوساکه نام مرسوم کرده.
 بلاول و کورسارنگ را ملحق کرده، بلاوی نام نهاده‌اند. بعضی به‌جای
 کورسارنگ فقط سارنگ شریک کرده، بلاوی نام نهاده‌اند. سوراشنک و کوری
 ملحق کرده، کامودنی نام نهاده‌اند. بعضی بر آن‌اند که کامودنی از سکهرائی و
 سورتھی ظهور می‌یابد. مارو و دهول و دهناسری و کدارا ملحق کرده، کھٹ
 نک نام نهاده‌اند. دیوگری و گوئد و پورپی را ملحق کرده، پاروتی نام نهاده‌اند.
 سده و مالسری و ملار را ملحق کرده، سهاوتی نام نهاده‌اند و کھٹ راگ و
 اسآوری و دیسی را ملحق کرده، گندهار نام نهاده‌اند و دیسکار و توڈی و
 تروهان را ملحق کرده، بیراری نام نهاده‌اند. کدارا و ماروا و سرستی را ملحق
 کرده، بهاگرا نام ساخته‌اند. دیسکار و چتسری و لت را ملحق کرده، [۴۳]
 لیلوتی نام نموده‌اند. ماروا و ترون و کوری را ملحق کرده، منوهر نام
 نموده‌اند و بعضی بر آن‌اند که ماروا و ترون و بهاری را ملحق کرده، منوهر
 نام نموده‌اند. سریراگ و کانها و بهیرون را ملحق کرده، تنک نام نموده‌اند.
 ملار و کدارا و سوها را ملحق کرده، ناک دهن نام نموده‌اند. کلیان و دیسکار
 و گوجری و شیام را ملحق کرده، بهیروی نام نموده‌اند و سنکراپهرن و اژانا و
 سورتھی را ملحق کرده، هنس منگل نام کرده‌اند. مالوا و سریراگ و منوهر
 ملحق کرده، راج هنس نام نموده‌اند. راج هنس با بهرت یعنی نارد سراینده

است و مالسری و سده و سریراگ و بهیم بلاسی و پیک را ملحق نموده، سری سموده نام ساخته‌اند. توژی و کث راگ را ملحق کرده، دیسی نام نموده‌اند. دهولسری و گوژد ملحق کرده، هنسی نام نموده‌اند. پورپی و سارنگ و سده ملحق کرده، دیوگری نام نهاده‌اند. دیوگری را دیوتا سراینده‌اند. والله اعلم بالصواب.

سریراگ و مالسری و سنکرا بهرن را ملحق کرده، کولا هل نام نهاده‌اند. بلاول و پورپی و کدارا و دیوگری و مادهورا ملحق کرده، کوکب نام نهاده‌اند. کنبهاری و مالسری و سرستی را ملحق کرده، دیواری نام نموده‌اند. لت و رامکلی را ملحق کرده، گوجری نام کرده [و] گوجری و رامکلی شیام و گندهار و منگلا را ملحق کرده، منگل نام نهاده‌اند. بعضی بر آن‌اند که به جای منگلاشک راگنی بهلی می‌سرایند. رامکلی و شیام و گندهار و گوجری را ملحق کرده، مال گوجری نام نهاده‌اند. سری رذن و رجنی کوری و بیراری را ملحق کرده، بچترا نام نهاده‌اند. دیسکار و کوری و پورپی را ملحق کرده، تردن نام نهاده‌اند. بعضی به جای پوری و لت و اشتمی را سرایند. نث نراین و اژانا و بلاولی و کانها مشتق می‌شود. در بعضی کلای کورایی نام کرده‌اند و بعضی سکهرایی نام نهاده‌اند. دیدس نرتنک و کوری را ملحق کرده، سریراگ نام نهاده و کوکب و پورپی و بلاول را ملحق کرده، کدار نام نهاده‌اند. [۴۴] لیلوتی و لت و پنچم و پوریا و بهیرون را ملحق کرده، هژدول نام ساخته‌اند. کلیان و کامود و ساونت و بسنت را ملحق نموده، میگه نام نهاده‌اند. دیوگری و نث و ملهار و سارنگ و بلاول را ملحق کرده، بسنت نام نهاده‌اند و سورتیه و لنک دهن و بلاول را ملحق کرده، سنکردن نام نهاده‌اند. هژدول و سده و

کانهرا و پورنی را ملحق کرده، بهیرون نام نهاده‌اند. دیسکار و بنگال و رامکلی و گوجری را ملحق کرده، بهل گوجری نام نهاده‌اند. بیراری و لت و سده و سارنگ و پنجم و بلاول را و بهیروین را ملحق کرده، ...^۱ نام کرده‌اند بعضی بر آن‌اند که سده و شیام را باهم نموده، بهیروین می‌سرایند. رامکلی و گوجری و دیسکار و بنگال و پنجم را ملحق کرده، بهیلی نام نهاده‌اند. بعضی به‌جای بنگال تنک رای سرایند. دیسی و بباس و پنجم را ملحق کرده، لت نام کرده‌اند و بعضی بر آن‌اند که دیوساکه در بنگالی و دهول و بباس را شامل کرده، لت سرایند. سده و ملهار و بلاول و نث نراین را ملحق کرده، مادهو نام کرده. کلیان و کدارا ملحق کرده، بلاول نام کرده‌اند. دهناسری و ماروا و کوژی و لت را ملحق کرده، بنگال نام کرده‌اند و بعضی سرایند که بیراری و گوئد و گوجری را ملحق نموده، بنگالی سرایند و بلاول و گوجری و اسآوری را ملحق کرده، بباس نام نهاده‌اند و لت و بسنت را ملحق کرده، پنجم نام کرده‌اند و بعضی بر آن‌اند که گندهار و منوهر و هئول ملحق کرده، پنجم نام کرده‌اند.^۲ مالسری و بلاول و بباس را ملحق کرده، سوهو نام کرده‌اند. بعضی به‌جای بباس، سده سرایند و بعضی ناگیسری سرایند. گوجری و پنجم و بهیروین و گندهار و بنگال را ملحق کرده، سورتیه نام نهاده‌اند. ساوری و گوجری و سورتیه را ملحق کرده، جیجوتی نام کرده‌اند. بر آن‌اند که [۴۵] جیجوتی و پنجم و کھٹ و ماروا و سارنگ و سادنی را باهم ملحق نموده، هئول نام کرده‌اند. ساوری و دهناسری و کھٹ

۱. اینجا کرم خوردگی دارد.

۲. اصل: «و بعضی بر آن‌اند که گندهار و منوهر و هئول ملحق کرده، پنجم نام کرده‌اند» تکراری دارد.

راگ را ملحق کرده، توڈی نام نموده‌اند. بعضی می‌گویند که از لت و دهناسری و هولسری توڈی پیدا می‌شود. مالسری و بلهار را ملحق کرده، کهادی نامیده‌اند. کوری و سورتیه را باهم ملحق نموده، تربچن موسوم ساخته‌اند. مالسری و لیلوتی و کوری و سارنگ را ملحق کرده، درکا نام کرده‌اند. پنجم و کامود و سده و نت و همیر را باهم ملحق نموده، مالوتی نام نهاده‌اند. کوری و پرچ و سورتیه را ملحق کرده، مارو نام نهاده‌اند و فردوست و دچهن را ملحق نموده، بکهار نام نهاده. ساونت و لت و پوریا ملحق کرده، جنتی نام کرده‌اند. مانوا و کورا را ملحق کرده، پوری نام نهاده‌اند. بعضی می‌گویند که از کوری و گوئڈ و دیوگری پورپی پیدا می‌شود. لتا و لیلوتی و وجنتی و پنجم را ملحق کرده، ردرانی نام نهاده‌اند. کدارا و کامود و نٹ و ماگیسری و گوئڈ و دهناسری و ملهار و بلاول را ملحق کرده، دیپک نام نهاده‌اند. باگیسری و گوئڈ و دهناسری و ملهار و بلاول را ملحق کرده، نٹ نام نهاده‌اند.

چتسری و کانہرا و کدارا و کلیان را ملحق کرده، منگلاشٹک نام نهاده‌اند بعضی می‌گویند که منگلاشٹک ارشنام و جیجونتی و سورتیه و دهلوسری و بلاول پیدا می‌شود. گوئڈ و کلیان را ملحق کرده، بهوپالی نام نهاده‌اند و سنکراہرن و کوری را ملحق کرده، بھڑی نام نهاده‌اند. مالوا و ایمن و سورتیه را ملحق کرده، سرہٹی نام نهاده‌اند. سارنگ و بلهار را ملحق کرده، ساونٹ نام نهاده‌اند. بهیرون و کوری و کدارا و دیوگری و گندهار و سندھو و دهناسری و کانہرا و اسآوری را ملحق کرده، راگیسری نام کرده‌اند. توڈی و کنہاری و پوریا را ملحق کرده، بچیا نام نهاده‌اند. توڈی و ببھاس و شہانا را [۴۶] ملحق

کرده، دهناجی نام نهاده‌اند. دهناسری و سرستی را ملحق کرده، کھٹ نام
 نهاده‌اند. موهار و سده را ملحق کرده، سرد بهیرون نام نهاده‌اند کانھرا و
 سرستی و کلیان را ملحق کرده، کھسیم نام نهاده‌اند. لت و پنچم و تلک و
 سوهار را ملحق کرده، سړیکھا نام نهاده‌اند. سارنگ و سورتهه و بلاول را
 ملحق کرده، ملار نام نهاده‌اند. بعضی بر آن‌اند که از نٹ و سارنگ و میگھ و
 پیدا می‌شود دیوگری و ملھار و نٹ را ملحق کرده، سارنگ نام نهاده‌اند بعضی
 می‌گویند که از ماروا و ملھار و سارنگ پیدا می‌شود و سارنگ و بهیرون و
 لت و پنچم را ملحق کرده، رت بلیه نام نهاده‌اند. کوری و نٹ و ترون را
 ملحق کرده، کورا نام نهاده‌اند. بلاول و کانھراونت و ملار را ملحق کرده،
 کلایر نام نهاده‌اند. مالسری رسده و ملھار را ملحق کرده، آستهه نام نهاده‌اند.
 سرستی و برج و سورتهه را ملحق کرده، دیسکار نام نهاده‌اند. و پنچم و لت
 و ببھاس و گوجری را ملحق کرده، کرنات نام نهاده‌اند. ماڑ و بهاگرا و نٹ را
 ملحق کرده، کادوتی نام کرده نهاده‌اند مارو و سنکرا بهرن را ملحق کرده،
 بهاری نام نهاده‌اند. سارنگ و سورتهه و بلاول و ملھار را ملحق کرده، مانجه
 نام نهاده‌اند. دساسری و مارو و گندهار را ملحق کرده، برج نام نهاده‌اند و
 بعضی بر آن‌اند که از ماورا و توڈی و اسآوری پرچ پیدا می‌شود منجری و
 مالسری و نٹ را ملحق کرده، ناٹ نام نهاده‌اند. گنکلی دوبس و توڈی و لت
 و اسآوری و دیسکار و گوجری را ملحق کرده، گنکلی نام نهاده‌اند. نراین و
 چتسری و سنکرا بهرن را ملحق کرده، ترپتی نام‌اند. دیوگری و پورپی و
 کوری و گوئڈ را ملحق کرده، ... مارو و کدارا چتسری و سریراگ را ملحق
 کرده، کھٹ نام نهاده‌اند. مادهو و نٹ نراین و ملھار و سده و همیر دیده ماورا

ملحق کرده، مدمتهن نام نهاده‌اند و استادان این فن [۴۷] و کاملان این هنر چنان بیان نموده‌اند که این راگنی مدمتهن راکش دیوتا سراینده است للت و بسنت و هژدول و دیسکار را ملحق کرده، کرم پنجم نام نهاده‌اند. پدهنس و سندهوی را ملحق کرده، شیورنی نام نهاده‌اند. اسآوری و اهری را ملحق کرده، سندهوی نام کرده‌اند. للت و کانها و دیوساک و سریراگ را ملحق کرده، بردا نام نهاده‌اند. للت و کانها سوهار ملحق کرده، کلایر نام کرده‌اند. دیپک و سرستی را ملحق کرده، ماوتی نام نهاده‌اند. دهناسری، و توڈی را ملحق کرده، جیتی نام نهاده‌اند کورا و سارنگ را ملحق کرده، کورسارنگ نام کرده‌اند. بعضی بر آن‌اند که از کوری و سارنگ کورسارنگ نام پیدا می‌شود. کوری و جیتی و کنهاوتی و چت‌سری و تنک و بیراری را ملحق کرده، کابیر نام نهاده‌اند. المّت الله آنچه از استادان قدیم احوال سنکیرن این همه راگ و راگنی و پتر و بهارجا و طوری که ملحق نموده، بیان کرده‌اند از کتب‌های معتبره با دانش این احقر رسیده بود مفصل ارقام نمود والله اعلام بالصّواب.

فائده دوازدهم مشتمل بر احوال دوازده مقام حضرت امیر خسرو قدّس سرّه. حضرت امیر خسرو قدّس الله سرّه از طرف خود دوازده مقام بنا کرده نام نهاده؛ اوّل مجیر، دویم سازگری، سیویم یمن، چهارم عشاق، پنجم موافق، ششم غنم، هفتم زیلف، هشتم فرغنه [فرغانه]، نهم سرپرده، دهم باخرز، یازدهم فرودست، دوازدهم صنم که این دوازده مقام از راگ‌ها و راگنی‌ها هندی ملحق‌اند. مفصل ارقام نمایم تا ذهن‌نشین خواص و عام گردد. اوّل مجیر، از غارا اخذ نموده؛ بعضی می‌گویند که از توڈی و عراق می‌شود و عراق مقام [موسیقی] فارسی است. [۴۸] دویم سازگری از آمیزش پوربی و کورا و گنکلی پیدا می‌شود و بعضی به‌جای پوربی ببهاس گفته‌اند. سیویم

یمن از هژدول استنباط کرده‌اند؛ بعضی می‌گویند که از آمیزش ایمن می‌شود. چهارم عشاق از آمیزش سارنگ و بسنت پیدا می‌شود. پنجم موافق که از توژی و مالسری و دوگاه حسینی پیدا می‌شود. ششم غنیم که قدری از پوربی فرق کرده‌اند. هفتم زلف که قدری در میان کھٹ راگ فرق کرده‌اند. هشتم فرغنه که از گنکلی و کوری مشق نموده. نهم سرپرده که از کورسانگ پیدا می‌شود. دهم باخرز که از دیسکار پیدا می‌شود. یازدهم فردوست از کانها و پوربی و کوری و شیانم پیدا می‌شود. دوازدهم صنم که از کلیان پیدا می‌شود این دوازده مقام امیرخسرو و قدس الله سرّه‌العزیز آنچه که به این احقر از روی سند رسیده بود مفصل بیان نمود. الغیب عندالله تعالی.

فایده سیزدهم که سلطان شرقی چیزی به‌طور راگ ساخته است در آن مشتمل است دوازده شیانم، چهار توژی. اوّل احوال دوازده شیانم می‌نگارند تا بفهم آید. اوّل کورشیانم، دویم بلهارشیانم، سیویم بهوپالی شیانم، چهارم کنهر شیانم، پنجم سوهو شیانم، ششم بسنت شیانم، هفتم بیراری شیانم، هفتم کردی شیانم، نهم گونڈ شیانم. این تمام راگنی‌ها را که مرقوم گردید با راگنی شیانم ملحق کرده، دوازده شیانم نام نهاده و چهار توژی بر این نمط است. اوّل چول پوژی توژی، دویم راما توژی، سیویم رسولی توژی، چهارم بهلمی توژی، پنجم توژی توژی.

اوّل چونکه از مالسری مشتق نموده. دویم راما توژی که از رامکلی و مالسری مشتق نموده‌اند. سیویم رسولی توژی که از کدار ملتانی و دهناسری اخذ کرده‌اند. چهارم بهلمی توژی که [۴۹] از ناگیسری اخذ نموده است. غرض پادشاه سلطان شرقی است. تمام دوازده شیانم و چهار توژی ساخته است.

فایده چهاردهم مشتمل بر احوال راگنی‌های شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی قدس الله سره. شیخ موصوف دو راگنی از طرف خود اختراع نموده. یکی ملتانی، دویم پوریا دهناسری. اوّل ملتانی دهناسری و توّی و مالسری این هر سه را ملحق کرده، ملتانی نام نهاده‌اند. دویم پوریا دهناسری در میان نایکی دهناسری و پوریا داخل کرده، پوریا دهناسری نام نهاده‌اند و راگنی شیخ موصوف به این طور است.

فایده پانزدهم مشتمل بر راگنی‌هایی نایک بخشو نایک مذکور سه راگنی از طرف خود اختراع نموده. اوّل بهادری توّی، دویم نایکی، سیوم نایکی کلیان، چهارم توّی دیسکار را آمیز کرده بهادری توّی نام نهاده و آن را که به نام سلطان بهادر گجراتی موسوم نمود. دویم در میان کانها و شیام و کهماج آمیز کرده، نایکی نام نهاده. سیوم کانها و کلیان را آمیز کرده، نایکی کلیان نام کرد. غرض سه راگنی نایک بخشو این است.

فایده شانزدهم مشتمل بر دو راگنی میان تان سین عرف شیخ حسین مغفور اللهم اغفر و اسکنه. شیخ حسین مذکور دو راگنی از طرف خود ساخته؛ یکی درباری کانها، دویم جوگیا اسآوری. اوّل در میان کانها ملهار آمیز کرده، درباری کانها نام نهاده. دویم در میان اسآوری دیو گندهار را آمیز نموده. جوگیا اسآوری نام کرد. غرض این دو راگنی از میان موصوف است.

فایده هفدهم مشتمل بر دوازده مقام فارسی که مغنیان ولایت و بعضی مغل‌های سرایند آنهم بر این نمط است. اوّل مقام رهاوی، دویم [۵۰] مقام حسینی، سیوم مقام راست، چهارم مقام حجاز، پنجم مقام بزرگ، ششم مقام کوچک، هفتم مقام عراق، هشتم اصفهان، نهم مقام نوا، دهم مقام عشاق، یازدهم مقام زنگوله، دوازدهم مقام نوسلک.

فایده سرایندن مقام‌های ولایت به‌این طور که این مقام را دو شعبه مقرر است؛ شعبه به‌طور راگنی می‌شود و ترکیب برخواستن شعبه این است.

شعبه اول از بسنت برخواستن تابه بلند است که آن را نشید می‌گویند، شعبه دوم از بلندی به‌پایین آمدن، غرض این قدر هریک مقام را دو شعبه مقرر است. به‌این طور اول مقام دهاؤکی دو شعبه دارد؛ شعبه اول نوروز عرب که آن شش سُر می‌دارد. شعبه دوم نوروز عجم آنهم شش سُر می‌دارد. دوم مقام حسینی آنهم دو شعبه می‌دارد؛ شعبه اول دوگاه و آن را دو سُر است، شعبه دوم مجرو آن هشت سُر می‌دارد. سیویم مقام راست او را نیز دو شعبه است؛ شعبه اول مرفع و آن را هشت سُر است. شعبه دوم پنجگاه که پنج سُر می‌دارد. چهارم مقام حجاز آن با دو شعبه راست؛ شعبه اول سه گاه که آن سه سُر می‌دارد. شعبه دوم حصار و آن هشت سُر می‌دارد. پنجم مقام بزرگ و آن را دو شعبه است؛ شعبه اول جایون و آن را چهار سُر است. شعبه دوم نهضت و آن را هشت سُر است. ششم مقام کوچکه و آن دو شعبه می‌دارد. شعبه اول ركب و آن سه سُر می‌دارد. شعبه دوم تباری و آن پنج سُر می‌دارد. هفتم مقام عراق است و آن دو شعبه می‌دارد؛ شعبه اول رین محالف و آن را نیز روئی عراق می‌گویند، پنج سُر است. شعبه دوم مغلوب و آن با هشت سُر است. هشتم مقام اصفهان و آن را هم دو شعبه است؛ شعبه اول نریر با پنج سُر است، شعبه دوم نیشاپور و آن را هم شش سُر است. نهم مقام نوا دو شعبه می‌دارد؛ شعبه اول نوروز حارا و آن با پنج سُر است. شعبه دوم ماوراءالنهر [۵۱] و آن شش سُر است. دهم مقام عشاق و آن دو شعبه دارد؛ شعبه اول زایل و آن سه سُر می‌دارد، شعبه دوم اوج و آن هشت سُر می‌دارد. یازدهم مقام زنگوله و آن دو شعبه می‌دارد؛ شعبه اول چهارگاه با چهار سُر

است، شعبه دویم پنجگاه با پنج سُر است. دوازدهم مقام بوسلک دو شعبه دارد؛ شعبه اول عشر که با ده سُر است، شعبه دویم صبا و آن با پنج سُر است. غرض دوازده مقام و بیست و چهار شعبه به این طور است. الحال احوال گوشه‌ها ارقام می‌نمایم تا مفهوم این خواص و عوام گردد. معنی گوشه این است به معنی سُر یعنی فرزند هریک مقام چهار گوشه می‌دارد؛ به حساب شمار چهل و هشت گوشه شد لیکن سی گوشه در اینجا ارقام می‌نمایم باقی هجده گوشه به این احقرالعباد رسید. اول بهار نشاط، دویم غریب، سیویم سوارا، چهارم غمزه، پنجم بیات ترک، ششم سرفراز، هفتم بسته نکار، هشتم بیات کردانیه، نهم نهاوندک، دهم صفا، یازدهم دلیر، دوازدهم اوج کمال، سیزدهم نگار، چهاردهم وصال، پانزدهم شهری، شانزدهم غیران، هفدهم غزال، هجدهم طرب‌انگیز، نوزدهم بحرکمال، بیستم اصلی، بیست و یکم اعتدال، بیست و دویم گلستان، بیست و سیویم سریرکر، بیست و چهارم حیران، بیست و پنجم جمالی، بیست و ششم روح‌افزا، بیست و هفتم حیرت، بیست و هشتم معتدل، بیست و نهم معنوی، سیام پهلوی. سی گوشه مذکور به این طور است؛ الحال بیان شش سُر در مقام فارسی می‌شود. این طور است اول سر سلک که از بسنت اصفهانی و از بلندی زنگوله بلند می‌شود و آن پانزده سُر می‌دارد. دویم کردانیه که از نشیب عشاق و از بلندی راست، پیدا می‌شود و آن سه سُر می‌دارد. سیویم نوروز که در نشیب بوسلیک و در بلندی بر حسینی می‌ایستد و آن چهار سُر می‌دارد. چهارم کوست که در بسنت از مجاز دور بلندی بر حسینی می‌ایستد و آن چهار سر می‌دارد. پنجم ماده [۵۲] که در نشیب کوچک و در بلندی بر افراق می‌ایستد و آن پنج سُر می‌دارد. ششم شهر از نشیب بزرگ و در بلندی بر رهادی می‌ایستد و آن شش سُر

می‌دارد. غرض شش سرهای مقام فارسی این است. الحال تال فارسی است یعنی بحر که جمله بحر هفده‌اند؛ اول بحر مخمس، دویم بحر ترک، سیویم بحر دولک، چهارم بحر دور، پنجم بحر ثقیل، ششم بحر حقیقت، هفتم بحر چهارچوب، هشتم بحر درافشان، نهم بحر مابتن، دهم بحر ضرب‌الفتح، یازدهم بحر فاخته، دوازدهم بحر صغیر، سیزدهم بحر یم ثقیل، چهاردهم بحر ازفر، پانزدهم بحر رصد، شانزدهم بحر رمل، هفدهم بحر خجستر. غرض این هفده بحر یعنی هفده تال فارسی به این طور است.

الحال پیدایش مقام‌ها مذکور می‌شود بر این آیین اول وقتی که حضرت آدم^(ع) از جنت بیرون آمد. حضرت جبرئیل نزد آدم آمد و گفت یا آدم که از جنت بیرون زد. در صدای جبرئیل مقام راست پیدا شد. دویم در وقت طوفان حضرت نوح پیغمبر علیه‌السلام مقام عشاق می‌سرایندند. سیویم حضرت داوود الحال مقام حجاز می‌سرایندند. چهارم حضرت ایوب در وقت ایدای امراض رقت در مقام عراق می‌کردند. پنجم حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف در مقام حسینی توجه می‌کردند. غرض این قدر که مقام‌ها شنیده بود، ارقام نمود. والله اعلم بالصواب. الحال وقت سرایندن دوازده مقام فارسی به این طور است. به وقت صبح، رهاوی بعد دو چار گه‌ری حسینی به وقت یکپاس روز برآمده. عراق به وقت دوپاس. راست به وقت سه پاس روز. بوسلیک و گرجک به وقت شام. عشاق و زنگوله به وقت یکپاس شب گذشته. حجاز به وقت نصف شب مرزک و نوا. غرض وقت‌های سرایندن مقام‌های فارسی این است. الحال آمیزش دوازده مقام فارسی با راگ هندی ارقام می‌نمایم. رکبت و غزال مقام فارسی [۵۳] از سر کھٹ راگ هندی آمیزش می‌دارد و بیات از سر دهناسری است و حسینی، دودکاه و نوروز

عجم از سُر کافی اتصال دارد و سه کاه و نوا و نیشاپورک و نهاوندک از سُر سارنک اتّفاق دارد و چهارگاه و بسته نگار و رنکوله و مغلوب از سُر توّذی متّفق است و زایل و مخالف از سُر پورپی ملحق است و عشاق و عراق و اوج از سر گنکلی است. بیان آمیزش مقام فارسی و راگ هندی به این طور است. الحمدلله از افضال و عنایات این همه معصومین صلواة الله و سلامته علیهم اجمعین.

آنچه احوال راگ آدهیای یعنی باب راگ بود مفصّل ارقام نمود. بابِ اوّل تال آدهیای یعنی باب تال اصل تال این است که در قول هنود آن مهادیو تام دیوتا مشهور است و زن او پارتی هردو به اتّفاق رقص می کردند آن را ماند و لاس نام نهاده اند. نام رقص مهادیوتان داشت. سُر حرف ما را گرفته و تام رقص پارتی لاس است سر حرف آن لام است ما و لا را اتّفاق داده تال نام نهادند احوال تال به این طور است. غرض ترکیب ساختن تال که از مهادیو است، بیان می شود. لگه و گر و بهت ورت و لگه برام ورت برام و اندرت برام از کان تال مذکور این است از بسیار درازی عبارت اختصار نمود تا طوالت کلام نگردد موقوف و مختصر را سها کرد. الحال بیان تال گرم گفته می شود کم و زیاد نشود و انداز به موجب لگه ذکر باشد آن را تال گرم می گویند. الحال بیان مان، مان بر چهار قسم است؛ یکی سم، دویم بُسم، سیویم انیست، چهارم اناکها. اوّل سُم مان سم آن باشد که پای رقص کننده و حرف شعرا یعنی استاد رقص باشد و منجیره و مردنگ این هنر چهار با یک سم باشد، آن را سُم می گویند و بُسم آن باشد که تال از سم کم و زیاده باشد آن را بسم می گویند و انیست این باشد [۵۴] که حرف مان از پیش از مان نیفتد آن را انیست می گویند و اناکها آن باشد که اوّل مان پیش نه افتد

بر مان بیفتد بعده درف آن را اناکهاٹ می‌گویند. طور دویم بر انیست و اناکهاٹ این است که هر جا که بسیار تان نوادری آید آن را انیست می‌گویند و اناکهاٹ آن باشد که در میان سُر نوادرات باشد آن را اناکهاٹ می‌گویند. اچار آن را می‌گویند که جایی که تال برخاسته می‌شود و اوکھٹ آن را می‌گویند که جایی که از دهن تت تهتی آغاز باشد، احوال تال مفصل نگاشته شد.

باب چهارم نرت آدهیای یعنی بابِ رقص بر چهار قسم می‌شود، بیان مفصل ذکر کرده شود. رقص بر چهار قسم می‌شود؛ اوّل تائٹ، دویم لاس، سیویم چین، چهارم سرهنگ. ترکیب‌های رقص این چهار قسم بسیار است از باعث درازی عبارت مفصل نگاشته نشده الا قدری نرت انک می‌نگارم ترکیب اری انک اوّل طور رقص او آن است که از زمین برخواسته در میان محرف شده، مان را ادا کرده باز بر زمین بیاید آن را آری انک می‌گویند. دویم سبب انک و آن باشد که هاوبهاؤ و بعضی ناز و عشوه در میان رقص آنه ادای نرم باشد. سیویم ارپ انک آن باشد که در میان رقص جسم را بجنباند آن را ارپ ترپ می‌گویند. چهارم سرمدرآ آن باشد که رقص‌کننده چنان رقص کند که دل را خوش آید آن را سرمدرآ می‌گویند. پنجم لاک انک آن باشد که در یک ترکیب برآمده دیگر ترکیب رقص داخل کند آن را لاک می‌گویند. ششم درٹ انک آن باشد که بسیار جلدی در میان رقص بکند جسم را سک ندارد آن را دات می‌گویند. هفتم وهلانک انک آن باشد که به وقت رقص از زمین جرٹ [جست] کردن و باز به پستی بر زمین آمدن آن را وهلانک می‌گویند. هشتم انک بهم آن را می‌گویند که جای رقص باشد [۵۵] نهم جهنکا بر آن باشد که از روی خود پارچه را دور کند آن را جهنکا می‌گویند. دهم استت

آن باشد که بر جهنکا از رو پارچه را وا کرده در میان دست گل گرفته نشسته تعریف دیوتا کرده باز ایستاده می‌شود آن را استت می‌گویند یازدهم پٹ منجری آن باشد که وقت برخواستن اتمام اسنت گلها که در دست آن را بر انک بهم به‌افشانند آن را پٹ منجری می‌گویند.

دوازدهم پرملو آن باشد که در میان سرایندن راگ رقص کند آن را پرملو می‌گویند. سیزدهم سنکیت آن باشد که مع راگ رقص کند آن را سنگیت می‌گویند.

چهاردهم بیان ساز. ساز بر چهار قسم است؛ اوّل تت، دویم وتت، سیویم گهن، چهارم سکهر تت آن را می‌گویند که ساز که از قسم تار باشد آن را تت می‌گویند وتت آن باشد که ساز از چرم باشد آن را تت می‌گویند و کهن آن باشد که ساز به‌چوب می‌نوازند آن را کهن می‌گویند سکهر آن باشد که ساز مثل شهنایی و بانسری و مانند آن باشد احوال سازها به‌این قسم است. والله اعلم بالصّواب. خاتمه.

الحمد لله که از عنایات بی‌غایات او سبحانه جلّ شأنه بر حال این نیازمند چنان مبذول است که اگر همه تن چون شأنه زبان گردد سر را از شکر او نتوانم ادا نمود و المنة الله که توفیقات بی‌نهایت حیات امیرالمؤمنین و ائمة معصومین صلوات الله علیهم اجمعین به‌نسبت این مستمند چنان مصروف است که اگر هر سر موی من زبان خامه شود، حرفی از آن نمی‌توانم فرمود:

اگر هر موی من گردد زبانی ز تو رانم ز هر رگ داستانی
نیارم گوهر شکر تو سفتن سر موی ز احسان تو گفتن

اگرچه این ذره بی‌مقدار را آن تاب و توان نیست که شرح به‌مساطت فروغ خورشید این علم را به‌میدان ظهور آورده خود را مشرقه آن معنی او

نماید وزیری در این [۵۶] و این کم بضاعت بی استطاعت راکی طاقت و یارا که آب و تاب جواهر زواهر این را به محل بیان آورده خود را در سلک جوهریان منسلک گرداند، بلکه چه هوش و کوشش که به دریافت به جای آن پردازد و چه عقل و فکر که در این میدان شکل به رسای بر درر نماید. فرد:

این راه دراز و سخت دشوار جز عجز نمی توانم قدم زد

لیکن موافق الارشاد کراست بنیاد نواب صاحب والا مناقب خورشید منزلت بهرام صولت عطارد فطرت کیوان رفعت افلاطون شیم خاتم کریم ابر نوال دریا خصال ثواب چشم افلاک جهنم مفرالله که ممدوح نیست خداوند سلامت دار و آتش راز فصل خود که او رای سزد احکام رانی و قدردانی سریر سایه انصاف آوردم خلق الله یقین دلربا شده پیشک وزیر ظل سبحانی کریم و بلال الطاف فرماد سنجی مرکز ندیده در جهان چشم فلک او را کسی ثانی الهی قایم و دایم همیشه میر عالم نصیب دشمنانش ساز سرگردانی و حیرانی معهَذَا تأکید... بات و آخر از به نهایت بی بی صاحبه معزه موصوفه ادام الله دولت ها سرفراز خطاب «مه لقا بی بی»، توان گفتن چرا در او مهیا شد. کمالات فراوان است حسین و عالم و کامل معانی و آن هر علمی به زیر چرخ گردون از کمابیش شور و افغان است این نیازمند درگاه بی نیاز حدیث «الامر فوق الادب» را کاربند شده آنچه که چهار باب یعنی چهار ادهیای نور، هفت باب یعنی سبت ادهیای که لازمه اصول و ارکان سراییدن راگ بود از استادان کامل و کتب های متداوله هندی و فارسی راگ برآورده ارقام نمود باقی سه باب یعنی تین ادهیای را از باعث درازی عبارت معطل گذاشت چرا به کار سرود نمی آیند اگر از نظر فیض مطهر بگذرد زهی عز و شرف است. بیت:

پادشاهان که نکته سخنانند مرد مداح را برنجانند

الهی من سیه‌کار بسیار جرایم ناملایم سر برکشیده از عنایات خود دور
مگردان الهی بنده ضعیفام توانیی ارزانی دارد تا به هر جزوی در خواص و
عام حاصل [۵۷] آید و نامه امحال مرا سیاه مدار تا در چشم همچنان روشن
به‌وادی اطهر گردد. الهی احقرآم و بیچاره‌ام چاره‌سازی حواله تست و کار
قدرت تو. الهی از کرم ما را بخشائی که هستی تو مراحم رحم فرمائی. آمین،
رب العالمین.

وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

در سنه ۱۲۲۳ خاتمه گردید بتاریخ یازدهم^۱ العالی سنه ۱۳۳۰
تمت تمام شد.

نوشته بماند سیاه بر سفید نویسنده را نیست فردا امید
هر که خواند دعای طمع دارد زانکه من بنده گنه‌گرم

۱. در نسخه اساس کتابخانه نسخ خطی شرقی مدراس (چینئی) تامل نادو، به صورت زیر ثبت است:

F81: این کتاب «راگ درشن» از پوتھی‌های هندوی برآورده در فارسی نوشته آمده بتاریخ ۱۱ یازدهم شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۲۹ هجری به پاس روز بسرآمده بود تمام شد و کار من نظام شد. فقط.

اما روی ورق قبلی مرقوم است که: بتاریخ ۱۱ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۳۰ هجری تمام شد. تم. تم.

*

از همین نسخه تحت شماره ۵۱۵، نسخه دیگر تحت شماره ۱۰۲۴ استنساخ در تاریخ چهاردهم اکتبر الی یکم نوامبر ۱۹۵۲ م به عمل آمد. همین نسخه دوم با کمک متن اصلی در صفحات بالا برای کمک پژوهشگران بقید قلم آورده تا کارهای لازم به عمل آید.

رساله موسیقی مست محمدشاهی

بقلم

محمد شاه ابن مولوی محمد یوسف

از اخلاف مخدوم جهانیان جهانگشت

[۱] رَبِّ يَسِّرْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ تَمِّم بِالْخَيْرِ

افتتاح کلام بنام مالک شکر جاودانی که بامر نافذ ازلی به نغمه کن از سرحد عدم به دارالملک وجود متوجه ساخت و صور اعیان ممکنات را خود به خود به دستکاری استادی و منشور خلافت کبری به نام آدم خاکی مرقوم رقم عنایت گردانیده و تخت عالی در سرای سینه بفراش ایمان و سکینه آراسته و پیراسته گشت و هنگام جلوس سلطانی برین تخت عالی ارکان به نغمه آید که حقایق آسما و صفت لم یزلی و دقایق موسیقی علمی و عملی تحصیل نماید و درود بی حد باد بر کامل خاتم رسل که به حسب نشاء قدس اوست و بر آل و اصحاب او که حماه ملت بیضا و سلوک طریقت به وصال رسانیدن به نفوس صور اسما اشباع ساخته تا قیامت باشند شریفش معلّم خلقت عبارت کائنات را معلوم گردانید چنانچه در کتب های این فن مسطور است که چند گاه قالب حضرت آدم علیه السلام افتاده بود و روح کسل به قالب نمی کرد ایزد تعالی ملکی امر فرمود که در قالب آدم درآید و به آواز نغمه دل... بخواند که ادخلو الروح فی جسد آدم طوعاً و کرهاً یخرج و نفخت من روحی فعقول... «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا إِبْلِيسَ» وایدناه بروح القدس یعنی بی ماده و چون روح این [اب]... در قالب آید تا دریابد که این چه

ندا است حکم حضرت ربّ العزت رسید که همانجا ساکن باش که تختگاه حضرت جلّ شأنه است در این صورت ظاهر شد که منشا و ایجاد نوع انسان نغمه است... جان بود چنانچه در این مقدمه نیز حدیث شریف است السّماع معراج اولیاء مخصوصه علی نفسه حدیث دیگر عن عائشه رضی الله عنهما قالت الرّسول الله صلّی الله علیه و آله و اصحاب و سلّم امرأه الانصاریه انّی نذرت ان اضرب بین یدک بالدف فقال رسول الله ان کنت نذرت فاضربی فضربت و غنت بین رسول الله. شعر:

طلع البدر علینا من سنّیات الوداعی

و حب الشکر علینا ما داعی الدواعی

اگر غنا درست نبودی و معصیت بودی نذر چرا درست شدی حدیث لانذر فی معصیه الله رواه ابن ماجه و النسئ و هکذا فی البخاری و السّماع فی اوقات السّرور تهیجاله مباح ان کان ذلک السّرور مباحاً کالغناء فی ایام العید و فی العرس و فی الوقت قدوم الغایب و وقت الولیمه و العقیقه و عند ولاده الولد و عند ختانه و عند حفظ القرآن کذا فی مختصر الاحیاء ناقلاً عن الاصول و السّماع قد یكون حراماً محضاً و قد یكون مکروهاً و قد یكون مباحاً و قد یكون مسند و باو اما حراماً محصناً فهو اکثر الناس من البیان و ممن غلب علیه شهوت الدنیا فلا یحرک السّماع منهم و اما المکروه لمن لا ینظر علی صوره المخلوقین ولكن یتخذه... اکثر الاوقات علی سبیل التلذذ فی الله بالله من الله و اما المباح فهو لمن لاحظ لا بصورت الحسن حدیث ان الله خلق آدم علی صورته اما المندوب لمن غلب جهاد فی سبیل الله من لا یحرک السّماع... محمودة قال ابوطالب مکّی فی السّماع حلال و حرام و شبهة فمن

سمعه بنفس مشاهده شهوة فهو حرام و من سمعه تقواه على صفة مباح و ممن سمعه من جار بندگان شبهة [۲] لدخول اللهو فيه هو الصحيح كذا في مطالب المومنين فلا عن عن الصاوى حجه وهكذا في جواهر لا... والاستماع التغنى وحده لدفع الوحشة عن نفسه فلا بأس به و به اخذ شمش الديمة السرخسى كذا في المحيط وهكذا في فتاوى عالمگیری اگر کسی بگوید که غنا کراهیت تنزیهی بود نه تحریمی و اجتناب ابن عمر رضی الله عنه از کمال تقوی و ورع بود و الا نافع را نیز از آن منع می کرد و کلام در این تمام دراز است که در محلّهای دیگر به طریق فقها و محدّثین و هم به طریق مشایخ طریقت سخن کرده ایم محدّثین می گویند که هیچ حدیثی در تحریم غنا صحیح نشده است و مشایخ می گویند آنچه نهی در مقام نهی واقع شده مراد آن مقرون بلهو و لعب است و فقها در این باب تشدید بلیغ دارند رواه ابوداؤد کذا فی شرح المشکوة حضرت آدم علیه السلام در آهنگ راست ربنا ظلمنا گفتی و حضرت موسی علیه السلام در آهنگ عراق افغان کردی و حضرت یونس علیه السلام در آهنگ کوچک عجز نمودی و حضرت داؤد علیه السلام در آهنگ حسینی زیور خواندی و حضرت ابراهیم علیه السلام در آهنگ حجاز فریاد کردی و حضرت اسمعیل علیه السلام در آهنگ رهاوی گریستی حضرت یعقوب علیه السلام در آهنگ عُشّاق گریه و فغان برآوردی و این هفت مقام جاری بود بدین طور راست و عراق و کوچک و حسینی و حجاز و رهاوی و عُشّاق باید دانست که حکیم بقراط در فن موسیقی ماهر بود آن را به دوازده مقام موافق دوازده بروج افلاک بدین تفصیل گرفته است... و حجاز از ثور و صفهان از جوره و عراق از سرطان و حسینی از اسد و عُشّاق از سنبله و لو... میزان و بوسلیک از عقرب و بزرگ از قوس و

زنگوله از جدی و رهاوی از دلو و کوچک حوت چنانچه حکما اکثر در رساله‌های^۱ علم موسیقی از قاعده عربی نوشته‌اند و بدون استاد کامل در فهم... [۲ب] از این سبب رساله قریب الفهم محمد شاه ابن مولوی محمد یوسف ابن شاه عبدالقادر ابن شیر علی لاهوری از اولاد مخدوم جهانیان گشت نوشته شده و این را نام رساله مست محمدشاهی نهاده شد بعون الله تعالی و دوازده مقام اخذ کرده‌اند و استاد حسین اختیار کرده مضاعف بنمود. تال و سُر و سم یکی در بلندی و یکی در پستی موافق ساعت شبانه [و] روزانه بیست و چهار مقام بدین تفصیل یک‌گاه دو‌گاه سه‌گاه چهارگاه پنج‌گاه یعنی پنج تال و علم موسیقی دریا ایست معراج که به‌نهایت او غواص فکر نتواند رسید بدانکه این علم جای نگیرد مگر در طبع سلیم چون قایل درین علم شد، لایق جمیع علوم بر کلیات و جزیات تواند بود که استخراج مقامات تعلق حکمای ولایت دارد بدانکه راگها که تعلق به‌کواکب دارد چنانچه حکیم ارسطو به‌یاد راگ و راگنی و هفت سُر و غیره در هند بدین‌طور اخذ کرده، صحیح است که شش راگ مشهور و یک راگ علیحده که آن را بسیار می‌خوانند هفت راگ را از هفت کواکب سیاره برآورده شد بدین تفصیل اول بهرون راگ تعلق به‌زهرة دارد به‌رنگ سفیدی روشن ده پوتر است و ده بهارج، دوم راگ مالکوس تعلق به‌قمر دارد به‌رنگ سبزی که به‌سفیدی زند به‌اندک زردی و از روی تحقیق ضدی است و ده پوتر و ده بهارج دارد، سیوم راگ هژدول که تعلق عطارد دارد ممتنع به‌رنگ ملون و از روی تحقیق بسته ده پوتر و ده بهارج دارد، چهارم راگ میگه تعلق به‌زحل دارد به‌رنگ

سیاه ده پوتر و ده بهارج است، پنجم راگ سری تعلق به مشتری دارد به رنگ سفیدی که اندک سبزی با زردی... رنگ یعنی رنگ شفقی ده پوتر و ده بهارج دارد، ششم راگ دیپک تعلق به آفتاب دارد به رنگ نارنجی رسیدن ده پوتر و ده بهارج دارد، هفتم راگ سنهدورا تعلق به مریخ دارد [۳] به رنگ سرخی کمال که به سیاهی زند و راگنی این که به دل‌های مردمان جوش می‌زند و خوشان‌ریزی می‌شود و هفت سُر بدین طریق گرفته‌اند به این‌طور کهرج رکهب کندهار مدهم، پنجم دهیوت نکهاد کهرج به آواز طاؤوس رکهب به آواز جاترک گندهار یعنی به آواز گاؤ مدهم به آواز کلنگ پنجم به آواز کویل دهیوت به آواز اسپ نکهاد یعنی حمیر به آواز کهرج یعنی گده و بعضی حکما در بیان مزامیر و سارنگ و طنبور و ستار و چکاره و سرود و قانون و سرنا و منجیره و مردنک و غیره‌ها نام نهاده‌اند چنانچه به‌لیناس و جالینوس چنین نوشته‌اند که بوزینه بود از شاخ به شاخ می‌رفت ناگاه شکم آواز تیر شاخ بدرید و روده‌های او در میان هردو شاخ بماند و بعد از زمانی روده او خشک شد و بعد باد بدو رسید و از وی آواز خوش دل‌آویز برآمد آن روده را فرود آوردن در چوبی را خم دادند و آن روده بر او بستند آواز بهتر از آن دادن گرفت و چکاره نام نهاده شد و بعد از آن حکما تار ابریشمی و آهنی موافق فهم خود مزید کردند و حکیم بوعلی سینا نام او شیخ‌الرئیس نوشتند و به‌چهارده علوم ماهر بود که عالم^۱ علوم و عامل آن باشد که اگر الحان باشد به‌استعداد او خود مثل الغوزه و قرنائی و بانسری و طبله و غیره ایجاد کرد^۲ به‌آنکه قوالان و غیره که موجد خیال‌اند به‌دور شاه تغلق نایک گوپال از دکهن

۱. اصل: عالم و (و/واو خط خورده).

۲. اصل: کردن (خ/نون خط خورده).

به هندوستان رفته مقابله از تمام نغمه سازان نموده غالب آمد من بعید جمیع
 نغمه ساز به خدمت امیر خسرو قدس سره عرض نمودند که نایک مذکور
 روبه روی شاه تغلق... کسببیاں غالب آمد از این سبب به خدمت شریف برای
 التماس حاضر شده اند بعد چند روز حضرت موصوف در پس پرده نایک
 مذکور را شنیدند و مطابق کتب قول و قوالانه و سهیله ساختند و موافق بر...
 و ترانه و تلانه نمودند و عوض جهند و خیال و ٹپ و غزل و ریخته و رباعی
 طرح نمودند نایک چون... [۳ب] شنیده استفسار نمود که طور نایکی چه
 نام دارد فرمودند که این ربط قوال است چنانچه سر رشته قوالان از آن روز
 جاری شد پانصد و سه هجری صلی الله علیه و آله و سلم و بانی خیال چهار
 استادان مکمل بودند اول کبیر، دوم راجه اندر سنگ، سیوم شیخ چاند، چهارم
 سلطان شرقی شاهی بود که در امورات سلطنت بیشتر میل طبیعت به طرف
 علم موسیقی می داشت بلکه در این فن کامل بود که اکثر خیال مشهور و
 معروف اند و در دور سنه الف و مائین در ملک دکهن شهره داشت که علم
 موسیقی و عقاید سرگم و غیره اخذ کردند^۱ اگر کسی خواهد بیاموز و
 بدین طور بخواند که آن را سرگم گویند الفاظ سرگم که استادان این فن طرح
 نموده اند این است: سا ری گه مه په ده نی سا سا نی ده په مه گه ری سا
 ساری گه ری گه مه په مه په ده نی دهانی سا سانی ده نی ده په ده
 په مه په مه گه ری گه ری سا ساری گه ری گه ری مه مگه مگه په
 مپه مپه ده پده نی دهانی دهانی سا سانی ده نی ده په ده په
 ده په مه په مه په مه گه مگه مگه ری گه ری سا و : اوزان همه نایکی این

۱. اصل: کردن (ننون خط خورده و بالای آن «ند» نوشته.

الفاظات و تقطیع برمی آید بدین تفصیل کتب دھو اما تا پربند ترو ٹھ یکد چو
 کہہ منتر بهاو پت ترانہ قول قلبانہ سوهیلہ سوای کتب و دھرپد تلانہ بها را تا
 تنہ درنا تانا دیم دیم تانا، تانا دانی اودانی اودانی دیم دیم تانا درنا تنہ نہ دیم
 تا ما ناہی بجابات سنہی کہ اگر مانی تویت مانی مین ڈوب آگ مین جل کر
 مرو پر ایک عاشق نہ ہویکا رکھی کھاهون سب سیتی خیال فایدہ در بیان
 دانستن علم موسیقی و شناختن کمال بشری حکما چنین نوشته اند کہ دو
 خصلت مرد می باید تا در علم موسیقی قدری دیوتی سندر سنگار می باید اول
 آنکہ مرد صاحب جمال می باید، [۴] دوم با حسن خلق باشد، سیوم آنکہ
 نویسندہ باشد، چهارم آنکہ صلاح دست باشد، پنجم آنکہ شناور باشد، ششم
 آنکہ او با حلاوت تال و سُر و سم باشد، ہفتم آنکہ سیخی باشد، ہشتم آنکہ
 ذکاوت ذہن باشد، نهم آنکہ در شرب اقداح غالب و مفرط نباشد، دهم آنکہ
 متصف باشد در عشق غنا بدل بدانکہ در بیان بیست سُر و دانستن قباحت ہر
 سُر و غیرہ بدین طور بیست سُر تین گرام اکیس مورچہن بائیس سُر ت
 سادہن گاوین گت پرمان اوڈب و سُر سمپورن تنکی میوری دیساوری تان گہ
 ری نری گیری جابری نہووی نادکی سده سنکیرن تب سم بالی بیادی بوبادی
 شئون رنگ مجادی پانی نی الپ مین کر اڑچھنی اتیت انا کھات بسمین بیستن
 اوننچاس کوٹھ تان بیخ ہوت ادا رنگ سدا رنگ^۱ گاوی وہ بین جب بادی تب
 گائی سناوی کہ مشہوراند مراد اینکہ اصل انجاس یعنی چہل و نہ و مراد از
 کوٹھ آن است ہر تان کہ می گیرند بار دیگر مطابق آن نگیرد این را کوٹھ

۱. اصل: «سدا رنگ» دو بار نوشتہ ولی دومی را خط خوردہ.

می‌گویند واردی آن را می‌گویند یعنی اولث پلث گرام اول بیست و یک و مورچهن آن را می‌گویند که آواز تالِ اخیر سه بتک مثل قانون دوم بانیس سُرَت آن را می‌گویند که در میان موچهن می‌شوند مثل نقطه سرخی مورچهن و نقطه سیاهی سُرَت بدین طرز ۰۰۰ به این دستور در آواز باید شناخت، سیوم تال آن را می‌گویند که دست بر دست یا بر زانو می‌زنند و آواز برمی‌آید آن را تال می‌گویند و کال آن را می‌گویند که بعد آواز تال آنچه که مکان خالی ماند بی‌آواز مثل چوتاله و وزن این است **یک دو تین چهار، یک دو تین چهار** همه دستور همین تال و کال باید شناخت، چهارم سُم به سُم مثلاً سَم آن را می‌گویند [۴ب] که **پِه** یا خیال یا **دهرپد**^۱ یا ریخته یا غزل از مکان شروع کند و به مکان بنشیند سَم شد، پنجم^۲ در بیان بی سَم از مکان شروع کند و آنجا نه نشست پِه سَم شد، ششم در بیان سُر اتیت اناکهاآت آن را می‌گویند که استاد در نغمه سُر و تال سازنده نشیند اتیت اناکهاآت شد و در میان هر سُر شش خصلت است که آن را در ذهن باید داشت که تان ضراب از دهن بیرون نیاید؛ اول نی تر، دویم تی پرتَر، سیوم تی پرتَم و سوای این زیر تی بر کونمل و زیر برتر **اوٹھ** کومل و زیر تی برتم سگاوی و سوای این در میان راگ چهار بادی است بادی آن بادی به بادی سَم بادی و سوای این گری تری جابری گری و سوای آن در میان همه راگ سه نی است دُرَت یعنی جلد مدهم یعنی اوسط بلم پٹ یعنی آهسته و غیر آن در میان راگ چهار سنک است و اسم آن این است سنکت یعنی برابر سیتک یعنی در میان هردو فرق

۱. اصل: دهرپت.

۲. اصل: پنجم.

موسو سبتک یعنی علیحده بدانکه مرگب شدن سُر و تال و سَم و سازها
تفصیل اژو و کھاژو و سمپورن: اوّل راگ بهرون مرگب از پنج سُر است
بدین طور اوّل گندهار، دوم مدهم، سیوم رکهب، [۵] چهارم پنجم، پنجم
دهیوت و در میان کهرج و نکهاد و بنت این را اژو می گویند از پنج سُر
می باشد بدین طور ک م ر پ د ه و تان این یکصد و چهاراند در راگ
مالکوس مرگب از شش سُر بدین اوّل مدهم، دوم گندهار، سیوم نکهاد،
چهارم کهرج، پنجم رکهب، ششم پنجم و در میان این دهیوت نیت این را
کھاژو می گویند... شش سُر بدین طور م ک نی س ر پ و تان این پنج هزار
و چهل می شود، سیوم راگ... دل موافق بهرون مرگب از پنج سُر بدین طور
اوّل کهرج، دوم رکهب، سیوم گندهار، چهارم پنجم، پنجم مدهم و در میان
این دهیوت و نکهادین است وار پنج سُر باشد بدین طور سا ر ک پ م و تان
یکصد و بیست و چهار می شود، چهارم راگ میگه موافق مالکوس مرگب از
شش سُر بدین طور اوّل دهیوت، دوم مدهم، سیوم پنجم، چهارم رکهب، پنجم
گندهار، ششم کهرج و در میان این نکهادین است شش سُر بدین طور د ه م
پ ک س و تان به پنج هزار و چهل می شود و پنجم راگ سری سمپورن
است از هفت سُر بدین طور اوّل کهرج، دوم مدهم، سیوم پنجم، چهارم
رکهب، پنجم نکهاد، ششم دهیوت، هفتم گندهار تفصیل هفت سُر: بدین
طریق س م پ ر نی د ک و تان سمپورن ده هزار و پنج است، ششم راگ
دیپک آنهم سمپورن است از هفت سُر لاکن معلوم نیست که کدام سُر شروع
می شود و تان این هم ده هزار و پنج است و تان سین و بیجو درباری ماهر
بودند، هفتم راگ سیندو را مرگب از پنج سُر و موافق بهرون بدین طور اوّل

گندهار، دوم مدهم، سیوم نکهاد، چهارم کهرج، پنجم پنجم و در میان این رکهب و دهیوت نیست بدین تفصیل که به قلم می‌آید ک م نی س پ بدانکه هفده تال که از آن میان پنج تال صرف قوالی است و بعضی کلانوتی و آن این است فرود است ایک دو تین چهار پانچ پلٹ ایک دو تین چهار پانچ دوپهر ایک دو ایک دو قید ایک دو تین سواری ایک دو تین چار پلٹ ایک دو تین چهار تیوارا ایک دو تین ایک دو تین بهرنگ و طبله دوازده تال کلانوتی چوتالا ایک دو تین چار پلٹ ایک دو تین چهار اٹھا [۵ب]... ایک دو تین چار پلٹ ایک دو تین چار است ایک تارا ایک دو تین پلٹ ایک دو تین مست تال ایک دو تین پلٹ ایک دو تین سه تارا ایک دو تین پلٹ ایک دو تین جلد سه تال ایک دو تین پلٹ ایک دو تین چال روپک ایک دو ایک دو ایک دو پلٹ دو ایک دو ایک چپک ایک دو ایک دو دو ایک دو تین پلٹ ایک دو ایک دو دو ایک دو تین سور فاخته ایک دو تین پلٹ ایک دو تین چپتال ایک ایک ایک پلٹ ایک ایک ایک دیمال ایک ایک دو ایک پلٹ ایک ایک دو ایک پجتو ایک دو دو پلٹ ایک دو دو این هفده تال در هندوستان می‌برآیند و در دکهن حیدرآباد چند تال زیاده است که در هندوستان رواج ندارد چنانچه محمد یوسف ڈھولک نواز استاد کمال بود که هشتاد و چار تال در ڈھولک می‌نوازد و پسر وی غلام حسین سلّمه الله تعالی در مردنگ و ڈھولک یکصد و چهل تال می‌نوازد بدانکه نایک و شناختن گائیکی راگ بر چهار کوٹھه است بر چار بانی کوٹھه اول نایک هری داس و اولاد آن میان لعل خان و میان خوشحال خان و میان انچه برس کانثرا

باگیری گن سمندر تا مون تنجهاج من سوداگر جلیسو دوم نایک بکرماجیت^۱
 برماری و اولاد آن نبوده و شاگردان تان سین و اولاد آن میان پلاس خان و
 نتهو خان و ننهی خان و میرن صاحب و میر فضل علی، سیوم نایک *ڈھونڈی*
 لهوار و اولاد آن حاجی سبحان و مکھو بهائی و دلنواز خاناند، چهارم نایک
 بیجو درباری و اولاد آن نام چنچل رس و سندر گهن و کندساند و در این
 زمان در دکهن میر غلام حسین و غلام مهدی عرف کنکر و تپهردو نایک
 ممتاز بودند یکی در کتب و ... دیگری در خیال مشهور و معروف چنانچه
 که سرگم و ترانه و تلانه و اژانه و کتب و تروت و خیال... از طبع ایجاد
 خود در چهار بانی استاد آن سلف می‌برآیند و نائیکان پیش در یک یک بانی
 و خود استاد بودند^۲ بدانکه هفت راگ و سی و پنج راگنی بر دو قسم است
 در این رساله هردو نوع [۶] نوشته شده و این به عقاید پوتی و سند و راگ
 لامی و راگ ماسی و راگ جانی است لکن بی‌قاعده است چرا که مذکر
 سماعی و مؤنث سماعی در این مخلوطاند بدین طریق اول راگ بهرون رت
 این در کنوار و کاتک است.

دوهره:

کھی سنی گیان رکھے بهیرون کی به نار بهباس بهیرون گوجری رام کلی گندهار
 وہ پوتر بھتارکٹ دیس کار کوسی بهیروین نکھاد در کاسو کل بلاول ریوا
 کولاس پور باو ده بهارجا است ایمنی سورتی اھیری سیرستی جھنجھوٹی سنکیر
 برن سکرائی همیری کمودھنی دیوگری دوم راگ مالکوس رت این ماه و
 پہاگن.

۱. اصل: بکرماجید.

۲. اصل: بودن (ڌ/ن) خط خورده و بالای آن «ند» نوشته.

دوہرہ:

نام یہ مالکوس کی کہی سنی پانچ للت بلاول کن

کلی کوکب کماج دہ پوتر لچھا ساکہہ موہا

بہور باگیری منوہرالیا در باری ما ہو سوہو تلنس دہ بہارجا پانچ ہیم

کھیم جوگیا بھل گوجری توڑی بن مال ہمیر ناٹھ تھوری سیوم راگ ہنڈول

رت این چیت و بیساکھہ.

دوہرہ:

توڑی دیاکھ پٹ منجری کیدار را

اور بسنت کہی سنی سانچ اب راگ ہنڈول

رسمت سدہ توری دیساکھہ پٹ منجری کیدار را بسنت دہ پوتر بہار مدہ

مادنت نرلین ماروا مالی کورہ کورہ میانگی سارنگ پوربی بھوپالی حسنی کانہڑا

ہنگلہ دہ بہارج ملتانی ترون پنجم بہاوتی سدہ ناٹھ ساؤنی کامودی چمک

لوم بلاولی چہارم راگ میگھ رت این در ساون و بہادون:

بنگالی نٹ دھناسری کامود گوٹڈ کر باد کہی

سنی میگھ سران پانچون کوتوساوبنگالی نٹ

دھناسری کامود گوٹڈ دہ پوتر سور دھولیا سورٹھہ... کدم پریپنس رام پھل

بچیا سرود دھيسان دہ بہارجان بہنگہ ججی ونتی پرچ بھوپالی... بہیم

تلاسی بندرابنی حسینی گندھاری چون بوری میدان کی ملہار پنجم راگ

سری رت [عَب]... و راکھن و پوس.

دوہرہ:

سوہنی چیت اور کانہڑا گوری اور یہ سیام

کہی سنی گیان رکہہ سری کہ پانچ نام

سومنی چیت سده کانسرا گوری سیام

ده پوتر اژانه مدریک کوراسینده هژا انکشا، همیر سیام

کلیان کجراتی بروی نائیکی ده بهارج پور [۷] پی مالسری سنکرا
دهولسری سده سری کدارا ناٹھ للتی گوری یمن چھیا ناٹھ ایلوتی، ششم
راگ دیپک رت این در جیت و اساژده

دوهره:

سنی سارنگ مده مال و اساوری دیکھ بچار

دیسی اور پردیپ پانچو دیپک نار

سارنگ مده مادوی اساوری دیسی پردیپ کی ده پوتر لوهر کور سارنگ
بھاگرا بروابلب پرمل تنگه کسوم ایمن بھاگ همیر کامود ده بهارج سنکرا بهرن
انیر ناٹھ سنکرا بسودی چند رکھه تلک کامود بر بهاوتی مدوهی بهادری توڑی
کانی جنگله هفتم راگ سندورا رت این در ماه لوند.

دوهره:

سندور مکی تو یه ہی کھی سنی بال سندھوی

کچهر سوکیا کن کراوری کن مال

ده پوتر مرهت دیساهر تا کویل سون کلس بهار هر... سنگت گن ساگر
چل هرت ده بهارجان سانوری اندرای متروی کنب نکودات منکل کن
بهاری کن هر دامن قاعده دیگر که حکما با قاعده خود در رساله های^۱ فرس
نوشته اند که در جای مؤنث مؤنث است و در جای مذکر مذکر است بدین
طریق اول بهرون.

دوہرہ رامکلی:

اور بھیرون کب سنی کھٹ بجار گوجری

سکرائی دیوگری در میان پنج راگنی

سکرائی عقیم و بھیروین یک پسر دارد نامش کوسی بھیرون و کوسی بھیرون نہ پسر دارد بہار نکہاد بہباس گندہار پوریا کھٹ دیس کار آہنگ پروا دیوگری چہار دختر دارد جھنجوٹی نائیکی لنک دھن کانی و گوجری دو دختر دارد بہل گوجری جھنجاونتی و رامکلی چہار دختر دارد بانج دنیف ہمیر دھیان، دوم راگ مالکوس۔

دوہرہ:

ماہو بہہ نارہی سنوکنی رسال لت بلاول گن کلی کوکب اور بنگال در میان پنج راگنی دو عقیم کوکب و گن کلی لت دو پسر دارد لچہا ساکھہ و گندہار ہفت پسر دارد کھماچ سونا بہورالیا سده کالکڑا مادھو موہود بنگالی پنج دختر دارد و بروی منوہر بنمال ایلوتی گندہاری و بلاول سہ دختر دارد سلکی بلاول و بلاوتی و ایمنی بلاول و کوکب سہ دختر دارد ساوتی تنس سری سیوم راگ ہنڈول۔

دوہرہ:

سنی یہ پانچ نار ہنڈول رکھ بہاو سونیبست پٹ منجری ایمن مدہ مال سوہنی یک پسر دارد کدار و کدارا نہ پسر دارد شہانا اڑانا غار ابروا بنگلہ چمک سندھوٹا نکہاد لوم پٹ منجری یک دختر دارد ایمنی و بسنت دو دختر دارد و پنجم و بہار و مدہ مادی شش دختر دارد کجراتن پرپل مدھی بلب بسودی چہند رکھہ چہارم میگھ۔

دوہرہ:

سنی یہی بال ہن میگھ کی سیلی اب

سانچ پرچ توڑی اور دھناسری گونڈ کامود

یہہ پانچ راگنی پرچ عقیم است و گونڈ یک پسر دارد سور و سور چہار
پسر دارد ساونت دھولیا میانگی ملار سورٹھ و کامود سہ دختر دارد یکی ہمیا
کامود و تلک کامود و میانگی کامود و دھناسری دو دختر دارد ملتانی
دھناسری میانگی دھناسری و توڑی پنج دختر دارد دیسی و بڑاری چون پوری
عنبر... کشم پنچم سری راگ.

دوہرہ:

کوری جیت اور پوربی ہمیر اور ہی سیام

کھی سنی کیان رکھا سرا

پانچو نامگوری پوربی جیت ہمیر سیام در میان پنج راگنی جیت عقیم
است و شش پسر دارد کورا مالی کورا ماروا پور ماننک کالکڑا اور مورلی پنج
دختر دارد و مولسری مالی [ب۷] جیتی للتی ترون و سیام سہ دختر دارد ہم
کلیان کھیم کلیان شام کلیان و ہمیر پنج دختر دارد ہمیری در کاریورا
سورتنی سُرستی ششم راگ دیپک.

دوہرہ:

بھنک اور اسوری بہوپالی دیک بچار

دیسی اور پردیپ کی پانچو نار

و در میان پنج راگنی بردیکی عقیم است و بھنک یک پسر دارد سارنگ
نام است و سارنگ نہ پسر دارد پڈنہس لوہر بندرابنی کوڑ سارنگ سانونت
سارنگ میانگی سارنگ مدہ مال سارنگ سور سارنگ دھولیا سارنگ و

اساوری یک دختر دارد جوکیا اساوری و بهوپالی دو پسر دار بهاکره و یمن
بهاگ و دیسی هشت دختر دارد سنکرا بهاوتی بجیا کولاس سنکھرا بهرن نکرا
اژن سانوری هفتم راگ سیندهوره.

دوهره:

سیندر هورکی توبه ہی پن کپی سنی بال سندر هوی اندارائی

سوگیا کیاکن کر اور گن مال سندر هو اندارائی

سوگیا کن کر خال در میان پنج دو عقیم اندارائی و موکیا و کن مال دو
پسر دارد بهوپال و گن ساگر و بهوپال دو پسر دارد کج دهر دهرپد و گن
ساگر شش پسر دارد ریسا ہرٹھا کوتل سکت جل ہرت منگل و گن کر سه
پسر دارد سون کلس بهاوہری و سندہروہری ہفت دختر دارد کامود آنند
متروی گن بہاری کنپ گن ہیروین^۱. تفصیل دوازده و نیم کاڑا: حسینی کاڑا،
سدہ کاڑا، غوثی کاڑا، میانکا کاڑا درباری کاڑا، مدریک کاڑا، اژانا کاڑا، شہانا کاڑا،
باگیری کاڑا، نایکی کاڑا، جھجھونٹی کاڑا، وینم سکرائی کاڑا. تفصیل دوازده کلیان:
شام کلیان، سدا کلیان، کلیان کافی، حمیر کلیان، یمن کلیان، بہیم کلیان، بہیم
کلیان، کامود کلیان، پوریا کلیان، بهوپالی کلیان، جیت کلیان. تفصیل نہ ناٹھ
است: سدہ ناٹھ و چہایا ناٹھ، کدارا ناٹھ، ہمیر ناٹھ، بهوپال ناٹھ، اہیر ناٹھ
کندہار ناٹھ بٹ نراین ناٹھ بٹ ناٹھ. تفصیل چہار سنکراگرن: سنکراہرن نکرا اژن
سنکھرا. [۸] تفصیل چہار سنکراگرن سنکراہرن نکرا اژن سنکھرا. تفصیل
چہار کامود: کامود سدا تلک کامود میانکی کامود بہیمیا کامود؛ تفصیل پنج

ملار میک ملار میانکی ملار سدا ملار گوئد ملا سور ملار و تفصیل هفت
 سری: راگ سری، تنک مالسری، دھول سری، جیت سری، دھناسری ملتانی،
 دھناسری. به تفصیل دوازده بلاول: سده بلاول، میانکی بلاول، بلاول سونا
 بلاول، کوکب بلاول، سوکل بلاول، یمنی بلاول، الیا بلاول، دیوگری بلاول،
 گورگهی بلاول، گوجری بلاول، بلاولی بهوپالی بلاول و تفصیل دوازده توڑی:
 سده توڑی، میانکی توڑی، بڑائی توڑی، جونپور توڑی، خاص توڑی، بهادر توڑی،
 دیسی توڑی، گندهاری توڑی، بهیم پلاسی توڑی، دیساکی توڑی، دیساکاری توڑی،
 نکھادی توڑی، بهیروین توڑی و تفصیل ده سارنگ خاص سارنگ میان کی
 سارنگ^۱ بندرابنی سارنگ، لوهر سارنگ، برهنس سارنگ، مده مال سارنگ،
 گوڑ سارنگ، سور سارنگ، دھولیا سارنگ، سانونت سارنگ بدانکه در بیان
 مرکب شدن راگ و راگنی‌ها و شناختن بهارک و پوتر و راگنی آن را
 می‌گویند که خالص باشد از راگنی دیگر راگ مگر از راگ خود یا از راگنی
 خودآمیز باشد از آمیزش راگنی و بهارج پوتر می‌شود بدین‌طور اوّل تفصیل
 بهارج مثلاً ایمنی از یمن و جیت می‌شود و گجراتن از پردیپکی و گوئد
 می‌شود و سون کلس از بروی و کودنی می‌شود و گرن گر از پرچ سوهنی
 می‌شود و دیوگری از توڑی پانچ می‌شود و پوربی از گوری اترون می‌شود
 و... از توڑ پلی سده ناٹھ می‌شود و بڑاری از دیسی کندهار می‌شود و ملتانی
 از دھناسری گوری می‌شود و سدا از کلیان همیر می‌شود دھولسری از بلاول
 گوئد می‌شود و جیتی از گوری گوجری می‌شود و چند رکھه از سوکھه گن کر

۱. اصل: مده مال سارنگ مده مال سارنگ گور سارنگ برهنس سارنگ میانکی سارنگ نیز آمده
 ولی خط خورده.

می‌شود [۸ب] سوکیا از گن کر دیپک می‌شود و بندرابنی از سوکیا بهیم
پلاس می‌شود و نیروهی از بهاوتی بهار می‌شود و کن مال بنگالی می‌شود
بنگالی از بهار توڑی می‌شود و کن هیرا از بهنک و بهیم خالص می‌شود و
اهیری از گوئد و پنچم می‌شود و سرستی از گجراتن سوکیا می‌شود و کهیم از
جیٹ نائیکی می‌شود و بهیم از پور یا بهوپالی می‌شود و همیر ناٹھ از حمیر
جیٹ می‌شود و سانوتی از جھجھوئی دیوگری می‌شود و للتی گوری از گوری
للت می‌شود دوم تفصیل بهارجا که بر دو قسم است. مثلاً الیا و بلاول چون
یکجا شوند آن را دیوگری می‌گویند این هردو مذکر سماعی‌اند و از میان
دیوگری که برآمد مؤنث سماعی شد آن هم داخل بهارج است قسم دوم
چنانچه نائیکی مؤنث سماعی است و مذکر سماعی است نهم داخل بهارج
است چنانچه استادان این فن نوشته‌اند که در کتب یا در خیال یا در تُپ یا در
غزل یا در ریخته یا در دهرپد یا در دادره یا در ٹھومری راگنی آمیز می‌سرایند
هر راگ با راگنی که بر مهر برآید از همون راگ می‌نامند. تفصیل پوتر بر سه
قسم است موافق تفصیل بهارج و سور از میگھ و... می‌شود و بهاڑه از بر وه
و پردیپکی می‌شود و لوهر از بندرابنی سور می‌شود و دیسا از ناگری شد...
می‌شود و کوتل ارچل هرت کمود می‌شود و کمود از نند منگل می‌شود و
کج دهر از چمک مادهو می‌شود و دیسی از کهت سوها می‌شود و حسینی
کاٹرا از ناکیسری غارا می‌شود پرپل از سورٹھ و کتل می‌شود و قسم دوم...
مال از میگھ سده سارنگ می‌شود و کور سارنگ از پوربی دهناسری می‌شود و
گن ساگر از بهباس اسآوری می‌شود و مدریک از شهاننا بهار می‌شود و کدارا
ناٹھ از کدار کامود می‌شود و بجیا از سُرْمه... بهاری می‌شود و برهنس از

بهباس و گوئد بوکری می شود و... از سوها پنجم می شود یعنی توری کهاد...
 کولاس از دیس ملتانی می شود و ما ساکه از کندهار و بوکری... [۸ب] و
 دیوساکه هوری می شود و هوری و توری سوها می شود و مادهو از همین
 دکن بهاری و بهور از کھٹ مالکوس می شود و بهیار از بهیرون و رامکلی کھٹ
 می شود و مایی کوڑه از ترون پوربا می شود و پورپا از پوربی نائیکی می شود و
 بهوپال از شھانا بهوپالی می شود و لوم از سندھڑا پاسخ می شود و بنگله از
 جیجاونتی و جھجھونٹی بروا می شود و رامکلی از گوئد سده سارنگ می شود قسم
 سیوم الیا از جوگیا پوربی می شود و نٹ و بروه سده ناٹھ می شود و گوئد و
 نٹ کھٹ می شود و سون کلس از بروه کودنی می شود و بروه از بهسودی
 بهاوتی می شود دپک از گوری پوریا می شود و کوسی از بهیرون از بهیروی
 می شود و کن کلی از کلن کلی می شود و منوهر از بهور مانج می شود و
 دھولیا از سور سُرٹھ از ساونت اژانا می شود و سکل وار از بلی کهماچ
 می شود و بلاول از کوکب گوجری می شود و درکا از جھجھونٹی دیسی می شود و
 دیوگری از پرچ همیر می شود و حمیر از همیر جیت می شود و سنکرا بهرن از
 پرچ ملتانی می شود دیمال از سده لت می شود و بهار از سارنگ و ساونت و
 دیوگری می شود و کدارا از سوهنی شھانا می شود و نکٹا از سندھڑا کالکڑا
 می شود و یمن بهاک ایمن می شود منجمله هفت راگ کوسی و پنج راگنی و
 بهارج و پوتر و غیره صحیح دو صد و هفت است در این رساله مندرج اند
 چنانچه شیخ عالم در رساله تائیده خود کرده که موسوم بماد هونل ساخته
 ذکر نموده است که تعداد بهارجات و پوتر چهل و نو هزار است و راگ
 ساگر دوازده مقام است در این نیز مذکور بهارجات و پوتر از حساب و

حدود زیاده است تا لکھو کھا نوشته‌اند و انتها این علم نیافته‌اند گروهی یعنی کنهیا... راجه کشن که فرماروائی مهر ما بود نسبت راگ و راگنی ایجاد کرده است و بعضی در توت هی چنین نوشته‌اند که مهادیو است حلقه دیوان آفاق بود جمع دیوان اطاعت کامله... و تهی چنین [۹] لازم می‌شمردند از آنجمله شش دیو سی پوتر ماهر دیو بودند و پنج کس از آنها مخصوص مقرب بودند و هر یکی در وقت خاص از اوقات شبانروز با صورت معین پرستش او می‌کردند و نام راگ و راگنی بر اسامی همان جماعت مقرر کردند اوقات خواندن^۱ نیز همان دستور قرار گرفت اول راگ بهیرون به وقت صبح صادق قبل از طلوع آفتاب خیال دهرپد پرتهم الله نام لیجئی اس بهیجی محبوب محمد^(ص) کو علی^(ع) ولی شاه مردان خواجه حسن بصری ابو نواع به‌شان فضل رحمانی من آنجها پوحی نواب رحیم سلطان خیال دهرپد ای مانون یون چونکی اورن سنکه به‌باین رهی یونجای اپنی اور تپها تو سدا رنگ اونکی بتی کهان کهان ای مان یون چونکی خیال دهرپد چریان مائی ری سب بوجی موری من کی سجن ملاو را بهلادار دم روم تن من والات سکھے پهلوا عجب رنگ کهن اکم بهلوا جنم جنم کی موری دکھوا سب کسو خیال دهرپد آج سها که کی رین هو پیاری ناموی سو ملنی کی هاری باج قسطو را محل آئی ساجن دهانیه رهی بان ری یکی لاکھو لو کهنو کھ ساجن مکھے دکھین خیال هم تم کو دهاوین حضرت علی امام عسکری بیرون دو تین مین بهجی نواح جو رهی جگمین لاج مشکل کیجئی آسان بندها او مری دھیر هم تمکو و دهاوین.

۱. اصل: خواندند (ند/خوردہ، بالای «ند»، «ن» اصلاح شدہ.

خیال:

اوند یا کی ماتی بہور بھی اب جاک رای
شگری رینا موہی ترہت پتی اب کلی لاک ری
پل کی پلمین رین کجری اب کہو ذری بات ری
شاہ چیت مست سہای مین فی جانی بہاک ری

خیال:

بہور یہی اوٹھ پیاری وہ ندیا متوالی
پلمین رین کجری اب تو بول کھڈ والی
اول آخر لالہ ظا ہر باطن اٹا اللہ
مست ہوا یہہ پیارا اوسکا وہ میری رسیا سوالی

خیال:

رین و نابولو تم لا الہ اٹا اللہ
ہر پلمین حق سمجھو محمد رسول اللہ
[۹ب] توبہ کیا میں سب گناہ سین استغفر اللہ
مست رہی اس ناد سبحان اللہ والحمد اللہ

خیال:

مولا کی سنگ لاگ رہی بہہ چندرے ہر آن
وہ خالق بی عیب ہے اور سچا سبحان
سب تم مل نماز کرو اور پڑھو قرآن
مست رنگیلا ہر دم رہند او سپر ہو قربان

نہی:

والی تو جانی میرا مین تیرے قربان عشق بگاہی تیری نال جو کرے فرمان
کلی لا کادلبر میرا تو خالق سبحان مست پیاسی نہیں چھپا بھی رہے ارمان

مُپے:

رب کے مین واری جاؤن لاج بہرم رکھیو
 دنیا میں رکھو حرمت محشر مین شرم رکھیو
 ہی رسول شفیع محشر کے او سوقت کرم کریو
 تو ہی مست الہی بخشش کا قدم رکھیو
 رس دمدار پنج سیان موری بس کیو
 سپنی اندراگی دلو موری کس کیو
 رنگ رنگیلا لکی دم کون اپنی رس کہو
 مست پیاسی نہان لکاکی ہنسی خوشی میں دس کیو

مُپے:

رب جانو نہ دندالی سنبھال میاں سب کو
 ہم تیری نال واری یہ میری جان تم پر
 سائین جی من پر رمدادی جمال دیان سب کو
 وہ مست پیاری تمنو کمال کیان سب کو

مُپے:

نت سیان ہی تو میرا دلبر نوملوا دیو کس روپ میں سنگار بنا ارمان دلوندا کیو
 انکھیاں کھول دیکھو وہ پیارا مورا جیو عشق لکا شاہ ستی زلفو نمین لپتی رہیو

مُپے:

تو سی تو چندڑی ساڑی تیری نال من لگاؤ
 کئی آوت ہو خالی پیالہ پی پلاؤ
 بیکل رہندی جند ہمارے کب مدوا بہر بہر لاوی
 نین موری مست والی مست پیاسے نہان لگاؤ

ٹپ:۔

بھولی بھولی بتیان پیاری اب تو مکھ سی بولو پیت لگاندی من سستی... پیاری تو لو
کیا جان پیت لگای دل کی کو نڈی کھولو مست شاہ ہوئی ہشیار اب تو مونہی...

ٹپ:۔

کروٹ لی گئی موہی راتیان پیا بن ترکٹ موری چھاتیان
تڑپ تڑپ مو ہی رین کسوائی مست شاہ موری سنگ کر گئی کھائیان

ٹپ:۔

پیا کی چترائیان اب میرو من بھاو...
[۱۰] اپنے اندر صورت دکھلا میرو من پر چھائیان
رس بھری انکھیاں مست خماری دل لینے انیان

.....

ٹپ:۔

ہر روپ میں یار کود بکھا کیونکر کویاں سونا
کیہو تولہ کبھو ماشہ پیا کسوٹی ہونا
رتی رتی پیت بڑاوی اب قول کر کاٹا ہودی
کس کرد بکھا مست پیانے اب لیکر کیا کھونا

راگنی بہاس قبل از برآمدنِ آفتاب بعد بہیرون چھاندھی ری لنکر ترک
موری پیان اب جاندی ری سن پاوی مری نیند چھٹانیاں اہاکرون نوری پیان
پیرون لنکر ترک موری پیان خیال دھرپد کوئی کروری تونا موری پیاری راج
دولاری بنی کو ٹونا ٹامن جتتر منتر بارانانین سوتا موری پیاری راج دولادی
نبی کو۔

خیال:

اب جا کر پکڑو اپنی ٹونا ٹامن کرنا پی سانڈا پردیس سا اپنی بس میں کرنا
چنچل اچھل مورا پیارا کیسی دکھڑی بھرنا مست پیاکا اپنی کارن لیکر بس من کرنا

ترانا:

تن تن دم تم تن تن دیم تن درنا تن درنا تن تن دیم
دیکھ تماشہ دنیا کی رکھ تو رب سے خیال عشق لگا دلبر سے من رہے خوشال
مست دانی لم ترانی تن تن دیم

ٹپ:

اوٹھو پیاری بھور بھی اب یاد او سکی کرو تم
کرو ریاضت حق کی دلیر انکھیاں کھولو تم
چڑیاں چون چون کرنے لگی کیوں غافل ہو تم
مست الہی تم بن بیٹھو مت بھولو رب کو تم

ٹپ:

آج شاہ کو میں نے دیکھا یہاں اللہ اللہ برق کیا چیز ہے وہ نور ہی واللہ باللہ
دست بیتاب ہو جاو نیکی ثم باللہ
.....

ٹپ:

ہر دم آتا ہے چلا جاتا ہے اللہ اللہ یار ملتا ہے سر جدا ہوتا واللہ باللہ
نہیں طاقت او سکے جو ہر کی کہوں میں مست غفلت میں نہواد اوستی نعوذ باللہ

ٹپ:

کیا ناز بھری صورت نینن میں سائی ہے
... جلوہ حق دیکھو ہر شی میں نظر الہی ہے

[۱۰ اب] دم کون اپنی ہنسی خوشی لیجاوے یار

خود مست ہوو و عاشق سب جہان بنائی ہے

مُپ:

بھید دلوندا سب کی سائیں جانی دیک تماشا سب ہی پہچانی
عاشق سستی شوق لگایا وہی ہیں سیانی عشق میں بخش ہوئی او کی ہومستانی

راگنی کھٹ بہ وقت یک گھڑی روز برآمدہ بعد از طلوع آفتاب خیال

دھرپد تم بن کون ہری موری پیر حضرت نظام الدین اولیا پیران بری نیاری

درباس لیجئی حضرت امیر نظام الدین اولیا پیر خیال دھرپد حضرت علی

گھرانند بدھادا ہور آن سبھی مل منگل کایا جودا طبق بیخ ہی روشنای

حسن^(ع) حسین^(ع) خم سنکھہ پایا ہور آن سہی مل منکل کایا خیال جا اوجی

جا اوجی تم جا اونا سہی رہی عشق را بدنام کرو کی مان متی کی راج بہادر

اپنی اپنی سپر مہی اوس رہو کی عشق براکھ یار بخوکی خیال دھرپد تین دی

کرون موری سد بسرائین موہن روپ لبھانین بوجھی کی پیا کھونکی کھانین

جا گھر کنتہ سوئی تھکرانین موہن تیری روپ لبھانین تلانہ دیم دارد هست

لانہ در نوم تار دانین اودنین تنوم تانا تا ثبانا تناتنا در دانین دوست کھی در

کسوت لیلی فروشد کھی یا صورت مجنون برآید۔

مُپ:

یار موری تو کیا تو بر مائی نینو والا وہ مست سپاہی

مجھ برہن تو کاہی ستائی نہان لگائی شاہ سستی تینون لاج ناآئی

مُپ:

وہ ربا آدم ہی بی جانی اس دم کی پتلیں کل کل میں بچانی

رنکارنگ بر مایا ہر دی بس کیا در نال مست رہند اگیو حباب پانی

مُپ:

اب مین چلیان وہ پکیو اینی دیک یملنی مجکون لوگ گائی افسون میں...
... سمجھا دان انبالا وان دیس میں مست سارنگک طبلا اپنی دم سی دیک نی

مُپ:

وہ حق نی تن من جان مین سہی سرائی
دیکھت مکھڑا [۱۱] سوہی بچانی شاہ کون مست بھی اب یار کو پائی

مُپ:

ر سیا میرا دیکھو کیا جادوگر ہے
نام سمایا اپنا مجکون صورت اوسکی دلیر ہے
ٹونا تا من کرکے پیارا پیت لگایا مجھے

ہے میرا شاہ الہی اب من میرا اوپر ہے

راگنی گوجری بہ وقت دو گھڑی روز برآمدہ و خیال دھرپد کسی کی کر
ہون پیاری موی پت کر بھی ہون جیسی موہی کنبی کھوکاھو نہ کنی نہ
کنی تک ادھین سی ہسی ہون خیال منو نی بساری مبندری میان محمد شاہ
تنیدری در آن حائین مہر کرین تو مین جیوبن بنین کی کو ٹھڑی بناون پونری
دیو دن بچھای پلکھین کی چکدار کی بلا ہے لیون موری سنینان.

مُپ:

رب نے روح آدم کودے کر پھیر لیا اپنی طرف
ہر طرح چاہے بلاوے اور رکھے غیر پر حرف
مست بی پروا ہی عاشق رکھتا ہے سب پر شرف

... ..

مُپے:

دیکھو پیاری اس دنیا سے کہاں جاتے ہیں لوگ
قبروں میں دیکھ عجب تماشے ہو خاموشی کرجوگ
دنیا سے نچنت ہے افسوس میں زاری
اب فکر ہے لا حاصل ہو مست شاہ سے مل رہی سوگ

مُپے:

رب لے جان وادم اپنا ساندی وہ کٹھک اٹک نکلا ندامندی
سنگ بولا پچدا کیسا دیکھی دنیا نو دنیا میں دورنگی دیکھی شاہ کو جان دی

مُپے:

روز پنجشنبہ خلاصہ روح سب انسان ہے
سیر کرتی شام جمعہ پہر شب کتین زندان ہے
قید دنیا پنج روز پنج شب کریان ہے
مست ہی اس دید میں اب بخش تو سبحان ہے

مُپے:

دے کملی نے دل میں مھکے کی ٹھکداوی تیری نال جان لکی
ساندی نال بی پرواہی کنیا میان دے مست شاہ نال میں پھندی
راگنی بھوگل بہ وقت سہ... آمدہ خیال دھرید بھنن بھر و سا و مدار

مداکین بھو لادین...

[[ب]] خالق کون اپنی بچانو وہی ملی کین داد
مست جہانیاں کیا ساوے حشر کے فریاد
بسراجاندا ماہیرا وہ دیندی جھوکی
مہاراج ٹھکدا وہ کیسی کیسی دھو کی
نت چترایان گریندا وہ خود لکی میان
واری گئی مست پیاری جانی اتھو کی

ٹپہ:

جھونپر لکھی مل سکھان مکھ پر کیونکٹ والی
 نینان سب کی جھٹکی مٹکی پی کے ہو متوالی
 نوشو پھٹی ہیج جریان پل میں موتی مالی
 شاہ کو دیکھ شرمائے لاگے دولا و دلہن والی

راگ بھروین بہ وقت چہار گھڑی روز برآمدہ خیال دھرپد اوتن جوکی من
 بھوکی ہوندا او ہرس ہواسی کنہیہ بھرا بھرا کھر لک چکایا نامدار کا جانو
 کون کت ہوکی اوتن جوکی من بھوکی خیال کانٹھ پر کٹی و پرہدی کاری
 کروں کچو بن نہین آوی چتونمین کچو کرگٹی او برہدی خیال بھی والی
 سام بری کھرا دو نون دامیلاہری بھری نامدار عشق دی دین دوهاری مان
 بھی والی سام پری کھڑا خیال اومین کون کن جا اون پھول باران ہمارے
 دیورا نین و ندری بر نکاوی تو دیکھین ہارا پردیس ری کون کن جا اون
 خیال او سالووالی توا چہرا سمال کھول کھون کٹ پٹ اپنی اومنگ سی
 کھانسی آئی متواری اوسالو دولی والی توا چہرا سمال:

ٹپہ:

آوی جانے والی میان نینا تو سببھال اکھیان ویچہ جمایان کلینا بھڑا لال
 دل کھیراندا دیکتھو سانوکٹول رہا یار مست پیاسی ملدا جاوے من ہووی خوار

ٹپہ:

...کی بہولادین یاد میان اوس رحیم شانی کو
 سب درد وندی دار و بس ہے دیکھ حکیم کافی کو
 ... کریندا طبیب اپنی دھیا نوئے میاں
 مست دیوانہ کہ بھلدا ہی نت او...

مُپ:

کر تو ساندہ ماری سوی می تو زخمی حور

اوٹھا جانداد از میرا اسے تو ہی رنجور

[۱۲] ہر دم رہندی یاد تو سانو کیتا ہووے دور

مست رکنیلا ملدا نہیں صدقے جاندی حور

راگنی گندھار بہ وقت پنج گھڑی روز برآمدہ خیال ہو چوکٹی تھی موہن

کی دوار چلو ہوکے مل دے کہیں لالہ انتر جامین بر گوٹدی یا اب یوجی

سیانجی کی پائین بر لے کر ہون لگائی آنکھو پھرائی ری جانین نہ دی ری

الی ہون جو کھی نہی خیال تھاری درس دے لکی موتھی رتھ ناکیون چھل

پیارے ساجن سنبادس کتین اوین من رنجھا پھریاوین اسنا کر کر رام رام جپنا

کیون چھل پیارے ساجن سنیا۔

مُپ:

جب مالک نے باغ لگایا کیا مالی گلزار کیا

چھوٹی چھوٹی پتر لگا کر پھول کلی ہموار کیا

نیکی نیکی پھل لگے جب وہ پھکے تیار

جب مست الہی دیکھا او نکو ٹوڑ ٹوڑ انبار کیا

مُپ:

تو ہی ہی والی اول آخر کیا محبو دلدار کیا

وہی ہے ظاہر وہی باطن مجھ ظمین کلہار کیا

مختار ہی پیارا جو چاہے سو ہے کرے

مست شاہ اپنی اپنی قدرت کا بستر کیا

ٹپ:

یار میرا راج والا بھلا راج دیکھایا وہ تھکے بن سے والا میان ہمکو جلایا
 کیا ٹھکا چتراوہ اس آدم کے وجود کو پرکھٹ کیا مست کو لے خاک میں ملایا
 راگنی دیوگری بہ وقت شش گھڑی روز برآمدہ خیال مائی ری مین ناجانو
 تم کیسی جو کی ہو باد اگر وجی تیری سد ان کنک ری باجی اب کرو جک
 وا کو چیلہ دھرید مائی ری پل ہو نہ پل لاگے آج کی رین موتپہ نہ چور
 بھوت وتن سچی لای نیا موری کرن لا کی ووتی شور۔
 ریختہ:

پیاری مست چھلی دیکھ تماشا دنیا کے تھ
 تو تو رہندی وی میان ہردم جان کے تھ
 جان جاتی ہے میری تیری جدائی سے میاں
 کیونکر جان نہ دیوے تیرے وصل کے تھ
 پس پایا ہوں میں صورت انسان کو دیکھ
 [۱۲ب] مت کھول شاہ میان راز کو ہر آن کے تھ

ٹپ:

گر شاہ نے دور کیا یاد میری برباد دیکھا جمال سنے میں دل نوکیتا شاد
 سورج جی ہاتیندا بگڑا تاب نہ لاوے مست ہوا آپی سانو ہردم رہندی یاد
 راگنی کوکب بہ وقت ہفت گھڑی روز برآمدہ خیال دھن دھن و دلو دھن
 کھری لکن شاہ چہتر دھروہی یک موتی بن کو سہرا براجی نرکھت نرکھت
 آئی سب ہوا کوک تر تاری مل دینگ رچوہی دھن دھن نخست مٹھو باخت
 لور و کنک دن دن این سہرا چہتر دھروہی شاہ چہانکو نتند در سکو غرنجی
 بھانی دولو سب جیون جھروہی خیال اب کاکرئی کیسی اوتری مکٹ دینو

ماکھات کھری دہ ندی میان ناویرانی باندو با نہایت وار کو یار موج بروزی
لونا لالکی کھات ناتھ ہنتھن کی ہاتھ اب کا کرے۔

نپ:

راضی والی وہ میان بلہاری مین گرد ہار تن من جان تم پر پیارے جی بلہار
بھکی تماشا دنیا نہ ار نکار نک پتیم جان شاہ پیارا مست سے جلوہ لیندا کل ہار

نپ:

مولاداری گیان دے بھلادین یار نت سہی وہ تماشے جانے وی دلدار
کیون بھول گیا اوکو غفلت کے پردہ پر جب دید کرے مست پردہ صاحب گذار
راگنی الیا بہ وقت یکپاس روز برآمدہ خیال ہنس کھلن پر جو بن وارون
پیاری نرا سالور اسھا و ناسوھاگ ہری چنچل ناری پیا رنگ ہی رنگو لو
اسولا ہوسنکار وا اور مدیون موتی مانک بھری خیال کھونکت مین میرو من
ہر لینونا جانون پیا کیا چھند کینون بری حیا کی کاس کھون مین چون جل
پینا ترپت مینا طینت رہی بہار خیال تیندری کلاب ہزار میان مجہ سیتی مین
رنگ پھلی سرپی اب متھی ہی سامان دھرپد ای ہو کرب جل تیل مہنی
جہان نہان [۱۳] نت نت پورن رہی ہوساھن ستار بجادو جا اور تاھین
توھی کنی توھی منی دھن گیرد۔

خیال:

ترپت مینا مین کہو نکت پیا کی
جل من بہر لینو کینو جیا کی
مینو نہ جانی تو کسی چند بہری ہی
مست سہاون قلم کی کلن موتی مالی سدا کی

مُپ:

کاہی کرت گمان پیارے آدم وہی بچن کرے

اوس ریکو بچھان دی چمن بوند سے چمن کرے

قول عہد جو اوّل کینی یہ آخر کو تم بھول گئی

مست شاہ یہ تم سے کہتا یاد کرو جو بچن کرے

راگنی بلاول بہ وقت یکپاس و یک گھڑی روز برآمدہ خیال پیارے تمنّا ری

سکن بجارون کب کھر آدی کی لانساری پوتی نوری موتی بھرونکی متی

کر آن کر جو رونکی پیاری یمناری خیال ہون تو کرن دانیدن کئی مائی کر

نچھپا نین ترک پوبھائین اب ری بسروا مائی ہون تو ذات کی بامنی دھن من

کینوا چرا پکر کا کھوا بویان اور کل لیشانی خیال ننند بالاوری ستکار و امو

را بار بار موہی کرت ہو را پرتو را کچہ بھوج بھر کت اکم پہلوا پیا اون کر

یوا بار بار جو بن کرت تینو جو رازی ننند بالاوری سنکار و امو را خیال

کجری کشواری ساری کیسر کی ملک بی سُر ہونمین موتی یوون کجرا اکی

ریک منو دھن سی جرابن کجری کٹواری پیارے یہہ توہت جھاند و کیونہ وہ

اؤ و کوری نندا لعل کرینگی لرائین کونچہ کود مامو کنیو جو بن کی موجین

لینو کھو نکت کی اوٹ چوٹ مارنین کو دھائین الی۔

مُپ:

برزخ محمد مین بچھانا نین رب حضور

دکی انکھیان کھول دیکھ مست کھو اب یہ نور

برق تجلی دیک کے تو بن جاویں کو ہ طور

مست جہانیاں تمین بتاوے اب وہ تو ہی مشہور

مُپ:

آپ بھلے تو جگ بھلا اور بھلا سنار

آپ بُرے تو جگ بُرا چو طرف مارا مار

دیکھ بشر دنیا کی بات نہ ہو غافل

ایکدم چل کے دیکھنا مست [۳ اب] شاہ کا دربار

راگنی توڑی بوقت یک پھر دو گھڑی روز برآمدہ خیال دھرپد توڑی لالہ

الوری مونہہ پر مینا کینی تن من دھن سب وارون ری ہون بلہاری آجیکی

آون مونہہ مینا کینی تن من پر پلکھن سی یک چہارون کی خیال دھرپد لکوا

تو بول ری اتوائی ری جو میرے پی کا سگن بچار و کھیر کھاند گوری خیال

دھنکریان لی ایو میرے ماتی آئی ہواج رانی ماسج رنگ رجا لوکر والا یوائی

ہو آج سبکی رس بتیاں کیسی کرون نخسی سن کے ری او مین چولیان نید

کھولایو موہی بولت آوی لاج اج دھنکریان خیال بر جوری ای بوکوا موئی

کو بھرنین وی بھیروا کون باب پیا آون بھر بھر بدو اسر و ایک تو سدارنگ

بن دویر بھی بھر آئی چھتان کملا ناہردا خیال جو کانیاں نہین ری سو پیارے

موری تھاری کرن و اکان مو ندری ما ہاتھ کد پھل رنگ بھوت لی موتی

تیرے نام کی ری سوہان ری بالام ہو انچا تیر و سمرنگی.

مُپ:

مین پی کے متوالی کیا پت لگایا مجھ پر

من اسایندہا بس کرلیتا بس نین چلتا تجھ پر

لٹ پٹ عشق میں ہمد تم رے ہم رے پیاری

شاہ مست ملدا نہین مین ناز کران کس پر

ٹپ:

گل چنپا موتیا اور سیوتی کا گلی ہار

رنگ برنگ مینا کیا گلاب کا وہ دلبر جانی یار

گلدستہ گل خستہ وہ سب کون کرے بہار

مست شاہ دیکھی جلوۂ اوسکا جب چندری اوپر ڈالا وار

راگنی اساوری بہ وقت یک پہر سہ گھڑی روز برآمدہ دھرپد لالن آئی ری

مو پر مناکتین تن من دھن سب وارون کی ہون بلہاری آجکی آون پر پل

کھن سی یک چہارون کی خیال او دھوان سوکھا بچاری واکون یہ رکھ کون

نیازی نامین پھسا آئی نام مین بتا آئی پوت چنی جن ہاری کالی موند کو

ایک جہاندون آج ہون بال کران ری سو ستر ہماری مالی بھولی ساس

ہمارے کواری سائین ہمارے [۱۴] پالن جھولی ہم ین جولاون ہاری ری

محمد معراج اسراری کاج جگت کی سداری اولیا انبیا غوث قطب تس دن

پاین تخت کی لاکی۔

ٹپ:

دومیان رانجھا میرو من بھاندا کی ہاڈا لاوی عشقو ندا پھاندا

دامن لک پاندی شرم نبھاندا میان ہیر نال تین مست رہندا سانوکے برماندا

ٹپ:

رانجھا میری جندڑی نو کاہنو ترساندا تسی تو میرے منو بھاندا سانڈی نو بھلاندا

جندڑی میرے غنو کھانڈی دو پیاری تسی اسانڈا مست کمانی کھنڈی جی سرماندا

راگنی جوگیا بہ وقت یک پہر چہار گھڑی روز برآمدہ خیالی چنچل چل

چکور بھونرا پرکھت ہی تن کیجٹی ری جان ما نین سی اونچے مانک واکھر

پیت یکمجبی کہت کبیر سیویہامی سادھو کیا دیجی کیا سیجی ری چنچل
چپل چکور بھونرا پرکھر خیال راجی چھنی تا سنو آمل وی بھلا میری جان
ممنا کی تیری تیری کوان چراوی بن سی بجاوی مرو من ہی رجھاوی چون۔
ٹپ:

مالک دو جہان کے خاتم النبیین ہیں
دونوں شہید علی کے حسن اور حسین ہیں
ہردو سرا لہہ مگریان ہے زہرا کے لعل کا
شاہ مست غمخوار ہیں بھیجتی درودین دن رین ہیں

ٹپ:
محبوب قادر میری مدد کروں رین اپنے خادم کو تمہیں رکھو سک چین
تم معشوق خدا کے لاڈلے نبی کے ہو اپنی نگاہ سے مست رکھو یا غوث الثقلین
ٹپ:

وہ جٹی نال میں پسندیان کی کرداوی ساندھی نال بدیان
ڈھونڈ ابھرداکن کن کلیان مست پیا را تہاری رنگ رلیاں
[ٹپ]:

چٹیک لاگی اب سیانگی کی کرمن سمجھاو آن
جو ملاوے میرا پتیم اوکے بل بل جاوان
مست لبلا ملدا نہیں می چہک چہک بیان لاوان

...

راگنی گوری بہ وقت یک پھر پنج گھڑی روز برآمدہ خیال کیسی نین کی
جر ناجری بر نال پیر سون حضرت خواجہ قطب دین کی دربار [۱۴ب] جا
اون دیس نین نرنالی مل آؤ مین کاوین سدا رنگ بھری تا تن سی مشکل جار

خیال اری پسر ہری بھر بچھرن کاید ہون سکبھہ پائی جیا مین دھری پھن
پھنا آئی میری ری آکی اوت کی پسر ابتری۔

ٹپ:

کیا رسیا دلنولا کا پتیم جان تیری نینن و بچہ سینا لاکی رس لیجاندا میری
شاہ نما نہ سب دی کارن کلیان ساندی کھری

ٹپ:

فعل بد سے جو کوئی باز رہے اپنے سیان سے محرم راز رہے
کیا حقیقی کیا مجازی ہو مست عاشق سے کارساز رہے
راگنی سکرائی بہ وقت یک پھر شش گھڑی روز برآمدہ خیال ہو را دھی
تیری نین تین نن بان کھوائی سیس پھول چترا و کونیکہ ہاتن موتن لنکنا
سوہایو خیال ہمی کوہا در کھوکی پیاتن سی جدائی نکى جنی تن من جو
سیس سہرا اور سہاوی ذری دانکھیا۔

ٹپ:

بھلا جانو مین ناز و راز و باز ہوی تجلی عشق کے محبوب دلپر پر نواز
جلوہ ہوا اوس یارا دم معکوس پر تقصیر کہ نہ جاوے وہ مست بی نیاز

ٹپ:

ذات رب کے بی مثل ہی اوس یار کی قسم
ہے جلالی اور جمالی وہی دیدار کی قسم
کہو لا پردہ سب جہانگی بتایانت اسرار کو

مست نی دیا ہے کشف لوئی ہے دلدار کی قسم

راگ ہٹول و سُر پردہ بہ وقت یک پھر ہفت گھڑی روز برآمدہ خیال من
بھروا ہوری حوریان رنگ لی دی پیاکى کٹارن سولا ہو سنگار وا اچھی نین

کی مہندری لاوی مالان وا اور رنگا دیون چوندری رنگریز وا اپنی امنگ
سی اور پروں سینی کروا خیال یا ہودر واجی و امندیل و اباتن کو یا ہو
صاحب تن بیٹھ دابا مگری محمد سنکوا لیچلو موری بیان پکریا ہو صاحب۔

ٹپ:

شمس مخفی ... میں دیکھا قمر ہمراہ رکاب میں دیکھا
اور ملائک ستارگان تمام مست شاہ نے حجاب میں دیکھا

ٹپ:

جوگن بنکر پتیم کارن پھرنا دیس بدیس
کل کٹھا کانن مدری یہی بناو بھیس
[۱۵]... ندی رکھو کینکری اور کل میں ڈالو مالی

مست پیا کے ڈھونڈلی انا ہی سکو آدیش
راگ کانی و جنگلہ و جھنجوٹی بہر وقت باید ز قید وقت مقرر نیست
خیال مین چاندی لی من منو تیندا کھیرا کس کلن لایا ساتی را عشق ندا اول
چہرا مین اپنی ستی کھیروندے بی رنگ رسا سانوں بنا موہی پر ہوندا
اولہچرا خیال مین تنوانکہ دی سائین میرا ولی کھول کھمای جن جھدري
کتی پیارا نظر منوا آنکھہ دی سائین میرا خیال سپائی مندیل نابھولاوین ساندی
یادرین دیہا سودپہان تو ساندا مبین لی چلونگی تیری نال سیاہی مینو خیال
جھین جوٹی ظالم اوجت یون نین برمایا آوان جت یون نین دی... کب بی پرو
نہان سمجھایا اوہلی لک دی تیری نین شوری میان کسی عاشق نو برمانا
...خیال جھنجوٹی چروالی میرا من لی کیو شہر بنی داواری کس تو سنانندی
رب میرے جندری تو دوکھہ دے گیا۔

ٹپ:

تین تو میرا رآولا سپاہی ژا ڈھونڈی بہرا ندی تنو ... کمانی ژا
دل دی کل لان ساڈی وہ قادر جانی کتول چھپا شاہ میرا وہ سبحانی ژا

ٹپ:

تو سپاہی پیارا جانی مورا کس دے کارن اپنی نگری چھوڑا
شوق دلونڈی کیسی نہان جھوڑی مست پیا کو اپنے مکھ دیکھلا پوڑا

ٹپ:

کی جاندا پردیس دو سپاہی ژا ساڈی کل سہانی وہ کمانی ژا
شرماندی بہری کہہ نے سکدی وہ میان مست نایل مل پیالہ پی جے ... نی ژا
راگ سارنگ بہ وقت دوپہر یک گھڑی روز برآمدہ دھرید پی بن ... وزت
تن سیکا اوٹہ و این برم بھولت کاہو نین جل جلیں ... بنا چاہت ... خیال
تمسی مبارا کا جوکا جوری کا جوان چھر مال سب تو جوان لاگے مست وا
[۱۵ب] موری گھرائی سوباج ری مندیل را با جو تمسی مہارا کاجو دھرید
آری مائی ہیت کرہ اسپر بسائی عجب تپہا سمجھتائی کنوار ہم جانی پیا
چاتر ہوکی ہم سی بیت کنوار.

ٹپ:

پہلا پیارا نینو والا کئی چٹی مینو مارا ساڈا محرم مطلب دلدا لاج نکرده مورا
ماچتری بہی تا سکڑتی شرم ہنائی تینڈا مست جہانیاں دین دی دھوکی نت لیندا پیارا

ٹپ:

میردمن لے گیو وہ میان ما ژوڑا ٹونا تا من کرکے پیارا کیا ہے کاجا دوڑا
دل کسیر اندا پیارے بھر بھر دیندا دا ژوڑا بسم رکاندی مست پیاری اور اوراوی سالوڑا

راگ ساونت بہ وقت دوپہر دو گھڑی روز برآمدہ کر مائیں کری ری کنوار
ناریا جونباون جارہون جو مناوین آئیں مین پرہون بدوہر کیون منوہارا
خیال مینی جی تھانو راد را بلاوے نانواد موئی ابلارا نین مویک بھلی سی
تھماری اونکری سائیان پلن بیلی تھاری مائیں ادمری ایلا را نین۔

ٹپ:

تو ہی ہے والی اوّل آخر محبو دلدار کیا
ہے وہی کیا یار نے سادیکھا جب دلیں اپنے متین کیا
خاصی خاصی پہر لگا کر پھول پھل سب رتن کیا
کچے کچے پھل تر واکرمست نے سب جتن کیا

ٹپ:

فعل کریندا دو پیارا جو چاہے سو کرتا
حکم کریندا ہرشی او پرمن مانی سو کرتا
انکھیاں نال دیک پیاری نہی کسو سے ڈرتا
اپنے مست نال پیارے جو سا جی سو کرتا

راگنی گوڑ بہ وقت دوپہر سہ گھڑی روز برآمدہ دھرپد چوتالہ آراتی کھی
اجھی نین نین کی جس کے... بہاوان کمان بر مین یان تیری چست وت تان
سین کی کام مون جدھائیں۔

ٹپ:

..... چھوڑ اب آئے پر اے دلیں مینو عشرت چھوڑ کے لیا فقیر ہی بھیس
نندن ہر... مست مارا... .. پیارا شاہجہانیاں ادی واوی سب کو ہے آدلیں

[مُپہ]:

[۱۶] نا تو فنا ہے نا تو بقا واللہ تو رہو خاموش

عدم سے ہجر میں اکی پھر وصل ہو گئے ہم

فانوس میں شمع ہنس ہنس کے مست رہو خاموش

.....

راگنی گوٹہ بہ وقت [۱۶ب] دوپہر چہار گھڑی روز گذشتہ خیال چون

چون برن لاکی برکھٹی چرن لاکی من ہون کرن لاکی پیا ہون نہ ایوالی ہون

جوکی پناہون مناون آج ہون نمائین پیا موری الی چون جیون برن لاکی۔

مُپہ:

رب نے بھیجا کئی رسولان غافل ہو کی رہیان

جنگلا جنگلا ڈھونڈی پھر دی صدقی جاون ستیان

مصحف اپنا مکھڑی دین لوکان پردی پیان

شاہ چھبلا تجربہ اند کل دج والا پیان

مُپہ:

دیکھا جو ایک شاہ کا میں آج زرخ برخ میں پوچھا اوس ستی کہو کیا ہے تیرا زرخ

اوسنے کہا لعل بی قیمت ہون میان مست جوہری تجکو دیا ہے شوخ سرخ

راگنی نٹ بہ وقت دوپہر پنج گھڑی روز گذشتہ پوت ری ری تو تو میری

نین نن منکی بھاوان کمان چھت نین کی لاکٹ جبا سنک کی بھونہ اونری

ری خیال ہون پیا تیری آنکھہ بن پرواری میں واری سکھہ یان لی واری

ہون بروس ساری کئی یک رنگ کرکر دیکھی کوک رنگ کرآری خیال

پیاری موسون کیسی پھنا اوکی بہت گھڑی ایک ہسنت گھڑی ایک اوست کون

رئی تو ہی سنگ۔

ٹپ:

پیاری تم سے خفا ہو کہو کون سا باعث
 اب دلی گوندی کھول ذرا مونی بول کیا باعث
 نین سر تیری پاؤں پر رکھانی ہی تقصیر
 مست پیا کا بھید نہ پایا میں نہی سمجھا کس کا باعث

ٹپ:

اوس زلف عنبر فام ہو درس سے کیا غرض
 جسکو سخن کی بوج نین اسکو سخن سے کیا غرض
 پروا نین شاہ کو اس باغ محبت میں
 جو سرد یا عشق میں اسکو کفن سے کیا غرض
 راگنی دھناسری بہ وقت دوپہر شش گھڑی روز گذشتہ دھرید لیجئی ہم
 سنگ بسوہی تو پاس رہی بجای بانسری بجائی گانا ہمیں سنگ جنی تم
 سُر پی اوتی ہم بھید کئی جہان راگ وہان تان روم روم سی جے بیان تان
 سین پیا ہنس ہنس کرت موسی رنگ زار خیال ای کین کرب یکی حنی
 جب سی تال مردنگ مہانج وہیب باجی اور چرچہ کھنی کھین بجو ماوری
 نایک گوپال آکی پی جھی چلی سب مراری۔

ٹپ:

جو لکھ دیا تقدیر میں حق وہی بجا ہے تبدیل وہی کرتا جب وعدہ رسائی
 تدبیر کتین دیکھ کر تقدیر ہی ہستی شاہ مست الہی تو نے کہا سو نہی وفا ہے

ٹپ:

عمر دیکھی حسن شاہ کا ہو بیقرار آج قربان ہی یہ دل ہزاران ہزار آج
 عشق کے پھندے میں جو آپھسا سوا ہوا جان سے لی پروا ہوا مست دل خاکسار آج

راگنی پوریا به وقت دوپہر ہفت گھڑی روز گذشتہ یعنی سہ پہر خیال
 میان منونسی ہست یکی جی نی فایدہ^۱ جو ہی تن لاکی واری سوہی تن
 جانی دوستی واہی فایدہ^۲ خیال میان تسی وی کہ پی دنیا عجب تماشا سمجھ
 بوجھہ لی رسیا جاجم لی بیتھی کی سب کاکین کی کئی کھا یہہ لی دیکھا
 وی پی دیکھہ لی خیال مسرت اپنی اپنی کھان ہان ری کنائی من میرو لینو
 کھیر ترت آئی مور کی دھن سُن بر آن او ٲین کنیوسرن کو کنیو پھیر پھر
 سُرَت خیال من ہرینوای ری مان بہرو من ہر تیو بہکواجات الیکی بہرو من
 ہرنیو پوچھت ہو سر ہو چھیلہ و دیکھہ سکھہ دنیو اس نار مورت بستی
 سدھو نہ منومن ہرنیو خیال اب تو پایل مونسا آڑی اینو پایل موری ہون
 توری دک بر ہار ہونکی ساس نندکی پوری سون آری ابتو... جو کوئی
 ہمیں ایک... نین ہی لاکھہ کرور کھونکی ابتو پایل موری خیال اب
 موری... لو ہست بن چھروکی مین جانو سر دارد [۱۷] موری کلی کر بہر۔

ٲیہ:

سِنے اندر جو دیکھا سو کرچکا دردِ دل دلبر کا تھا سو پھر چکا
 خوشنایار کی صحبت میں ہم رہے مست شاہ اب بیگانہ ہوکے مرچکا

ٲیہ:

اے دل دیکھا تماشے اب دام نکو پھنس بی حرمت رسوا ہو بس کام نکو دھنس
 آزاد ہے من میرا اب قید نکو ہونا تو مست شہنشاہی اب دل مین خوب کس
 راگنی پوربی بہ وقت سہ پہر یک گھڑی روز گذشتہ دھرپد موری موکٹ
 کندل یی سی چھائین جھل کت کھولا براجی بن مال بیت لحس موری

۱. اصل: فایدا۔

۲. اصل: فایدا۔

موکت کیسرکی فرمانی موری بی بھکی دھار سب نی وارون چمک دس
موری موکت خیال یہی سہاگن ری رب منومانگی حی کمر من جائین اللہ
بھلی برنی کنی سون اون سی اپنا تنھا لگایا۔

ٹپ:

آج دنیا میں کوئی وفادار ندیکھا اور ہم نے خوب عاشق غمخوار ندیکھا
بی رحم تو معشوق بہوت ملتے ہیں اب مست کوئی عشق میں سرشار ندیکھا

ٹپ:

پیا نے محبو درس دیکھایا لوک لاج میں سہی سنایا
اس برہن موہی کون ستاوے مست ہو جگ میں پھر ہات نہ آیا
راگنی پوریا بہ وقت سہ پہر پنج گھڑی و دو گھڑی و سہ گھڑی روز گذشتہ
میانکی ملار سارنگ بندرابنی گوڑ سارنگ سارنگ دھولیا بھیم پلاسی خیال
اری بی کہتا سو یاری جا کہ سوماگن کیتا سو یاری سنگ رہی رین موہی تل
پت پی نی جی ناسو یا کہو یاری... میری یان کیسی بھرون دین رین نا آند
تو اوجٹ کئی لال بن او منشد گھمندائی... بدرا تہہ پھر کب ہون بھری۔

ٹپ:

یار میرا جال بچھکے مکھرا نسین دیکھایا آپ اخذ ہو... رہا اور احمد کو پہنچوایا
اسی واسطے... .. رہی سب جہانیاں... رہی پیارا دل کا بھید سنوایا

ٹپ:

..... رہندا

ملا ملا کر [۷ اب] سیکون پیارا نسین بد لای سنندا

کوئی بولاوی من سے اپنے کوئی اوپر جان دیوین

مست شاہ رہے اکیلا تم بکو ہے کنندا

ٹپ:

پیا پیا کر لوگ پکارے پی کو مین نہین پایا
 صاف کیا جب تن من اپنا ایک جھلک بتایا
 اپنا پی مین مین دیکھا تب میں سبکو پایا
 ڈھونڈ رہی تھی مست پیا کو نینون مین برمایا

راگنی ماروا بہ وقت چہار گھڑی روز باقیماندہ دھرپد مین ساہونی دیکھہ
 دیکھی اور سرور بچن سن دیکھی او چارن جھی وت آنکھون ہو جاہت
 جاہت مل نین کو شک جاہت کھری ظالم نکھہ دیکھی خیال منوکی مارھی
 وی و سدر سندر کون کردھارے چتری ماہی دی تن من دولا و کل نارنر
 چرچی کرتار دیکھن ہاری کنول نین کردھارے چتری۔

ٹپ:

اوس رسیانی کانن مین کیا ڈالا رس نام سنایا اپنا مجکو اب ہو گیا پر بس
 پیت لگا کر مجھے پیارا اب چھپ رہا وہ یار مست ہوا ہشیار کنیلا دلنور کہا کس

ٹپ:

میان تو دیکھ لے اس دم سین دور روز کا تماشا
 دنیا تو یہ بستی ہے ہستی کا تماشا
 اب کا ہے کر ہوتا ہے ندن تو ہراسا
 مست الہی اپنا آپی ہی دیکھا تماشا

راگنی ترونت بہ وقت سہ گھڑی روز باقیماندہ خیال تیری پھن کاکی ادب
 پان کا کھون آپی پیتم ماتی سبہ سوتن مین اب پاوی توری چاتربن تابین
 خیال پیا کی پیت دراوت مون مین کاہی تین سب... میری سب باتین
 کچھونکی ترکت چنور تیر ری مین کھان دیکھی جاکی ری جان۔

مُپ:

کیم بہا... یاد پیاری نہیں... آئی بی پروانان کرداب کہتی ہے تولدا
پیت... ستی نہیں... کدا حال دلوندی ہدا

مُپ:

عاشق... گاہی او... کیا کام کو فراموش
قربان ہی و... [۱۸] چشم کمان ابرو پر معشوق ہو صبح کی کئی شام کو فراموش
راگنی گوری بہ وقت کہ گھڑی روز باقیماندہ خیال شرنائیان بترمان دھول
مین واری شرنائیان تیرمان دھول دھولن می داد و تہرا جانداہ رو بہتری تو
منایان وہ شرنائیان.

رباعی:

ای پری چہرہ بیک ناز دلم سوختی شیوہ جور و جفا راز کہ آموختی
نین کے حجرہ کی ای فلک ناانصاف بہ ہمین داغ بسوزی کہ مرا سوختی
دھرپد ہار ہمبل کی ہینن کی لاکت اور گوریدندن جوری ری ہاری
کنت پوت پھرن جوت کبر کی اوتا پرلت سوتاری خیال کھوسی ٹھٹرا لاؤن
سی دی بان کرن رندی اپنی او منکسی... وک کہین نتو چھونی دی.

مُپ:

جلوہ خلق اوپر دیکھتے ہو سب نہان گونا گون اوپر رنگا رنگ ہے نت عیان
ذات کو او کی بقا ہی اور ہی سب کو فنا مست کیا کہے حقیقت قول ہے اسکا بیان

مُپ:

عشق کے دام میں ای دل نکو پھسنا جال بچایا شاہ نے تو دیکھ کر ہنسا
دل شگفتہ کو قید کرنا خوب نہیں مست پیارا دل میں لٹ پٹ ہو بسنا

راگنی سری دیک بہ وقت گجرِ شب خیال مری ری جنتا میں اسی آوت
 ہی کنیان چراوت میں رہی آون سنک اسی تم جانرجتر آئی کنی اب چترائی
 تم چھاند اوہا دیک... ل ہون جوکی تھی کھری سی کچو جانین نہین مرپی
 کی دھن سن مری بدہ بام کی نہین... ودات بات نامین کاہو مل جاہون
 اسی کو ہو کام کونا میں کوہو کی کام کی۔

ٹپ:

... کے ... نت ہو رام چنا ... مردم پیاری کی ... شام حنا

آبائی وقت

ٹپ:

[۸ب] میرے گھر یا چراغ دل نثار

کلنو آن ملا ہم رہے سرشار

بتیان کردا ہم سے تلپل میں کیا سنگار

مست قادر روشن کردا ہو پروانہ بار

ٹپ:

گھر میں جب آیا چراغ بو بہار کورے دل روشن کیا دو گلخزار

بتیان کردا دل میں ہم سے نہیں ہی جدا مست اپنے شاہ سے ندن رکھا سدار

راگنی شام کلیان بہ وقت نیم گھڑی شب گذشتہ کتب تو ہی یو ہے ماہ نار

برج مدین بدہ ناکر سک ساکر بس کیتو سہج سکر کھن پھیو برک یان جاسی

پیا نت ہے راہب باس کال کی جب کیان دھیان جب کیان دھان جانت ری تو

اب کن اگر تو ہے توئی خیال منوہی بر کہت دیکھی ہیں نین آئی ہو پیارے

پیتم سون کسا انت جاکی آری پھلا کھون نہالکو جب ہون سی آون کیون

سدئی پاک دھری کرپا کنو درس پایو۔

مُپے:

تو ہم سے رہتا ہے کیوں بد دماغ
جو دل کو ہمارے تو دیتا ہے داغ
اس مست قادری کی کس کو قدر نہیں
کیا ہے دل کے اوپر روشنی بمثل چراغ

مُپے:

دمدا میرا چراغ ہے رب سنکات محفل میں بھیٹے جب تک رہی حیات
پروانہ رہا مین او سکی دم کے سات مست جہانیاں پھرتا ہے دن اور رات
راگنی حمیر بہ وقت دو گھڑی شب گذشتہ خیال ہو نہیں جان سچہرن
تم بن اسی ہی ہو کری بل جہان مو ہی باوری بھی آب اون منرین سک
متوالی ملار۔

مُپے:

سائیں مورا وہ عاشق دمدنا من آسا مداوہ لیکے رمدنا
کلا دنیا سج خوش ہو گدا شا... پیار چندری وارون جوگی ہو حمدنا

مُپے:

ہم سے کام کچھ نہوا اب ہوئے دنیا سے وداع
افسوس رہا محکواوس شاہ کے آجانے کے وداع

بی کل ہو رہا مین مثل سد.....

.....

[۱۹] بڈی بڈی نہیں مین لال لال تو ری ناوین کالی کالی بھورا بجهوندن

سو بہت زویسو روپ تریا روپ کنندگی انکھیان تیری ترک دیکھین مین
کنجن لیجات جہت۔

مُپے:

کہان بیٹھا حجاب اندر شاہتاب نین نظر آتا من مین میرے مہتاب
فراموش اتنا ہوا میری طرف سے مست بیکل ہو رہا رنگ سیاہ تاب

مُپے:

چا ترکی چترایان دیرک نینان اب امرت ساور رنگ کی رت راجنا اب
ر سیا رس لیون ہاری مست تہاری شاہ بنولی کچھ من کی کون آوت جانا اب
راگنی جھٹ وقت چہار گھڑی شب گذشتہ چل رس کرہین رس بیرم
مدآون جائی بوجون کی ہوت رس ہون جوکئی پیا تو ہی مناون تو نہین
مانت میری کھی اوٹھ چل میری کھی۔

مُپے:

آج آئے ہو بجن اب رہو تم رات کی رات
غیر سے مل کر صنم ہم سے کرتے کرافات کی بات
ایکدن وہ تھا کہ نہ چھوڑی کبھو تم ہم سے ملاقات
مست ہو پٹھ رہی اب کرتی ہو ایک بات کی بات

مُپے:

چھپ رہندا وہ چیرے والہ یار
سانڈی نال بیجان کریندا کین میں جوڑا پیار
بات بتاند جانے پیارا آن ملے اس ٹھار
شاہجہانیاں مست رہندا تجھ سے ہو محرم یار

راگنی بمن وقت پنج گھڑی شب گذشتہ دھرید کاری کھن کھتا بھاری
مین لی ری کاری ساری دیکھہ تیری نینن مین کاردی کجرائی کاری لوکر

نک سیری کیس کی لگائی رنگ کاری نینن چھٹہ یہ جھودی سنای ہی
پنی یار ایسی ہووی جائی میل کانا جی سی اپنی کاری کرائی تیری آج کام
آئی ہے

ٹپ:

نت نت ہون مبارک بادیاں اور جم جم ہوویں... شادیاں
بنا بنی مل جگ جگ جیوبن... .. نی پیاریاں

ٹپ:

[۹ اب] ہے آرزو دل میں میرے پوکے ملنے کی فقط

از بس کے جدائی میں تیری غمخواری ہے فقط

گر پیارے ملے اوس کے میں واری جاؤں

مست رہا تیرے درس کا کب ملے جان سے فقط

راگنی بھوپالی وقت شش گھڑی شب گذشتہ خیال کھی رہی کھی ری

دورین دوری آنکھ میں پیا کی اون کی بھلی یار کیس نین کی بدار کی کس

را گھت انچر اسدھارت سکی میں سی مینی بولی خیال آری آب میں

کھاکرون ری پیا مجستی مکھ ہونا بولی اری اب میں کھاکرون رہی پتی پتی

کھندی ویندا ساندی اپنی جیا کی تہہ نہ کھولی آری آہمین کیا کرون خیال

توری میں موہی ایسی کینی ایسی کرہونکو آپ ہیکی اور مہو کو تھکاوی

باند بوند چری کرری جھجاونتی و برج و کھناوتی.

ٹپ:

ڈرتا ہوں میں یار و دلبر سے خدا حافظ جب آملے وہ اوکے دیدار سے خدا حافظ

ماہ جبین پر جسکے وہ شاہ کی ہے سعادت فرقان کا تو ہی حافظ اس گفتار سے خدا حافظ

ٹپ:

میری سنگ بول داسے پہلا میرا ماڑوڑا
 دل لگایا پیتم سے وہ کیسا کیتا جا دوڑا
 چٹ پٹی اب من میں بس گئی پیلے میری
 مست شاہ جب ہل مل رہند انت اوٹھ پتی داروڑا
 راگنی چھابا ناتھ وقت ہفت گھڑی شب گذشتہ یعنی پھر خیال صورت
 بساری واری سجناری ہون تو نہارے بات مین کھیو نہ جانی اپنی عالم پر
 رحم کرم کیجٹی تھاری پت کھو نہ پہچھانی۔

ٹپ:

اوس دلو ہی لے گئے تر ببتلاوی مکھڑا ایک جھلک
 کیا نیو مین ہی اوسکی چھرپ دلو یوی ایک پلک
 جب اوس کے کھولی موچھی نت جیو جی تو اپنا یوی
 کوئی مست ہوا دیکھ پہلو کوئی سر کو ماری لاپک

ٹپ:

اوس نیو مین..... ک..... خنجر بانگی نیو پر دہ ڈانگانگی پر لوک
 سینی..... لگا دو پی..... جیون کیا ہے زنا روک
 راگنی..... [۲۰] یکپاس و یک گھڑی شب گذشتہ دھرپد کھیو ہو پیاری
 سون اتنی بتنی موری موہی تو جیون پران یاہی نین سک ہوت جنم جنم کی
 چھری کھسو ہو پیاری سون خیال کتم کی کتم کو کوتھری توائی راگھو چن
 دی دچری بن روک راکھون کلین سارنگ کو ساٹھ دی دی لی پرپین مین
 سارنگ کو ساٹھ دی دی حوت راکھون کلیان بس نبان بھو کن بھلی ادھریان
 کروں ٹھہ کی ہر چند اور من میلی مان اور مہی مل پیاری ہو دھیر کی چتر

ایسی آ آھو بنک چندا پیاری منداجال چھیان خیال ھان یھہ مان مستی دولھن
گھونگٹ نہ کھولی مکھ ھو نہ بولی مان متی بنکی ساعت سون دوا پئے لانی
لوکرت کلول ھا یھہ مان متی دولھن.

ٹپہ:

سانورا سلونا پیارا کیونکر مورا ھونا رین دنیا موہی نرتیہ پتی تونا تامن ھونا
روپ دیکھاوی ہر آن پیارا ایک پل نہیں مست پیار چندری وارون جو ھونا سوہانا

ٹپہ:

بھلا پیاری شام مورے گھر آنا رین یھان بس جانا
گھدی کارن پیت لگائی مست کے بتیان پر بل بل جانا
راگنی مسھارا [ملھار] بہ وقت یکپاس و دو گھڑی شب گذشتہ مان کری
پیاری سی دولیہا لاحت ہی سس نویا سوندھی نہیا سوہا یالکا اب سوہی
ذری دیکھنا منگل گاومندیلا بجاو سیس کو سھرا ہاتھ کو کنکنا اسد سوھاگ
کی رین رسیلی دولہہ دولھن دام دلوندا مست تو پھندوایان.

ٹپہ:

جو دیس بس رہی چکی بندیان احسان کیا یار نے پار لگائی ندیان
دید جہانگی کر کے اپنا بلاوے دمدا مست شاہ کی دام و تال می مہندیان
راگنی شھانا بہ وقت یک پھر و پنج گھڑی شب گذشتہ خیال بندی اتھی
میسکا تیر ہے... گیان ہی دھنان پیابن آ ایو سن ری سکی... دھر دیکھی
جاکت ہی ملیگا برنی سوا در جو مورت سوہی گزاوت مین ابتر... سرت
نہر شد سورت گانا.

[حاشیہ راست]:

... تا نادیم آن پیٹھ رہی مست ہم تم ناتادیم

مُپے:

یار میرا جب مجھ سے ملا قدم رکھا سنبھل سنبھل
دنیا مجھ کو تانا کرتی بتیان کرت کھیل کھیل
کئی کام دنیا کی مینو چاتی تھی بہت
مست میرا مکھ سے بولا بہ جاہی خلل خلل
*

میرا من پھر وا کردہ نینو والا... دل نے پایا دھوکی وہ ٹور ٹور
ناچلی کانکر کسی کا تیرے سر مست رنگلیان رنگت مین ای سُمیان

مُپے:

ہو کر بند... تین مٹکی نو پر مائیان شاہ سات بکائی...
[حاشیہ چپ نامنظم است].

.....

[۲۰ب] ایمن اور لات سو ہی کدارا برج کا نا

مُپے:

رین بولا کر پیارا میرا مطلب دکا کھولا
بہوت دنو کا مچھرا پیارا دو دو باتان بولا
گن و نت چترا دیکھا دکی گوٹڈی کھولا
مست پیارا بھولا بھالا اپنی من مین تولا

مُپے:

خواب جو دیکھا مین نین تھی قمر کی تصویر
بیدار ہو جب مین اوٹھا یہاں ہوا دلگیر
پھر دیکھا نہ وہ صورت جن انگلیاں کھول کی
اب مست شاہ کہو تم اس خواب کی تعبیر

راگنی اڑانا یکپاس و شش گھڑی شب گذشتہ خیال مان مواس پاس
 گھونگت کی اوٹ چوٹ بلکہ پاٹ آٹ انجن بنائی پرکنی دھنک دھار یارجی
 کاٹ جی بان نارکی تال لی کڑز چترائیے کابیکو لڑت لڑائی چت ناسکیکی الی
 دو برج ناٹ جاکی جگمین دھائی ہی میری باہان اوٹ چل مل ری بھاری
 لال ناتو توپان کام کی مار نین کو دھائین ہے

ٹپ:

اب شام کہتا گھبرائی رے میں ہنسی خوشی پھر آئی رے
 گرج گرج بجلی چمکت جیوڑا ڈرا مست پیاجب کھر آنے گھبرائی رے

ٹپ:

استبو ساندھی پی دامودی بندیان کین نال چھٹرا کردا پار لگاندیان
 تیری کلان من وجہ اپنی بھید جانی مست نال پت لگائی میری کردابدیان
 راگنی سورٹھ بہ وقت یک پھر و ہفت گھڑی شب گذشتہ یعنی دوپھر شب
 خیال ما پیاکی سی پابی نینم ہاری نیند جگائی سیج سیتی منو نیند نہ آوے
 کوئل کر گئی کلول پر بخش سائیان مہارے دیری اٹیلو اوکھر سا این کی
 دھاری خیال مست دار و مہار دانوٹ لی کیو سیج ستی منو نین و نہ اوی
 ستی مین کروت لی کیو خیال ای ماروجی ڈھولا اور راجا مانو تھاری بل جا
 اُون ہو ماروجی ڈھولا رنگ رس تو پیا تو نہین مامین ایسا گئی ہوا بھولا
 اوماروجی ڈھولا۔

ٹپ:

جدا ہی یار جب ستی جی ترپتا ہے خیال... شب کو خواب پرتا ہے
 پھر بستر پر کلی لاک اوالگ ہین... جب شاہ وہ قبح ہات لگتا ہے

ٲٲٲ:

آن ميري نين مين اوس ٲي كي خمري

[۲۱] امرت هه مجھے ٲياري يه جان هه تمھاري

ريارس ليون هاري مست ته هاري

شاھ ٲياري سب س ناري ميں تيرے بلھاري

راگني ڪھماچ به وقت دو ٲھر يڪ گھڙي شب گذشتہ خيال ھمارو بالم جي
ٲيا مھاري سد لنو ھمارو بالم جي عام كي داري ٲر ڪويل بولي بيرن ڪن ني
سڪ لايو ھماري بالم جي خيال اري موري سڪي سھيلي ملنا دو مبارڪ آج
لالنا گھر ڪاج ساتون سڪي ملابن ائيو موتي يا نه جوڪ برادو خيال سو ٲياري
سو هي ڪماني نان بھري نت دولري اوڪ سھاوي چمٲاڪلي ٲر آس بري سو
ٲياري ري ڪماني مان بھري خيال اري مورا بھونرا اولجر هوري اونمين ڪون
انو گھر يار اورن سي ٲيا هوري ڪھلت هي هم سي اوس رهو ري خيال او دواو
نين نت ٲر اولج رهو ري جھٽ ٲر چنچل نار چھلي اچيل من اڻکا نيز الھ ٲر.
ترانا:

دو ميان ڪملي تو ٺھڪ داني ترمي جاني ھري داني ترمي نوتداني

ٲينو ايا داني جيئو بتارہ ٲاني مست ومانوآ ٲ بهڪانے سندري نونداني

ٲٲٲ:

دو راج مين تو جاني لڪھ لڪھ بتيان من مين ماني

جو ديس ڪا لڪھا مين تو ٲاي مست شاھ كي جاني مين قرباني

راگني ڪھڙ به وقت دو ٲھر و دو گھڙي شب گذشتہ خيال سنڪرا بھرن
ڪجھاي سڪي ري نه تھور تھور ٲيا ٲرديس ڪون ڪينو هو جو ڪئي عالي ري
بيرن هري سڪي نه تھوڙ و ميان راتجھي جو ترڪھين تم يھان هم تھرت نرد.

مُپ:

راج والی تو راج چھوڑ چلی دکھ مین دے ہمکو مکھ کو موڑ چلی
حسرتان اپنے جی کی جی مین رہ گئی مست سے دل لگا پھر داغ کر چلی

مُپ:

و... جن والی پیار آج کر گئی بھلا جانے والی کیا نام چھوڑ گئی
دنیا کے پھندے میں سہی... رہی شامل شاہ کی چوری چوری ایک ہو گئی
راگنی... بہ وقت دوپہر سہ گھڑی شب... سنکر موہی کل لاگو ہی
آدم... روک [۲۱ب] کاہی کو جانب اپنی برائی خیال تی مج سی پر کیوری
مہنی یار جب سی او ہار دھرے ہرمن موہن تب سد نارہی ہے مہوتی یار
خیال جھکرو جھی با نحیلی رات وہ رسیا شام بدھاری ہو ری آوی مین جا
تو جھی پتری کھاٹ وہ رسیا جھکرو جھی خیال جاو جی جاو جی میرا مت او
پیاری جن سنک رین بھاتی وین جاو جی جاو جی میری سب آوا وین تنت
پیا تم بن مین راجہ نی کی موتی گنی تارے جاو جی جاو جی من سامن
خیال چھترینی رور ہودن ے رہے دھنی شاہ عالم غازی جاکی دھاک ستی
کاہنی کوٹ نکر نکر دھایو پورب دیسا سی مسدل کڑول نرول بیدل آيو
پودت ویسا کوتم دھامو ہے آلو چھتر بنی خیال سلونی سانورا سی مین کب
کی بھلی ہمی نو جھاند اورن سنگ مست کینو واری دانا کنول مین نارین
سون مین کھکی بھلی سلونی سانوری.

مُپ:

آئی سکی پتیم کی نین ڈوری لالیان
مکھرے پر شرما کے اپنی گھونگٹ والیان

موتی مالی کل بج ڈالی ہے شاہون کی پیارے
پیت لگا کر مستون سے دلوندی جانیاں

مُپ:

میان غنوں والی جو بن کھول دے
آوی پیاری نال کبھو تو مکھ سے بول دے
کئی بی پروایان کریندا مت والا مورا
مست جو بن پرست رہو تم اپنی جندری تول دے
راگنی راگ ہنڈول وقت دوپہر چہار گھڑی شب گزشتہ آن کن بھولی
پیلی کاتن کی چل ہو چکائی مراد ہی سنگ جوری آئی لالن نہ پر مباکنی
کاھکو کرت پر جوری انکن بھوتی۔

مُپ:

زمانی میں بہوت سے مکر و فن ہے سمجھ کر کام کرنا سورتن ہے
خلق کے کہنے پوست بھول اے دل ہے شاہ کو فریبو کی جتن ہے

مُپ:

یار سمجھا ہمکو قدرت اپنے پانے
جندرم کرا اپنے ہات رکھا جب بلاوے جانے
شاہ سرعشہ لگا دے وہی ہے کامل
مست ہے اوس دید... وہی ہے سیانے

مُپ:

اپنا دم خوشی نال لے جاوے
[۲۲] تماشے جگ دے وہ آپ ہی دیکھا وہ مست الہی پھر سب کے سنک ملاوے

راگ مالکوس بہ وقت دوپہر و پنج گھڑی شب گذشتہ خیال دھرپد سمجھ
جن کرری تار بہت جاندوی میری کھی اور اوٹھ چل پیا سنک ہی تو
چسرات برمین لال اب آئی گھین کو بہو باطن کریتائے تکالشی ایک سمجھ مین
خیال سو آج مھی آئیلو منگل کاو جوک لاملو سومت پیارا کرونگی ریس
ریس باو ہاورا اج مھی ایلو منگل کاو جوک بور ادو من رمک رس رس
رنگ رلیان اج مھی ایلو خیال ہمی شانو کر رہین ری لنکر و انت اوٹھ کر
بولی ٹھولی ہمی سانو شاہ اعظم پیا من کی بہادل دا دیکھو لوکو میری دھرک
کئی پا جوری ہمی سانو کر رہین۔

ٹپ:

پی میرا بس راندا کوئی جا سمجھاتی شاہ کے مکھڑے پر سے می واری جاوان
مست تہاری راجنیدی کوی جا سانے

ٹپ:

پی کے درس کے لئے ہمنے بستی چھوڑی اپنے تین کم کیا تب یہ ہستی چھوڑی
یاد میں اوس کے ندام کو رکھو یار مست وہ ہیکا پیارا نینو نمین کستی چھوڑی

ٹپ:

پیا مورا روٹھا جاندا ہے جا سمجھاوے
تو میرا سیان می پر ہوں پیاں کوی جامناوے
پیا کو دیکھے نہ دیکھے وہ برا کلہار
مست دل غم نہ کھاوے شاہ نو کوئی دیکھلاوے

راگنی بھاگڑا بہ وقت دوپہر شش گھڑی شب گذشتہ تیری دوار چل آئی
سیس نوائی یا حضرت امین اللہ حسنی تیری ہے دار کھری کھری بل بل

جہن جہن دیت میرا داد ہیں کی کاون بجاؤن رجھاؤن کن بن کین مائین
تیری دوار خیال نیاسی... حری سن میری میان ادا نام رنگ نن و رام دھائے
کار مست کرمان گمان بھری ری نشاہ سمر پراس پروھی.

ٹپ:۔

بھید اپنے پیا کے سب چھین ہیں پائے
..... مین من اوس پر لوٹائے
[۲۲ب] تب اس شاہ کی ہات مین نے بگائے

.....

ٹپ:۔

پیت کر ہم سے پیارا روٹھ روٹھ نت نداری
نت پشتا دہ دلمین اپنی بھید نہیں کچھ بانداری
حال دلوندا کس سے بولون من میرا کھیر انداب
شاہجہانیاں مکھ سے بولے دلو اپنے تھپانداری
راگنی دھولسری وچتی بہ وقت دوپہر و ہفت گھڑی شب گذشتہ:
دلبر میرا عاشق ہو گیا ریا سپر ہی
رسوا ہوئے نال تو پیارے نظر ان میرے حق پر ہے
عشق نال متوالا کیتا بیکل ہے جند مورے
مست پیا پھندا ڈالا بھی پکارا جنگ پر ہے

ٹپ:۔

اس لاج کی نینن کی مجھ دلمین خاری ہے ریا رس لیون ہاری شاہ تھاری
اس مست نینن اوپر ہم جانے واری ہے

مُپہ:

سانور رنگ کے جاونکے میں وارے واری
چاتر کی چرائیاں رسیارں لیون ہاری
دیرک نینن پیا امرت ہے مست تہارے
آج کی ادا سے پر جان سے بلہاری

مُپہ:

دیکھنے جاتے ہیں صورت یار کی انتظاری ہی مجھے دیدار کی
نا تو ہی محکو سواری نا تو ہی توشہ راہ کا مست پی پرواہی عاشق لے خبر لاچار کی

مُپہ:

چشم کی پتلی میں پھرتی ہے صورت کے
یک نگہ میں میرے تین سرشار کے
ماجرا کہا نین جاتا اوس شاہ کا
مست کیا بولے حقیقت ستار کے

راگنی بھاگ و راگ سندورا بہ وقت سہ پہر شب گذشتہ کرو نٹ لیت
کیتن موری راتیاں مہی اکیلی چہاند مہروا جاو سوتن کی پاس کرو نٹ لیت
وہی سیج مہی من نین بھاوی کیسی لکھون وا کون پائتان کرو نٹ خیال کا
لواد و دیس جاؤن بلما ٹوتانا من سیک لاؤن جنتر منتر نین سونیا... حسن
بسی کور جھاویکا پور و دیس خیال علی اسراتھا رو تمرین موہی... ور
علی اسراتھا رویم میری بچپن کی علی بتو... را کھونگی پنج... کی میری
نور علی سرا خیال سن ری جندری.

[۲۳] پردیس کے پیت کت ہونا کرینی سن ری

کبھی پیت کو نام نہ لیمبی لرجت ہی ایاری سن رے ایاری

مُپے:

وہ راجہ انیو بچہ بس گئی
اب نہان لگا کے سپنے اندروش گئی
لوکوندی بدنای سے مکھڑی ساری ہستی
مست پیاری سب سے نیاری اپنے من میں کس گئی

مُپے:

یار میرا بس رندا گر دیکھے تو کلی ملتے
نت خواب میں ملدا ہی شریان لاکی کلتے
شاہ ملے تو صدقے جاوے نینا میرے روتے
رکنیلا کوتل ڈھونڈھا بتیان وانکی سلتے
راگنی سنکرا بھرن بہ وقت سہ پہر یک گھڑی شب گذشتہ باور آئی ری
دھرم مورت سانجی سور ہی جگت کریال بھرن پوکن مادر وہی ہین پیت
سور سوتی کرتاوی سر در بھو کن یادری آئی ری آئی ری.

مُپے:

سب ہی دلو لگاتے روشناسی سے روز شب دید ہی نگاہ سی سے
رازدان ہوئی جب ملے وہ خوب مست سب رہتی ہیں پارسائی سے

مُپے:

کی کلا چترائیاں کردادی
تاجان میں پھمکیان من اساندا لیتاوی
ندن مینو پیاری اتا تماشا کیتا
مست میرا رنگی ہی لیتا رنگین رنگ پتاوی

راگنی جھمبھوٹی و ججوتی بہ وقت سہ پہر دو گھڑی شب گذشتہ دامنی دمکو
 پیا موہی درآوی مین تو ہونکی پیرا کن توری سنکو الکھہ ہجو سکی اوس
 پیا کو موری اچک بیان نین مروری او ہی رات سندروان کو بخہر یمین تو
 ہونکی پیرا کن کھول جیا خیال دھرپد بہوت دن ہی تیری اجهونین آئی لعل
 ہوت دن جب تو کان... برا آن دانی دوست... جم تنا ننہ ثنائیا در ننادر
 [۲۳ب] گوری بہروی تانی راہیت رہی اچھا۔

ٹپہ:

جندری میری لے گیا وہ نینو والا مھڑی بچہ بھس میا سینی کرنو والا
 دل لوبھاندا من پر چانداوی میان مست الہی آپی ہی وہی پہنانو والا

ٹپہ:

وہ یار موری نینو نمین بسدا گیانی ہو سو اوسے وسدا
 رنگ روپ مین دلنو مورے رتے ہو مست پیارا عاشق رسدا
 راگنی کدارا بہ وقت سہ پہر گھڑی شب گذشتہ پہ ہون نہ جانن تی
 بجھرن کی سرا ایسا کچہ جانتی تون جانی نہ دیتی پیت کی ماہا سار خیال
 کیا نتر چاند نی ساونکی رین بھول رہی بھول مین کین ات ہی سہاوی نتر
 نی چاندنی جیسی چنچل چتر ناز جو بن مین جوت سوائی امنگ سی پہلو بن
 سیج بنای اور بہابری کل لائی بھول رہی پھل باری مین کھین آت سہائی
 نتری چاندنی خیا عاشق جو کوئی ہووی مرا جو بن ہوتاہون اوسکا عاشق
 فاسق کو جانی ناہین کھنی اوارنک لاشک۔

ٹپہ:

اچل پیا یو تو ناوہ کرگئی سیانی من لے گئی پیکانہ ہشیار ہو دیوانی
 ہر طرح وہ جانی اپنی اوہ کہانی ہے مست وہ گیانی کچہ بات وہ نہ مانی

ہیپ:

آج موہی مل کیو پیاری کمائی وہ عشرت میں رین بہانی
 اوس بنا میں ہو رہی مستان اب شاہ پر می ہوئی لبنانی
 رگنی سوہنی بہ وقت سہ پہر و چہار گھڑی شب گذشتہ ساجن کی میں
 واری رہی نندی صورت لکی گئی... میں لو واری پریم جنبر تنید کل
 سوہادتی ہو نہ میں نہاری ساجن میں خیال... کت ری پیا بن کیون بھری
 حیران... میں دیک رہی سانت دھنونت آئی [۲۴] گرد اوی ساندی نال
 بدیان ڈھونڈ وا پھر واکن کن کلیان مست پیارا تھاری رنگ رلیان خیال موری
 ہنس گریبان مروڑی ابیر گلال اور راگ جا مکھ مارونکی میں روزی.

ہیپ:

کھونہ بولے مکھ سے پیارے بولی تو یہ بولے
 من لگایا عاشق سے چو ہونی ہو سو ہولے
 پیت ہمارے دل سے گئی کیسے جان کھوئی
 مست پیارا رنگ میں رہندا اپنا مکھڑا کھولے

ہیپ:

صفتوں سے پہچانو وہ رب تو عیان ہے
 انکھیاں کھول دیکھو وہ سب سے نہان ہے
 پردا دل کا دور کرو سب ہے کا نمایان
 مست جہانیاں پوچھتا وہ رہندا کہاں ہے
 راگنی کالکڑا و کالکڑا بہ وقت سنہ پہر پنج گھڑی شب گذشتہ کوتھی جا سی
 بلم ہی باری ری بھونر کوتھی جا سی کاجی کل رس کانین جھنو صاحبان

پاکی کل وارس لوت مہاری ہاری داہوترا خیال ہر دی بس رہیو کیون جی
میرا مامدار پیا مانکی او اسبحہ تین مین رس رول کیو کیون جی میرا پیارا۔

ٹپ:۔

تم فیض کے چشمہ ہو یہ نالہ کرو جاری
فیاض زمانے کے ہو کچھ حق سے کرو یاری
تم سودا تو کرتے ہو خوب ہوا پیار
مدد کرو مست پراب دید کرو درباری

ٹپ:۔

کوئی یار کو دیکھے وہ سرشار ہو جاوے
متوالی جو بن ہو اپنے سنین ہو مناوے
جول مل رہے وہ ہوا قربان
مست پی پروا ہے عاشق خود عشق مین سماوے
راگنی ٹلٹ بہ وقت سہ پہر و شش گھڑی شب گذشتہ حرفی ... اب موٹھ
تہاری رویہ ... ہجران سکی ... بہ جا عطار کی ... نہ دی کہ منک ...
خیال ...

ٹپ:۔

[۲۴ب] چھپ کیا بہر جا ہی ملادیوے مالک ہے تو دلدا دنیا مین بتادیوے
مختار ہے وہ پیارا جو من مانی سو کرے مست کو اپنے کرم سے تو ہی بملادیوے

ٹپ:۔

مست پی پروا ہے دنیا سے یہی آرام ہے
عشق مین اوس یار کے رہنا ہمیشہ کام ہے

دیکھ لے دنیا دو روزہ بھی بھجان
 رب نے سمجھا محمدؐ کو بہت غمخوار امت ہے
 جو رہے حکم رسول پر اوسے دربارِ جنت ہے
 روزِ محشر میں ہے شفیع و نبیؐ سب جہان کا
 ہے مست کیا ہو نہیں بھرا اوسے آوارِ رحمت ہے

.....

راگنی رامکلی بہ وقت سہ پہر ہفت گھڑی شب گذشتہ گوری یوہین
 ساری رہیں ہمکو او ہیں تھی زور ہم تھی باتیں تھی مطلب دی رس مسی
 منریمین باہم ہم آغوش اپنی میں صبح صحبت باقی لامرہی لذتِ یک شب
 واگدری خطال اب باچکا او پیاری موہی کولا کلی لال موری کھری مل
 جہن جکی جکائی پیاری سو نین دیت کو کلی لاگون کی کیسی توری جھٹ
 یان سیرنی اب تو محب جا او۔
 خیال:

یاردی اچھے اچھے تم رے ہم تو جان
 تم رے ہم تو کیا جادو کیتا میان
 ٹونا منتر کیا کیتا وہ دمدا میرے
 اب پیت لگے مست کو یار کے میں قربان
 پس:

پیا میں بلہاری اب تو مکھڑا کھولو جی
 تم ججن کے پاس ہو دل بتیان بولو جی
 جب عشق ہووے دو طرف خوش رہے ہدم
 شاہ سے ملکر مست جان موتیان رولو جی

نپ:

اللہ والے سب کا قادر کری... کو تو باسط رحیم ہے
خالق سبحان ہے... تو مالک بی...
... کلی بہ وقت کجر... سی... پھی را لیکر... کر لجکانی تر...

[۲۵] میرادل تو تول لیا اب کیون بی پرواہی کیتا میان

مست بی پرواہی عاشق تونا کردے دوجے

نپ:

حق جلوہ نما ہو کے بی پرواہ ہوا ہم سے کس عشق سے پیدا کیا ناکام رکھا تم سے
سب دیکھا تماشے مل رہا سات صنم ہے مست پی پروا ملارہتا ہے دم سے
پنچم بہ وقت ہشت گھڑی شب گذشتہ بعد از گلن کلی خیال پنچم مائی
میری پیا دھک بھتی رس کلہون لائی و اس سس تمکو رہی میری غور مائی
میری پیا دھک خیال پند ہے اتھی پلتین پاٹ انجن سجن بھوک ناکین بال
نادان بسنت بدیسی بی صورت کر کل پاچی ہین باجی پندی اتھی۔

ہوری:

لنکر نہ در سنگ کھلے ہو لے بجلی انکيا پھسائی جو لے
عبیر کلال مکھ پر مورے ڈالے مست کے نال دکی بتیان کھولے
خیال ساون و بہادو:

رنگ رنگ کی مستی پیانہ بولے کچھ منکی اب رتھ آئی ساون کی
چو دیس بدر اکھڑا بجلی چکی بہادو کی
چھم چھم بوندا برس رہی ہیں رہ گئی ہتارے
مست جہانیاں کن بر ما یا تاتی دیندی جل جانو کی

ریختہ:

آشکارا تجھ سے خورشید میں ایسا دیکھا راز تپہاں تیرا بر ذرہ میں پیدا دیکھا
 شعلہ حسن کے آگے تیرے ماہ تابان شرم سے بلکہ چھپے ابر میں ہوتا دیکھا
 انہی کو چار میں ... رانجو میں واہ سات او ... مارا دیکھا

*

آہ تاشیہ نکلی [۲۵ب] جنہیں پھر سنا دیا
 تقدیر میں لکھا ہے سو وہ ہم سے کب منے تدبیر وہاں نہیں شرم سے سر جو ہو گا دیا
 اول کو گرفتار تو بقا ذات کے ملے آدم کو اوس بقانے ہی یہاں تک بقا دیا
 اول بھی وہ آخر بھی وہ سب میں ہے وہی باطن میں وہی کہ چو ظاہر دیکھا دیا
 ای مست کیونہ بندہ قادر تو ہو رہے جب نور پاک ذات کا تجھ پر کھلا دیا

ریختہ:

بھلا دل تو کوچہ میں اوسکے نجانا سمجھتا نہیں ہے اپنا بیگانا
 اگر دیکھ کر تجھ کو ہم چشم ہو دیں تو اوسکے لو بہانے پہ ہرگز نجانا
 اگرچہ گیا دل پھر آتا نہیں ہے جو مرضی ہو دلبر کی اوس کو نبھانا
 وہ ہے مست قادر و وصیت کیا یوں تو اپنے ہی محرم سی نا ہو لگانا

ریختہ:

اگر ہوتی شکل اوسکی تو کل کو وہ بتا دیتا
 خوشی سے دیکھتا کوہ طور کو کیونکر جلا دیتا
 لیکن شکل بنی اوسکی ہر ایک میں تپہاں
 وہ کرتا کام ہے سب کے آپکو بھی چھپا دیتا
 مگر ہین چشم ہریک کو ولی پہنا ہے وہ ناہی
 اگر پہچان وہ ہوتی تو موسیٰ کو جتا دیتا

ہوا تھا ہم کلام اوسکا ہمیشہ رات دن پیارا
 دیکھاتا شکل گر اپنی تو وہ اوس کو رولادیتا
 کبہوای مست قادر اوسکو پروا نہیں کسوی کچھ
 جسے چاہے جلادیتا جسے چاہے مٹادیتا

ریختہ:

گر عشق ستمکار میرا یار نہ ہوتا
 اوس حسن کے دریاستی میں یار نہ ہوتا
 کیا موج ستم کہتے ہیں اور شیریں تھا وہ آب
 غواص تھا اوس غوطہ میں لاچار نہوتا
 فرہاد طرح سر کو دھر آتشی کے نیچے
 اس موج میں یہ ناؤ مرا یار نہوتا
 مانند موصوف کھول.....

.....

..... [۲۶] وہ اور اسکین ہے محیط

محرم نہیں ہے کوئی بھی اوسکے جلال کا
 تم دیکھتے ہو چشم سے اور سبھی نام
 واقف کیا ہے تم کو یہ قال و مقال کا
 ہم پر تو وہ فدا ہے ہم اوس پر ہیں غار
 قابو بلا کہا یہ سخن پی مثال کا
 اس مست قادری کو سوا تیرے چین نہیں
 آتا ہے جوش رہ رہ کے تیرے ملال کا

طالب اگرچہ اپنی طلب میں وصالی جو اشک چشم ترسی بھایا بھلایا ہوا

*

کیا خوف ہے کہ صاحب خوف در جاگتیں

دوزخ بہشت دو بھی پایا بھلا ہوا

ای مست محکو عالم ہستی کی کیا خبر

وہ مست غیب آگہ غیب سمایا بھلا ہوا

ریختہ:

دنیا تو باغبان ہم سے کہ انکے اسکے کیا ہوگا

چمن کی سیر کئے حسینی کہ انکے اس کے کیا ہوگا

گلی میں وصل ہونے کی یہ مشکل بہت ہے منزل

بتادی راہ تو او سکی کہ ان کے اس کے کیا ہوگا

یہاں ترسان مسلمان سے عبث کھوتا عمر اپنی

نہ حاصل دیر و کعبہ سے کہ ان کی اس کے کیا ہوگا

صنم کا جو عاشق ہو کہ تن میں دیکھ لے یار

ادھر کا نور اودھر جاوے کہ ان کے اس کے کیا ہوگا

قادرا مستی کو چاہے و نہاوے عشق کا بلبل

نظر وہ گل کے بودیکھی کہ ان کے اس کے کیا ہوگا

ریختہ:

حسینی کی دیکھا چشموں میں سیر و بہار مردمک

بادہ سے ہے زیادہ تر نشہ و خمار مردمک

کیونکے خوش آوے بوستان غور جو رکے دیکھے

لالہ کی طرح جب کھلے تختہ زار مردمک

ریختہ:

دم ہر ایک تن میں جو بسا ہے گا جانی کس پر یہ اس مسابے کا
 فکر کر کچھ مقام کی اوسکے جب تلک تن میں پارسا ہے کا
 ہے پریشان سدا اسی خاطر زلف میں یار کی پھنسا ہے کا
 جانتے ہوں یہ عشق کس سے لگا یعنی اوسکی طرف رسا ہے کا
 مست ہی یار کی محبت میں اوس کا قادر نے دل کسا ہے کا

ریختہ:

ای دل تیرے آغوش میں جب سیمبر آیا
 بیگانہ ہے مگر پھر تو کہے اپنا پرایا
 ہر شیخ برہمن کو کرے ہوش سے بیہوش
 وہ نورِ نظر ہو کہ جہان جلوہ گر آیا
 کعبہ میں یہ اور دیر میں از دیدہ تصرف
 دیکھا تو نظر میں میرا نور البصر آیا
 ہے ہستی موہوم کا سب اپنے تماشا
 جاتا ہے کہاں کون کھاٹ سے کدھر آیا
 اوس آئینہ سان رخ میں جو دیکھا تو ای مست
 پر نور مجھے چہرہ قادر نظر آیا

ریختہ:

آنکھ کے پردہ کو اوٹھا دیکھنا برزخ احمد میں خدا دیکھنا
 زاہد و نکو ذات خدا ہے یقین مسجد و محراب میں جا دیکھنا
 ہے کا طریقت کا یہی راہ و رسم اپنے میں اپنے ہی کو آ دیکھنا
 طاق میں ل اور فراق جب جان کو اپنی یاد میں لایا بھلایا ہوا

وہ مست ہے ای قا... خاطر میں کسی لانا
اسرار ستی اوسکے سرشار ہوئے ہم تو

ریختہ:

پی حکم صنم کے کبھو کچھ کار نکلیجئے
حاشہ... کسی واق اسرار نکلیجئے
شکوہ جو کرے اپنا وہ ہر یک کے مکان پر
اوس شخص ستی دل دین کا اقرار نکلیجئے
ایسوں کی میں خدمت میں رہا ہونگا شب و روز
بی در دوئی ان باتوں کو اظہار نکلیجئے
خود مطلبی شوق ہو اوستی نہ ملتا
اپنا جو کوئی عاشق ہو اوس خار نکلیجئے
ای مست میں قادر سے سنا ہونگا یہ مطلب
معتوق سے اس طور کا انکار نکلیجئے

ریختہ:

دنیا کی سیر کر کے جو ایک ہار ہو گئی مطلب نہ ہات ہوا ایک ہار ہو گئی
آرام و عیش ہیچ نہ کچھ فکر ہم نے کی آیا خزان کا وقت تو ایک تاز سو گئی
[۲۶ب] جان کہ ای شیخ ہر دیدہ اعمی کی وہ کل البصرائی
ہم جانے اس کعبہ مقصود پھر امنیت اوس ماہ کے ابرو کے اشارت جدھر آئے

ریختہ:

چشم حیرت میں بجز یار سا کون سکے
غیر شاہد کی وہ شاید کو بتا کون سکے
یہ کہنے کی باتے ہیں تیری ای واعظ
وہ حدیث عشق کی ہے اوسکو سنا کون سکے

خاک و باد و آب میں خالی نہوے کوئی طرح
 کہ بھی کیا خبر ہے شور و شرار مردمک
 لفظ بلطف دمیدم جوش و خروش عشق پر
 نقد دل اب یہ

..... شاید خوب دیکھ کر غیر مقام جرساب
 قادر مست کیون نہو مست نگار مردمک

..... پھر غور جو کر دیکھو بیگانہ کا بیگانہ
 فرمان کو وہ کل روکے سر پر جو اوٹھالیتا
 ایام بھاری ہیں ہنگامہ جانانہ
 مین پہلے ہی دیکھا ہوں اوس مار کا مصحف رو
 واعظ ہے یہ لا حاصل مجکو تیرا سمجھانہ
 ہر بزم میں قادر کی ہر شب رل افروزی
 یہ مست نہو کیونکر اوس شمع کاو پروانہ
 ریختہ:

اب عشق لگا پیاری سے رسوا ہوے ہم تو
 میدان یہ بھاری تک سنبھل چل ہم تو
 بیٹھی تھی رقیب اس جا کین جانے دیتی
 ہے وصل پیاستی اب بچکے ملے ہم تو
 رسوا تو ہوے اب یہ عشق لگا تم نے
 کیا نظر کریں اوس کی اب دل کے چلے ہم تو
 ارمان ہے ای یارو اب اوس ستی ملنے کا
 فرمان بجالائے قربان گئے ہم تو

وہ جو تھا بارِ امانت کا اوٹھایا نہ گیا
 بجز انسان کی وہ بار اوٹھا کون سکے
 عجب شانے مخمور کی آنکھیں سرشار
 اوسکی وہ آنکھ سے یہ آنکھ ملا کون سکے
 غیر رندان و خرابات و بلاکش ای مست
 عشق جانانہ کی یہ راہ کون سکے
 ریختہ:

پریشان حال ہمارا یہاں کبھی کچھ ہے
 سدا یہ دل نہیں یکان کبھی کچھ تی ہے کچھ ہے
 نہ ہی سپایانہ دیوانہ نہ ترسانہ مسلمان ہے
 یہ چشموں کے مکان درمیان کبھی کچھ ہے کبھی کچھ ہے
 عجب جادو بھرا دریا کہ جس دریا کا ہے جلوہ
 یہ کشتی ملاح کا سامان کبھی کچھ ہے کبھی کچھ ہے
 نہ دیول ہے نہ کعبہ ہے مکروہ دیدہ ہی اپنے
 دیکھو اوس یار کی نظر ان کبھی کچھ ہے کبھی کچھ ہے
 کہ جب تک نہ جلال ہو تو تجلی اوسکی کب پاوے
 جمال اوس یار کا ہر آن کبھی کچھ ہے کبھی کچھ ہے
 یہ مست قادر کے دوران میں سمان کیا خوب وہ ماندا
 کہ اس عاشق کا ہر عرفان کبھی کچھ ہے کبھی کچھ ہے
 ریختہ:

تجہ نظر میں آن کافر ہو گئے بی سر و سان کافر ہو گئے
 کیا ہے حیرت ہے کہ سب کچھ دیکھ کر جان اور پہچان کافر ہو گئے
 ای مسلمانو غیر سرار ہے م جان کافر ہو گئے

در قالب آید تا دریابد که این چه نذا است حکم حضرت رب اعزّت رسید که همانجا ساکن باشد
که اول تحت کاه حضرت جل شانه است در منصورت ظاهر شد که منشا و ایجاد نوع انسان
جان بود چنانچه درین مقدمه نیز حدیث شریف السماع معراج اولیا مخصوصه علی
حدیث دیگر عن عائشة رضی الله عنها قالت لرسول الله صلى الله عليه واله واصحابه وسلم
امراة الانصارية اني نذرت ان اضرب بين يديك بالدف فقال رسول الله ان كنت
فاضربني فقربت وغنت بين رسول الله شعر طلع البدر علينا من سنات الوداعى وحسب
الشكر علينا ما داعى الله داعى الكرماء درست بنودى ومحصيت بنودى نذر صرا درت شك
حدیث لا نذر فی معصية الله رواه ابن ماجه والنسبى وهكذا فى البخارى والسماع فى اوتة
السرو ربهيجال مباح ان كان ذلك السرو رباهاجا كما انعمار فى ايام العيد وفى العرس وفى
وقت قدوم الغياب ووقت الوليمه والعقيقة وعند ولادة الولد وعند حنانه وعند حفظ
القران كذا فى مختصر الاحياء ناقلا عن الاصول والسماع قد يكون حراما محضنا وقد يكون مكروها
قد يكون مباحا وقد يكون مندوبا واما حراما محضنا فهو اكثر الناس من البيان ومن غلب
على شئوت الدنيا فلا يحرك السماع منهم واما المكروه لمن لا ينظر على صورة المخلوقين ولكن تحذره
من كثرة الاوقات على سبيل التلذذ فى الله بالله من الله واما المباح فهو لمن لا يخط
بصورة الحسن حدیث ان الله خلق آدم على صورة راما المندوب لمن غلب جهل وفساد
من لا يحرك السماع من مكروه قال ابو جلاب كل فى السماع حلال وكرهه شبهة لمن
منه من شدة شدة فهو حرام ومن منعه فهو حرام على منعه من حرامه ومن منعه من حرامه

Description about the validity of music as art in Islamic theological works.

شب آن آب حیوان میروم و در خیال لعل آن در میتم باد و چشم کوهر افشان میروم جان
 مرا از درد تو بهر دزدل از طبعیان میروم همچو فوره در جوشش بقیر از سوی آن
 جان میروم بارخ از داغ برگ لاله گون بهر آن گل برگ خندان میروم همچو قادیان
 بوق مست بهر طرف آفاق حیران میروم **ریختن** دل کی به ابتدا خدا جانی **هی** و
 انتها خدا جانی **اپنی** اپنی **هن** راه درسم جدا **به** جدا مدعا خدا جانی **هم** **هن** **شخت** **کلر** **خو**
سدا **به** **هوا** **هملو** **کیا** **خدا** **جانی** **عین** **هی** **عین** **خاص** **کا** **عرفان** **به** **پنی** **مضطر** **خدا**
نی **پهان** **فهم** **و** **عقل** **کچه** **در** **کار** **راز** **اسرار** **کا** **خدا** **جانی** **ولین** **لا** **وی** **جو** **هر** **طرح** **کی** **خدا**
کون **هی** **چیت** **رنا** **خدا** **جانی** **ست** **سدا** **ار** **عالم** **ستی** **به** **سید** **هی** **په** **چپا** **خدا** **جانی**
و **میدم** **آپ** **کو** **هر** **بار** **مبارک** **هو** **وی** **و** **صل** **دلبر** **کی** **شب** **تا** **مبارک** **هو** **وی** **شادی**
خوشی **و** **میدم** **ایجاد** **بی** **علم** **سینه** **کاوه** **اسرار** **مبارک** **هو** **وی** **منکشف** **دار** **الهی**
چشم **بنیاد** **دل** **بیدار** **مبارک** **هو** **وی** **عاشق** **نگو** **به** **سدا** **بانغ** **جهان**
و **سار** **سار** **مبارک** **هو** **وی** **محم** **عشرت** **و** **نما** **من** **تجی** **می** **است** **ساقی** **و** **سار** **مبارک** **هو**



Khushhal Khan, Raja Ranbha Rao and Chanda bibi Mahlaqa Bai.
Painter : Haji Ghulam Hasan Zawwar, 1214 ah.

رقص او آنست که از زمین بر فاصله در میان آن محرف شده مانع او کرده
 بر زمین بیاید آنرا از می آنک میگویند دوم سبب آنک آن باشد که با و بها و یعنی بازو
 عشوه در میان رقص از او ای نرم باشد سیوم ^{۱۳۶} **ارپ** **ترپ** آنک آن باشد که در میان رقص
 جسم را بجنباند آنرا **ارپ** **ترپ** میگویند **چهارم** **مده** آن باشد که رقص کننده چنان رقص
 کند که دل را خوش آید آنرا سده مده میگویند پنجم **لاک** آنک آن باشد که در یک ترکیب
 دیگر ترکیب رقص داخل کند آنرا لاک میگویند **ششم** **وات** آنک آن باشد که بسیار طبعی یا
 رقص جسم را سبک بدارد آنرا **وات** میگویند **هفتم** **دبلانک** آنک آن باشد که بوقت رقص از زمین
 جست کردن و باز چستی بر زمین آورد آنرا دبلانک میگویند **هشتم** **لکیم** آنرا میگویند جامی رقص
نهم **چسکا** آن باشد که از روی خود پارچه را دور کند آنرا چسکا میگویند **دهم** **نت** آن باشد که بعد
 چسکا از روی پارچه واکرده در میان و کل گرفته نشسته تعریف دیوانه کرده باز آسوده شود
 آنرا **نت** میگویند **یازدهم** **پت منجری** آن باشد که وقت هر چنان تمام است کلهها که درست است
 آنرا **پت** میگویند **پت منجری** میگویند **دوازدهم** **پرلو** آن باشد که در میان سر
 راک رقص کند آنرا **پرلو** میگویند **سیزدهم** **نیکت** آن باشد که راک رقص کند آنرا **نیکت** میگویند
چهاردهم **میان ساز** بر چهار قسم اند **اول** **نت** **دوم** **بنت** **سوم** **کهن** **چهارم** **کهن**
 آنرا میگویند سازیکه از قسم **نار** باشد آنرا **نت** میگویند **بنت** آن باشد که ساز از **حرم** باشد
بنت میگویند **کهن** آن باشد که ساز بچوب می نوازند آنرا **کهن** میگویند **کهن** آن باشد که ساز
 مثل شهنشاهی و مانندی آن باشد احوال ساز نامی **پنجم** **وات** **ششم** **دبلانک** **هفتم** **چسکا** **هشتم** **لکیم** **نهم** **چسکا** **دهم** **نت** **یازدهم** **پت منجری** **دوازدهم** **پرلو** **سیزدهم** **نیکت** **چهاردهم** **میان ساز**

اہل نرت ہند نام برن دونا
 انک ہم پن چمکا است بہر کہنت پہپ انجری پر ملو سنگیت اولست
 اہل انک ہم اور چمکا لجن برن دونا
 نرت شور انک ہم کی جان لہو سیکان پت مکہ وار سو پتہ تہان وہی چمکا
 اہل است لجن برن دونا
 بہر پت مکہ تین کینج کین لی کر ہول انوب برن کری اب پتہ تہان ست کین
 اہل پہپ منجری لجن برن دونا
 کوہنت میر انک ہم برداری کم سونار پہپ انجری تاس کون نرت کوہنت
 اہل پر ملو اول سنگیت لجن برن دونا
 نرت کری پن راک یہن پر ملو تہا کہنت مسہت راک نرت ہوی جہان ہی سنگیت
 اہل ساج نام برن دونا
 ساجن کی انام سن ست اوہنت انوب کہن اوکھر پہچا متی ہند چوہاجی رونا
 اہل سیت اوہی لای برن دونا
 ست اوہی سنگیت کی برن سنا یورپ کرو دیا جو جوک ہوا پنو جان نرت
 اہل چارم نرت اوہی یعنی باب رقص و رقص بر چار قسم شود اول ثانہ
 اس سونم چن چارم سد بنگ نر کپہانی رقص این چار قسم سلیکست
 اہل سونم چن چارم سد بنگ نر کپہانی رقص این چار قسم سلیکست



from right to left: Shah Sada Rang i.e. Mian Naimat Khan,
Shah Ada Rang, Mian Tansen, Karim Khan (father of Khushhal Khan)
and Khushhal Khan (?not scribed on picture)

اس بت کافر کی آنکھیں دیکھ کر کہو کہ سب ایمان کافر ہو گئے
[ریختہ]:

.....

[۲۷] ... عاشق بنا تیار کی صورت

کیا ہے چشمِ ظاہر دو مکر دنیا میں یک دیکھا
یقین کی کر کے منزل کو لیا دیدار کی صورت
کمان کر اپنے ابرو کی یہ کھینچا عشق کا چہ
نفی کی ہٹھ کو شہ میں دیکھا اظہار کی صورت
جمع ہو پانچہ خلوت میں نقاب اوس یاد حیرت کے
تماشا سیر کا کر کے نکالا چار کی صورت
درو دین بھیج تو ای دل ہمیشہ آل احمد پر
رہی تا تجھ کو محشر میں یہی گفتار کی صورت
شراب وصل کو پیکر تو ہو جا مست ای قادر
نظر آوے تجھے تا صاحب اقرار کی صورت

ریختہ:

چشم نہان میں جلوہ گر نقش و نگار حیف ہے
غیر جمال حسن یار دیدہ ہزار حیف ہے
روز و شب مشغل میں تم جو ہو سو زاہد
زہد پہ اپنے جان کا نقد نثار حیف ہے
باغ جہان میں دیکھ تو دیدہ غور سے ملا
ہات سے اپنی عمر کا جاوے بہار حیف ہے
عشق کی رہ میں دمبدم ای دل پختہ دیکھ لے
عاشق بیقرار کو صبر و قرار حیف ہے

خلوت دل میں قادر شاہد خوش لقا سے مست
غیر شراب ناب کے بوس و کنار حیف ہے

ریختہ:

دن گذرتا ہے کہیں ہوتے کسو جا شام ہے
پر اوسی کی آنکھ میں دکا سدا بسرام ہے
مت بھٹک تو ڈھونڈتا ہر گز کبھو صحرا و دشت
دیکھ لے برزخ میں ظاہر پنج تن کا نام ہے
جو کہ ہیں ارباب عرفان اور اصحابانِ عشق
نکتیں معلوم یہ آغاز اور انجام ہے
مو تو قبل انت مو تو کی وہی جانیں خبر
خواب و بیداری میں آن جنتین آرام ہے
ہیں جوانمردان وہی قادر جو اپنے کام پر
مستی میں روز و شب جنکو وہ
[۲۷ب] روزِ اوّل سے مجھے پھر سجود ای قادر

طاق و محراب اوسی ابرو ہے خمدار میں ہے

غزل:

ز ہر چہ بود ترا دردِ عشق یار مرا	بکار و بار جہان بعد ازین چہ کار مرا
بسوی گشود عشقم نمی گذاشت فرو	نمود حسن بتان رہ درین دیار مرا
منم درین چمن آن عندلیب گلشن قدس	کہ ہجر روی گلش کرد خار و زار مرا
ہوا گرفت پی صنعت غبار تنم	رساند بر فلک آن تند شہسوار مرا
چگونہ پائے طلب در کشم بدامن صبر	کہ زلف سرکش او کرد بیقرار مرا
ز آہ و نالہ و فریاد منع من مکنید	کہ در دست ازو در و بی شمار مرا
خوش است جانب دارالقرار یارای مست	سفر نمودن ازین دار پی مدار مرا

غزل:

جز زدل و رخ ابروئے دلدار ندیدم کس راز می عشق تو ہشیار ندیدم
 در ظلمت تن بھر دل افروزی جانہا جز مہر رخت مطلع انوار ندیدم
 گفتیم کہ دل را بوصال تو فروشم غیر از غم ہجر تو خریدار ندیدم
 مطلوب توئی بر ہمہ کردیم جو تحقیق در کون و مکان جز تو طلب کار ندیدم
 از سیر تو گفتیم و شنیدیم بہر حال یک دل کہ بود قابل اسرار ندیدم
 دیدیم بسی ہدم اسرار انا الحق جز حضرت منصور سردار ندیدم
 قادر برہ مست جو دیدیم بہر جا یک رند گدا پیشہ عیار ندیدم
 بہ بحر دل یکی دردانہ دیدم دو عالم را در آن کورانہ دیدم
 بمانی واسطہ ہدم شد آن شاہ ز لطفش منت در مانہ دیدم
 (تپہ^۱):

[۲۸] تب آن آب حیوان می روم
 در خیال لعل آن در یتیم با دو چشم گوہر افشان می روم
 جان بلب آمد مرا از درد تو بہر در دل از طبیان می روم
 ہچو ذرہ در ہوایش بیقرار سوی آن خورشید آبان می روم
 با رخ از داغ برگ لالہ گون بہر آن کل برگ خندان می روم
 ہچو قادر از شراب شوق مست ہر طرف آفاق حیران می روم

ریختہ:

دل کی یہ ابتدا خدا جانے ہے وہ کیا انتہا خدا جانے
 اپنے اپنے ہیں راہ و رسم جدا یہ جدا مدعا جانے
 ہم ہیں اشفتہ گلرخون کے سدا یہ ہوا ہم کو کیا خدا جانے

۱. مثل اوراق سابق بخش آخر ورق نیست و بدون تمت ورق بہ پایین می رسد. کاش کہی نسخہ دیگر بہ دست این مصحح بود.

عین ہی عین خاص کا عرفان بہ بنی مصطفیٰ خدا جانے
 فی یہاں نم و عقل کچھ درکار راز اسرار کا خدا جانے
 دل میں لاوے جو ہر طرح کے خیال کون ہے چھپ رہا خدا جانے
 مست اسرارِ عالم مستی بھید ہے یہ چھپا خدا جانے

ریختہ:

دمبدم آپ کو ہر بار مبارک ہووے وصل دلبر کے شب تار مبارک ہووے
 شادی و عیش خوشی دمبدم ایجاد ہے علم سینہ کا وہ اسرار مبارک ہووے
 منکشف راز الہی ہو شب و روز نمد چشم بینا دل بیدار مبارک ہووے
 عاشقوں کو یہ سدا باغ جہان میں ہر دم کا... وہ کل رخسار مبارک ہووے
 محفل عشرت دینا میں تجھے ہی ای مست ساقی... [می] وہ و خمار مبارک ہووے

...

بنده کاں عالی و یو مایو بر سر کتب
 است بر سر کتب طریقی است اگر اندک
 زنت نہیں اور میں ہی غریب نما رہے
 مایو کی جیب میں ہے جو چہاں کہہ دین
 ماہ کا چند ہوشیاری میں تھا
 بی نوب میں دیتی بار بار رہا
 بیٹا چہ ہو کہ نہ ہو رحمت کل سودہ
 پورن برکت ترہا نہیں کہ ہو کتب میں
 ایسی موت بدہ ہو مایو کی نیت
 مایو کی نیت بدہ ہو کہ کتب میں
 سب میں وہ کہی لی نوبت میں
 سری سری مایو کی نیت میں
 ایک مایو کی نیت میں
 کتب چند و بدہ ہو کہ کتب میں
 مایو کی نیت میں وہ کہی لی نوبت میں
 یو مایو کی نیت میں کہہ نہ کہ کتب میں



سنت اندر کے سبھا ہمارا کچھ بوم
 رہے ہو کا پیر راج بہ بہت پدارتھ کام

الفی

Chanda Bibi Mahlaqa Bai with Raja Ranbha Rao.

Rag Darshan



Prakashika Series

Number-17

General Editor

V. Srinivas

Joint Secretary

Ministry of Culture

Govt. of India

&

Officiating Director

National Mission for Manuscripts

Rag Darshan

by

Khushhal Khan bin Karim Khan

And

Risala-i-Mosiqi Mast Mohammadshahi

by

**Mohammad Shah ibne Maulavi Mohammad
Yousuf Lahori**

Successor of

Syed Makhdoom Jahanian Jahangasht

Edited and Annotated by

Chander Shekhar



National Mission for Manuscripts

Dilli Kitab Ghar

Published by:

National Mission for Manuscripts

11, Mansingh Road,

New Delhi-110001.

Phone : + 91 11 2307 3387

Email : director.namami@nic.in

Website : www.namami.org

Co-published by :

Dilli Kitab Ghar

3961, Gali Khanekhanan, Jama Masjid,

Delhi-110006.

Phone : + 91 11 23252696

E-mail : dillikitabghar@gmail.com

Price : ₹ 600

Prakashika Series

ISBN 978-93-80829-02-9

ISBN 978-93-80829-27-2

First Edition 2014

© 2014, National Mission for Manuscripts

All rights reserved, including those of translation into foreign languages. No part of the book may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form, or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the written permission of the publisher.

List of Contents

1.	Foreword	Dr. Sanghamitra Basu	vii
2.	Preface	Dr. R. C. Mehta	ix
3.	Introduction	Chander Shekhar	xi
4.	Rag Darshan	Khushhal Khan bin Karim Khan	v
	a) Personal Ms. of Prof. Mehta		
5.	b) Ms. of Govt. Oriental Manuscripts Library, Chennai, Tamil Nadu	Khushhal Khan bin Karim Khan	۱۵۱
6.	Risala-i-Mast Mosiqi Mohammadshahi	Mohammad Shah ibne Maulavi Mohammad Yousuf Lahori	۲۱۵
7.	Pictures of Rag Darshan		

Foreword

The National Mission for Manuscripts, committed sincerely to recover the lost links of our heritage and preserve it for future generations, publishes the rare unpublished important manuscripts for wider awareness amongst the keen readers. The Mission takes the arduous task of nurturing the flames of knowledge (be it any form worth preserving) as ever glowing. The scholars of high repute lend their generous arm in this formidable task.

Music, like a star, is studded in the firmament of rich cultural heritage of India. It expressed itself in wide varieties starting from spiritual invocation to court music, from raga-based classical form to folk tunes through vocal or instrumental songs. It took its colour from different regions of our country as well as from the newcomers' culture from foreign lands. Vedic period onward music played an important role in our day to day life and old manuscripts on music are the testimony to this fact.

The Mission has already published the critical edition of a manuscript containing Hindustani Ragas under its Prakashika series. The present publication is another important manuscript on music. Here we find an amalgamation of Indian Ragas and Persian *Maqams*. The writer described in detail the nuances of both separately as well as the resultant of their amalgamation. The Work, because of this special characteristic, occupies a unique place in the legacy of the past and a resourceful asset for the future.

The Mission is grateful to Prof. R.C. Mehta for providing the manuscript from his personal collection for its publication. Our sincere thanks are due to Prof. Chander Shekhar who in spite of his busy academic commitment accepted our request to prepare the critical edition of the manuscript. He really worked hard on it and gave the text a new shape by discovering the contextual illustrated manuscripts. But for his generosity and hard work we would not have been able to publish it successfully.

December, 2014

Dr. Sanghamitra Basu
Coordinator
Research & Publication,
National Mission for Manuscripts

Preface

History of Indian Music, covering Hindustani and Karnatic music of the South is important to the understanding of the history of fine arts and Indian culture.

A Persian manuscript was given to me, after a month or two, of the demise of Faiyyaz Khan, a great and well known musician and court musician of Sir Sayajirao III of Baroda.

I got the manuscript from Afzal Hussain, a close relative of Faiyyaz Khan who in turn got this from someone, thinking that I am the right person. It must be some day, soon after I had taken charge of the College of Indian Music, which was part of the Maharaja Sayajirao University of Baroda. He knew that I knew, Faiyyaz Khan closely and had visited his residence.

The manuscript was quite old, not in good condition. I had shown it to a lecturer of Urdu and Persian in the Faculty of Arts of the M.S. University. He told me that it was written by someone, named

Khushhal Khan and the contents are useful for understanding music of the 19th century period. I did not know what to do with the manuscript. One day, I contacted Prof. Nanavati of the Oriental Institute of the M.S. University of Baroda. He advised me to contact the National Mission for Manuscripts, New Delhi.

After contacting the Mission, I sent the manuscript to them. The task of handling the manuscript was entrusted to Prof. Chander Shekhar of the Delhi University. He took so much pain to transcript and to prepare a critical edition of the manuscript.

I understand the manuscript is now ready for publication.

I don't know how to thank Prof. Chander Shekhar and the National Mission for Manuscripts.

The publication would be useful to Musicians-Musicologists, in India and other countries where Indian music has reached and appreciated.

My sincere thanks are due to late Afzal Hussain, Prof. Nanavati, Prof. Chandra Shekhar and the Mission.

Prof. R.C. Mehta

Padmabhushan (Govt. of India) 2008,

Pt. Omkarnath Thakur Awardee / Govt. of Gujarat,
Indian Musicological Society, Hon. Gen. Secretary

Introduction

In the illustrious corpus of Indo-Persian writings, one may find writings on almost every subject and discipline. The style of these writings may vary for various reasons but it is Persian, also named as Indo-Persian, for its specific characteristics. Amongst these versatile writings, one may lay hand on a large number of books written as sources to know what music is. In majority of these works, writers who were musicians themselves endeavoured to present description in many cases even along with illustrations of the minute detail of every aspect of Music. Music of Indian system as well as its counterpart the Persian music and also consequent amalgamation of all these including the development in the regional innovations also found their way in these descriptions. Beginning of the compilation of these works may have taken off from the earliest time of Persian writings in India as music has been a part of court culture always. Amir Khusrau's works are splurge with the information on this art. Apart from

creative works, there are number of translated or trans-created texts on this art. *Ghunyat-ul Munya*¹ of an anonymous writer from 14th c. compiled in Gujarat is an example of such beginning.

Present work was planned initially to comprise two treatises, entitled, *Rag Darshan* of Khushhal Khan bin Karim Khan and *Risala-e-Mast Muhammad Shahi*, both from late 18th c. and early 19th c. Both the treatises are part of a manuscript gifted to renowned musicologist Padam Shri Prof R.C Mehta of Vadodara, Gujarat by the family of the renowned musician Late Fayyaz Khan Sahib.

Prof R.C Mehta gave the same manuscript to Prof Nanavati to approach National Mission for Manuscripts, New Delhi to put the work on public domain. On the advice of Prof. Dipti Tripathi, former Director, NMM, the undersigned accepted the editing of the work.

For preparing a critical edition of these treatises, only for first one i.e. *Rag Darshan* some manuscripts mentioned in the catalogues of some museums and libraries, especially Govt. Oriental Manuscripts

1. Shahab Sarmadi, *Ghunyat-ul-Munya*, Asia Publishing House, New Delhi, 1978.

Library, Chennai, Tamil Nadu, Asafia Library known as Govt. Oriental Museum and Research Institute, Hyderabad and Salar Jung Hyderabad were found. One was found in the library Pennsylvania University library where its copy arrived from Bikaner state Library.

Manuscripts of Rag Darshan

There are three copies of this work, apart from Prof. Mehta's manuscript. Interestingly, the content of these versions are different to a larger context but the writer is the same. Even the date of compilation mentioned in the colophon is different.

The first text *Rag Darshan*, entitled *Rag Darshan* (Manuscript copy of Prof Mehta) is prepared only on the basis of Prof. Mehta's personal copy, stated as base manuscript [نسخہ اساس]. The folios of this manuscript is brittle at the lower portion and likewise, in many other places, moth-eaten too. The missing text of such folios has been marked as But in some cases the lost text retrieved from other manuscripts is placed in []. In the manuscript, after completion of the detail on one *Rag* or *Ragini*, the last paragraph describes the environment as well as the dress of the singer and mentions "as the following picture depicts". The edited version is collated with the manuscript of

Pennsylvania University library, listed here under. There are spaces for illustrations on the folios but no illustration is available in this manuscript. The manuscript seems to be a copy of the original or base manuscript. It is stated, according to Katherine, "that there are two versions of this work: one Hindawi *Rag Darshan* and other Persian *Rag Darshan*. Thus, there are two types of manuscript copies, entitled as *Rag Darshan* by the same author - one the Persian version intermixed with Hindawi and other purely Hindawi." But it is not so, both has Persian text. Prof. Mehta's copy has explanation of various aspects as well as the translation of Hindawi text into Persian. Interestingly, there is line to line translation entitled as *Bayan-e-Farsi; Bayan-e-Hindawi*. The data can be useful for the translation studies too. The *Hindawi* (Braj) version was prepared in 1229 A.H. while the Persian version which was prepared for Chanda Bibi Mahalaga Bai, according to Prof Mehta's manuscript, completed in 1230 A.H.

There are two copies of *Rag Darshan* in Govt Oriental Public Library, Madras (Chennai) Tamil (D1024 & D 515). But the contents of the both the works are different. The preamble part of GOML provides different kind of information too. (See the first and last folios of the said ms.) The manuscript is

completed on 11th Rabi'II, 1229 A.H. In the last line of the ms., it is stated that the work *Rag Darshan*, from the Hindawi Pothis (books/works) is written into Persian. Likewise the copies of *Rag Darshan* available in Asafia Govt. Oriental Museum Library and Research Institute, Hyderabad are different from the present text. Salar Jung manuscript, entitled *Rag-Ragni-e-Roz-e-Shab* is only part of this work. Therefore, for the total variation of the continuity of the texts of these manuscripts and the manuscript provided by Prof. Mehta, the later one is taken up in the present work. It is also interesting to mention that manuscript copy of *Rag Darshan*, of Prof. Mehta mentions the date of compilation 1230 A.H. and seems to be the last version in the line of succession. The comparative study of these show that last one has some additional information while some which are available in the previous versions are dropped. Thus, it is apparent that the author created two or three different versions with minor textual variation. However, it is up to the readers how to categorize these two different texts of the same subject by the same author. For a better comparison, the text of the GOML is also presented in this volume for the reading facility of the readers as it has its own merits. The contents of the GOML is explicitly states that Karim

Khan who was honoured with unit of fifty mount soldiers, drum beating and standard by Raja Rao Ranbh Bahadur had compiled a text on music and entitled it as *Rag Darshan* in Brij Bhasha. Khushhal Khan, on the desire of his patron, brought out the same Brij Bhasha text into Persian and the date is stated 11th Rabi'II 1229 A.H. But one may not found this statement in the personal copy of Prof Mehta. One does not find any reference of Raja Ranbha Nimbalkar in the last copy already mentioned. No clue to this fact could be traced in this copy of this treatise. It is pertinent to mention that both copies have lot of differences. For example, in the Persian version, the author has tried to explain each subject in Persian and then he provided the Deccani poetic form for the each mode of Hindustanti music. He even describes the detail of amalgamation of the different *Rag* (s) or the *Ragini* (s) and the new outcome. But in Hindawi version, this detail is not available.

The chronology of these mss copies and the inner evidences states that original work was written in Hindawi, most likely was written for Raja Rao Rambha Jiwant Nimbalkar.

The third version is another manuscript of this work mentioned by Sudev J Sheth, for the manuscript

collection of University of Pennsylvania under the project, Transformation of knowledge. This is a highly illustrated copy, once held in the Bikaner royal library. In June 1996, it is sold by Sam Fogg Ltd. (London) to Lawrence J. Schoenberg, according to [www//Rag Darshan. Omka \(net\)](http://www.Rag Darshan. Omka (net).). Now it is in the collection of Pennsylvania University collection, referred as Ragmala. The facsimile of the ms is available on line. There are also many historical portraits of Nizam Ali Khan and his nobility included in the manuscript. Please see for instance the inscribed portraits of Raja Rao Rambha, a prominent courtier at the court of Sikander Asaf Jah II and Khushhal Khan, court-musician at the same court, and said to be a descendant of Tansen of Muhammad Shah's period. According to the colophon, it was completed between 1214-19 A.H./1799-1804 B.C. while the other copies are from 1229 A.H./1813 B.C. and 1230 A.H./1814 B.C. The said Raja with whom, according to other sources, Maha Laqa Bai was in love but never married. The Raja was a Maratha military chief. He was the descendant of Rambhaji Nimbalkar who had defected to Asaf Jahi Nizam. Beed and Osmanabad were the areas of his Jagir. The word Nimbalkar is scribed as Nebalkar and should not be confused with Nepal, as done by a scholar.

The colophon of the above-said ms. says:

اتی سری من مہاراج راجہ راو رنبھا جیونت نبالکر ہتوی گرنتہ راگ درس تال بھید رس نام
دو ادس ہتوی بھاواتھ نرت ادھیای. دوحا:

سپت ادھیای سنگیت کی برن سنایو روپ
کریو دیا جو جوگ ہو اپنو جان انوپ
(تمت الکتاب بالخیر فقط)

*[Ati Sriman Maharaj Raja Rao Ranbha
Jiwant Nibalkar hetue Garnth Rag Darsan
Tal Bhed Ras Nam Dwadas Hetue Bhav Ath
Nirt Adhaye, Doha:*

*Sapt Adhyae Sangit Ki Barn Sunayo Roop
Karyo Diya Jo Jog Ho Apno Jan Anoop]*

The author, Khushhal Khan states that he compiled this work as a translation on the basis of some known works of this art.

There are fifty two miniatures highly illuminated, according to Sudev, from the Rajasthani School of Painting, painted at Amber. The painter, Haji Ghulam Hasan Zawwar, sitting with Raja Ranbha Rao while Maha Laqa Bai is performing her dance, may be seen on the illustration on folio 24r. It is stated in the said painting that these paintings are of his own hand (بدست خود کشیده), depicted in the illustration available in this text. It is also strange that the work belongs to Asaf Jahi dynasty of Deccan but the manuscript is prepared at a far distance place in Rajasthan. It has 43

folios. The first 25 folios comprises the said work while onwards 26th folio, it has a short treatise entitle *Anup Saransh*. As referred above, Anup is the poetic name of Khushhal Khan. In foot notes of the present edited text, this ms. is mentioned as پین.

The folios of this manuscript are not bounded in proper order. For instance, the folio 8v with the catch word *Ath Dipak* is placed on 11r instead of 8v. However, the manuscript is beautiful and deserves to be published even in facsimile format.

Khushhal Khan Bin Karim Khan, a descendent of Tansen of Gwalior and one of the nine gems of Akbar Court, was the second son of Karim Khan Kalawant of Muhammad Shahi court of Delhi. On the basis of GOML copy of this work, Dr. Katherine, stated that the said musician later moved to Nepal-Kathmandu court ¹ and then to Asaf Jahi court. Khushhal Khan was a known musician of Asaf Jahi court with the patronage of many elite nobles like Raja Ranbha Rao and Mir Nizam Ali himself. He had two sons and amongst them Khushhal Khan was a prominent Kalawant of Sikander Jah Asaf Jah III (1803-1829) court. Khushhal Khan also used Anup as

1. Rag Darshan, Ms. No. D1024pm, GOML, Chennai, folio.3.

his poetic name as can be witnessed in many places in this work.

Rag Darshan is an important text for many reasons. According to the preamble of the writer, as stated in base manuscript, this version was compiled on the desire of the renowned noble-elite musician, dancer and patron of music and Sufi culture in the city of Hyderabad in late 18th/early 19th c, Chanda Bibi Maha Laqa Bai (1768-1824). As Khushhal Khan states that one day he was engaged in some work and the illuminating gem like beautiful and star studded damsel of the Mehfil(s) of singing and dancing Chanda Bibi entitled as Maha Laqa Bai entered the Mehfil where performing and enchanting was in progress. After being entertained and a consistent listening to the singers, she opined that though there are innumerable books on this pious art by the great musicians and master minstrels yet there is a scope of fresh work providing more comprehensive detail and explanation. It is interesting that Khushhal Khan compiled first version in Hindawi, as the Penn manuscript reveals and then the others. Manuscripts do have some textual differences in these versions too. In the base manuscript there appears word of Maharaja but not the complete name. Only name of Maha Laqa Bai who was patron as well as a disciple

of Khushhal Khan appears in all the versions. Consequently, Khushhal Khan accepted the task as referred in the base manuscript. In compilation of this work, he also received the patronage of Maharaja Chandu Lal Shaida (d. 1845), prime minister during Nawwab Sikander Jah II and a man of literary and the art lover. He was a poet of Persian and Deccani language. Khushhal Khan lauded him in his work at some places.

The work is a compendium of Hindustani Music. For the transparency of the two systems – *Rag(s)* of Indian and *Maqam* of Persian music's amalgamation, the writer described in detail the nuances of both separately as well as the resultant of their amalgamation. He has also given a brief detail on the contribution of great music Ostads or the Master musicians of their times, beginning from Amir Khusrau and Naik Bakhshu, Sultan Husain Sharqi, Ostad Sada Rang, i.e., Naimat Khan Been Nawaz and Adarang who was Sitar player, according to Dargah Quli Khan, to his own ancestor Tansen and Khushhal Khan. *Rag Darshan* also provides all Hindustani music genres prevalent in those days, like Khayal, Tappa, Kalbana, Todi, Doha, Ghazal, Rekhata etc. He transcribes samples from Hindawi into Persian script. One may notice that the writer preserves the Hindawi

pronunciation of Perso-Arabic or Turkish words in his Persian transcription. For the translation studies, the present work can be a good source of data. One may find, Hindawi passages translated into Persian. In some cases, these are not the trans-creation or adaptation but merely the translation. In the recent past, two major Persian texts on music: *Tarjuma-i-manakutuhala* and *Risala-i-Rag Darpana* of *Faqirullah*¹; *Shamsul-Aswat* of Ras Baras² present basically the theory and practice of Indian music system for the then migrants but do make their own assessment and recent innovations and the result of the amalgamation. *Rag Darshan* steps ahead and quotes all the available kinds of wording of different genres, *Tappa*, *Kabit*, *Doha*, variety of *Dohas*, *Khayal*, *Kalbana* etc which were in vogue in Hyderabad. It is to mention that Maha Laqa Begum whose parents had moved from North India³ was fond

-
1. Edited and Annotated by Shahab Sarmadee, IGNCA, New Delhi, 1996.
 2. Edited and translated by Mehrdad Fallahzadeh & Mahamoud Hassanabadi, Uppsala Univ., South Asian Studies, Uppsala, 2012. (This work is incomplete as it does not have the last chapter on dance, as available in Salar Jung ms. which is not used unfortunately in the edited version).
 3. For more information see: Scott, Kugle,. "Mah Laqa Bai and Gender: The Language, Poetry, and Performance of a Courtesan in

of Tappa singing. For the non-Perso-Arabic sounds i.e. Indian vernacular especially Hindawi and Deccani origin, the representing phonemes reflect the development of Urdu script. It was not an easy task to transcribe the Persian transcription of such Hindawi or Deccani of 18-19th c. as the then pronunciation of the words has gone under a sea change in these languages too. Moreover, the original Sanskrit words' transcription into Persian script was based on the basis of the Persian phonetic system only. In this process, many original words were given the form which distanced up to too far. The editor of the present work still has doubt about some of the words transcribed into Devanagari. The errors are deeply regretted.

The second version of *Rag Darshan*, presented in this work is from GOML, Chennai manuscript, provided to me by Dr. Katherine, along with three folios of the base manuscript of the same library. These folios, which are reproduced at the end of this work, are badly moth-eaten. The scribe who transcribed it from the ms no 515 in Oct. 14-Nov. 1st 1952 and numbered as manuscript number D 1024

Hyderabad, 2010; Azmi, Rahat. Mah Laqa: Halat-e zindage ma dewan (Mah Laqa: Account of her life with poetical compositions) (in Urdu). Hyderabad: Bazm-i Gulistan-i Urdu, Hyderabad, 1998.

was not a trained in musicology as he has made many errors in transcribing the terms. However, it is too creditable that the text is retrieved at least from such badly moth-eaten manuscript copy of *Rag Darshan*. Many corrections of this version are made from *Rag Darpan* of Faqirullah Khan, edited and translated by Prof. Shahab Sarmadi.

The **second treatise** presented in this ms is entitled as *Risala-e-Mast Muhammad Shahi*. It is a work of Muhammad Shah ibn-e Maulavi Muhammad Yousuf ibn-e Shah Abdul Qadir ibn-e Sher Ali Lahori, descendants of Makhdum-e-Jahaniyan-e-Jahan Gasht, as per the introduction of this treatise. It does not provide information that for whom this work was compiled. This *Risala* has only one section on Rag system and the last section reflects its unending portion. In the preamble, the writer discusses the validity or permissibility of the art of music in accordance to Islamic tenets. He emphasises on the validity of this noble art on the concurrence of much inner evidence and cites example from Hazrat Daud and other relevant valid Hadith. The writer also informs that the genre Qawwali saw its growth onwards 530 A.H. He says:

طور نایکی چه نام دارد فرمودند که این ربط قوال است چنانچه سر رشته قوالان از آن روز جاری شد پانصد و سه هجری صلی الله علیه وآله و سلم و بانی خیال چهار استادان مکمل بودند اول کبیر، دوم راجه اندر سنگ، سیوم شیخ چاند، چهارم سلطان شرقی شاہی بود که در امورات سلطنت بیشتر میل طبیعت به طرف علم موسیقی می داشت بلکه در این فن کامل بود که اکثر خیال مشهور و معروف اند و در دور سنہ الف و مائین در ملک دکن شهره داشت که علم موسیقی و عقاید سرگم و غیره اخذ کردند اگر کسی خواهد بیاموز و بدین طور بخواند که آن را سرگم گویند الفاظ سرگم که استادان این فن طرح فرموده اند. [fol.4]

The author also provides information on the various musicians, the Naiks, Kalawants, Dhodis of his regions as well as of other centres. He lauds Muhammad Yusef Dholak Nawaz, his son, Ghulam Husain, Naik Hari Das, Mian Lal Khan, Mian Khushhal Khan, Mian Inchha Baras, Naik Bikrama Jit Parmar, Palas Khan, Nathu Khan, Mitthu Khan, Nanhe Khan, Miran Sahib, Mir Fazl Ali, Haji Subhan, Lakkhu Bhai, Dil-Nawaz Khan and Mir Ghulam Husain and Ghulam Mahdi Kinkar Nawaz too in his work for his immaculate and exponent renderings.

This editor as stated above is not a musicologist but has endeavoured to bring forth these two treatises in its best form out of illegible mutilated state of the manuscript. Lesser knowledge of this fine art may allow one don of this art to find the errors but making the text available for further research is the main motive. I will be highly thankful to those who will

bring errors into the notice so that the next edition may have a better text.

It is my humble duty to thank Prof. Padamasri R.C. Mehta sahib who provided me an opportunity to work in this field of Indo-Persian studies and also wrote a foreword for this book. I am sincerely thankful to NMM specially its former Director, Prof. Dipti Tripathi who encouraged me to take up the task of editing of Persian texts. I am also indebted to Dr. Sanghmitra Basu, Coordinator, National Mission for Manuscripts, who is always helpful to enrich the corpus of textual heritage through her consistent encouraging persuasion.

I am sincerely obliged to Dr. Katherine Butler Scholfield, Department of Music, Kings' College, London for her generous academic help as soon as she was contacted. She provided some detail on the music treatises of Indo-Persian and also sent me a copy of GOML, Chennai, Tamil Nadu mss. of *Rag Darshan*. It is unfortunate that the GOML, Chennai, did not provide me the same copy despite my umpteen number of reminders, in writing and telephonic requests, especially to the 'Urdu Pandit' of the same library. This is the biggest hurdle in textual editing of the manuscripts in our country.

It is a pleasure to convey thanks to Dr. Sudev J. Sheth, who for a short period was my student of Persian at Center of Historical Studies, JNU, for providing me detail of Pennsylvania library manuscript as well as procuring permission for me to publish the illustrations from the said library. I acknowledge my sincere thanks to the authorities of the said library too for giving me permission for the publishing the illustrations. Dr. Farah Adeeba who has been consistently assisting me in my research works I am sincerely thankful to her.

Abdur Rehman Qureshi deserves to be thanked especially for his patience with my consistent and repeated corrections of the text in computerizing the format. His own insistence in bringing out the text in more uniformity helped me to a good extent for which I am sincerely obliged to him.

I also thank Janab Abdul Mughni Sahib, Jamal, Kamal and Dr. Abdur Rasheed as well as Akram Parviz and also my student Ali Raza Khan for their assistance in bringing out this work in the present form.

Apart from familial attraction to this pious art, the undersigned is indebted to the renowned pupil of Begum Akhtar, Madam Shanti Hiranand, who herself

is a famous singer for inculcating in me more interest for music. However, without hesitation, I confess that I am not a trained student of music but only for personal love for this art put this work in present form. Therefore, for the errors which would have definitely remained in this work I owe responsibility without any hesitation. I hope this text will be of some help in knowing the historic development of Hindustani music, especially in 18-19th c Hindustan.

The task of editing the texts requires much time and tranquillity and it has been provided to me by my better-half, Dr. Neelima Asthana. I cannot express my deepest sense of gratitude for her contribution in the form of words, thus I just thank her for all this.

Chander Shekhar
Prof. & Head, Dept. of Persian
University of Delhi,
Delhi - 110 007

پرکاشکا - ۱۷

راگ درشن

از
خوشحال خان بن کریم خان

و
رسالۃ موسیقی مست محمد شاہی

از
محمد شاہ ابن مولوی محمد یوسف لاہوری

مقدمہ و تصحیح و تنقیح

چندر شیکھر